



اسلام المسلم باسلام محمد خاتم الانبياء

فی فقہ ابوحنیفہ ؒ

(ترجمہ مختصر الوقایہ ہمراہ با دلائل مستند)

جلد ۵

ویژہ اہل سنت

مؤلف: دکتر عبدالصدیق کشمیری

حمایت: محمد آخوند کشمیری

حافظ کل قرآن کریم - مدرس حوزہ - کارشناس علوم قرآن و حدیث - کارشناس ارشد

علوم قرآنی تفسیر - دکترای زبان و ادبیات عرب

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لولیه و الصلاة لنبیه و علی آله و صحبه المتأدیین بآدابه.

اما بعد:

شکر و سپاس بی پایان الله تعالی را که توفیق خدمت به فقه حنفی را به بنده ناچیز عطا نمود.
دین مبین اسلام فضلی از الله تعالی می باشد که برای نجات عالمیان از ظلمت و بدبختی در دنیا و آخرت بر پا داشته است
و دشمنان اسلام در ابتدای ظهور اسلام سعی کردند که آن را با سلاح و زور ریشه کن کنند ولی در آخر این اسلام بود
که پیروز شد.

و دشمنان دست به کار شدند تا از طریقی دیگر نور اسلام را خاموش کنند و برای این کار وارد اسلام شدند و سعی کردند با
شبهه افکنی بین مسلمین و وارونه کردن احکام به فساد در دین مبین اسلام بپردازند و این کار در زمان حضرت
رسول الله ﷺ برای دشمنان غیرممکن بود زیرا هرکسی حکمی بیان می کرد، صحابه رضی الله عنہم آن را از حضرت رسول الله ﷺ
می پرسیدند و همچنین در زمان صحابه نیز چنین امری برای دشمنان اسلام ممکن نبود زیرا اینان صحابه ی رسول الله
ﷺ بودند که در قبول احکام موشکافی می کردند و آنان می دانستند که باید مواظب باشند مبدا حکمی غیر از آنچه
حضرت رسول الله ﷺ به آنان آموخته بود را کسی وارد اسلام کند و وقتی گذر زمان کم کم صحابه مکرم حضرت
رسول الله ﷺ را از روی زمین برچید در این برهه از زمان بود که دشمنان که بین مسلمین نفوذ کرده بودند شروع به
فتوی دادن احکامی مغایر دین اسلام پرداختند و ادعا می کردند که این حکم رسول الله ﷺ و یا حکم شاگردان وی
هستند و در این برهه از زمان، این امام اعظم ابوحنیفه نعمان بن ثابت رضی الله عنہ بودند که با تنی چند از دوستان و بزرگان دین
قیام کردند و برای قبول حکم اصول وضع کردند و در این کار بحمدالله موفق نیز بودند؛ زیرا در عصر حاضر، مسلمانان
حنفی مذهب بیشترین درصد را در اختیار خود دارند یعنی بیش از هشتاد درصد مسلمانان را حنفی مذهبان تشکیل
می دهند که متشکل از زبان های مختلفی هستند و علمای بعد از ایشان نیز در اشاعه مذهب کوشش های بسیار نمودند و
کتاب ها نوشتند و از بین این کتاب ها مسائلی هستند که به ظاهر روایت مشهور می باشند و گروهی دیگر از مسائل را
روایت نوادر و بعضی از احکام هستند که از امامان مذهب روایتی در آن نیست ولی بر پایه اصولی که امام اعظم رضی الله عنہ
بنانهاده است پایه گذاری شده اند.

امام شافعی رحمه الله: مردم در علم فقه همه به مانند اهل خانه هستند برای پدر. (رد المختار ج ۱ ص ۵۰)
در این زمان با اینکه کتاب های بسیاری از کتب مذهب به زبان های مختلف نگارش شده است، کمبود کتابی فارسی که
مسائل را بیان و ادله ی آن را ذکر کند، احساس می شد و مؤلف به دستور استاد و پدر بزرگوارشان الحاج محمد آخوند
کشمیری و به املا ی ایشان، به این مهم مشغول گشتند و برای علاقه مندان تقدیم می گردد، این کتاب در بیست فصل
جمع آوری شده است که شامل مسائل فقهی و عقیدتی مذهب حنفی می باشد، امید است پاسخگوی تشنگان علم راستین
باشد.

محتاج دعای خیر برادران و خواهران دینیم عبدالصدیق کشمیری.

هیچ کسی غیر از انبیاء معصوم نیست، پس از دوستان و علمای عظام تقاضا می شود که اگر لغزشی و یا خطایی در این
تحریر مشاهده نمودند، راهنمایی فرمایند.
و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: عَلَيْكُمْ بِالْعِلْمِ قَبْلَ أَنْ يُقْبَضَ، وَقَبْلَ أَنْ يُرْفَعَ. (الاربعون حديثا للاجرى

ج ۱ ص ۷۵)

حضرت محمد ﷺ: بر شماست که علم را لازم بگیرید قبل از اینکه علم برداشته شود.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ. (سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۱۵۱)

رسول الله ﷺ: طلب علم فرض است بر هر شخص مسلمان.

عن رسول الله ﷺ: وَطَالِبُ الْعِلْمِ أَوْ صَاحِبُ الْعِلْمِ يَسْتَغْفِرُ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى الْحُوتُ فِي الْبَحْرِ»

بر طالب علم و یا صاحب علم همه ی اشیاء استغفار گویند؛ حتی ماهیان در دریا. (از الله ﷻ

طلب آمرزش طالب علم می کنند)

رسول الله ﷺ: وَإِنَّ فَضْلَ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ الْكَوَاكِبِ. (سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۱۵۱)

رسول الله ﷺ: برتری عالم بر عابد مانند برتری ماه بر ستاره های دیگر است.

و عنه ﷺ: مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَلْتَمِسُ فِيهِ عِلْمًا سَهَّلَ اللَّهُ لَهُ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ، (همان)

رسول الله ﷺ: هر کس قدمی در راه علم بپیماید، الله ﷻ بر وی راه بهشت را آسان می گرداند.

و عنه ﷺ: وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا رِضًا لَطَالِبِ الْعِلْمِ. (همان)

رسول الله ﷺ: همانا فرشتگان بال های خود را از روی رضایت بر سر طالب علم می نهند.

و عنه ص "مَنْ دَخَلَ مَسْجِدَنَا هَذَا لِيَتَعَلَّمَ خَيْرًا أَوْ يُعَلِّمَهُ كَانَ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. (صحيح ابن حبان

ج ۱ ص ۲۸۸)

هر کس بر مسجدمان برای آموختن علم خیر وارد شود، وی مانند مجاهد در راه الله ﷻ است.

فهرست مطالب

۱.....	کتاب القضاء
۲۳.....	کتاب الشهادة
۳۱.....	فصل کسانی که شهادت آنان قبول است و کسانی که شهادت آنان مردود است:
۴۶.....	فصل في الرجوع عن الشهادة
۵۱.....	کتاب الإفراء
۶۶.....	کتاب الدعوى
۷۶.....	فصل في التحالف (قسم خوردن هر دو طرف)
۹۱.....	کتاب الصلح
۱۰۱.....	کتاب الحدود
۱۱۱.....	فصل في حد القذف
۱۱۴.....	فصل في حد الشرب
۱۱۹.....	فصل في التعزير
۱۲۴.....	کتاب السرقة
۱۳۹.....	کتاب الجهاد
۱۴۸.....	فصل في المغنم وقسمته
۱۵۵.....	فصل في استيلاء الكفار
۱۵۹.....	فصل في الجزية
۱۶۴.....	أحكام المرتد
۱۶۹.....	فصل في البغاه
۱۷۲.....	کتاب الجنایات
۱۸۸.....	کتاب الديات
۲۰۰.....	فصل فيما يحدث في الطريق

فصل احکام آنچه در راه احداث کرده می‌شود:	۲۰۰
فَصْلُ فِي جَنَایَةِ الْبَهِيمَةِ	۲۰۴
فصل در بیان احکام تلف کردن حیوانات:	۲۰۴
فَصْلُ فِي جَنَایَةِ الرَّقِیقِ وَ الْجَنَایَةِ عَلَيْهِ	۲۰۸
در بیان احکام جنایت صادره از برده و همچنین جنایت واقع شده علیه برده.	۲۰۸
فَصْلُ فِي الْقَسَامَةِ	۲۱۲
قسامه: قسم دادن مبنی بر نکشتن و نشناختن قاتلی برای مقتول.	۲۱۲
فَصْلُ فِي الْمَعَاقِلِ	۲۱۸
فصل در بیان عاقله‌ی افراد:	۲۱۸
كِتَابُ الْاِكْرَاهِ	۲۲۳
كِتَابُ الْحَجْرِ:	۲۲۹
كِتَابُ الْوَصَايَا	۲۳۵
فصل در بیان احکام تعیین وصی برای خود:	۲۵۴
كِتَابُ الْخُنْثَى	۲۶۱
كِتَابُ الْمَأْذُونِ	۲۶۶
مَسَائِلُ شَتَّى:	۲۷۶
منابع و مأخذ	۲۷۸



کتاب القضاء

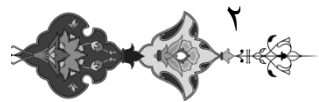
کتاب احکام قضاوت:

مسئله ۱ ◀ کسی می تواند قاضی شود که اهل شهادت دادن باشد یعنی شرایط شهادت را داشته باشد.
دلیل:

زیرا در شهادت و قضاء الزام حکم بر دیگری وجود دارد. شاهد با شهادتش بر قاضی الزام حکم می کند و قاضی با صادر کردن حکم بر خصم، حکم را الزام می کند؛ پس از یک جنس هستند. (تبیین الحقائق ج ۴ ص ۱۷۵)

مسئله ۲ ◀ شهادت فاسق و قضاوت وی درست است ولی نباید فاسق را قاضی نشانده شود و نباید شهادتش را قبول کرد.
دلیل:

زیرا عدالت شرط اولویت می باشد و سلف صالح قضاء و شهادت کسانی را که به زور حکومت را به دست گرفتند و ظالم نیز بودند را قبول کردند که اگر صحیح نبود قبول نمی کردند و عدالت و اجتهاد در این زمان متعذر است، پس قضاوت هرکسی که دولت آن را تعیین کند تنفیذ کرده شود. (فتح باب العنايه ج ۵ ص ۳۷۱)
و اینکه فاسق را در مسند قضاء نشانده نشود برای این است که قضاوت امانت است و فاسق در امر دین بی مبالات بوده و اهل خیانت است. (البحر الرائق ج ۶ ص ۲۸۳)



مسئله ۳ ◀ اگر قاضی عادل فاسق گردد، باید عزل کرده شود.

زیرا شرط عزل در وی یافت شده است پس سلطان باید وی را عزل نماید. (درر الحکام ج ۲ ص ۴۰۴)

مسئله ۴ ◀ و گفته‌اند که به محض فاسق شدن خودبه‌خود معزول می‌گردد.

دلیل:

زیرا کسی که وی را بر مسند قضاء نشانده است به خاطر عدالت وی بوده است و وقتی عدالتش از بین رفت دیگر بر قضاوت وی راضی نخواهد بود. (العنایه ج ۷ ص ۲۵۵)

مسئله ۵ ◀ اگر کسی مسند قضاء را با رشوه گرفته باشد قاضی نمی‌گردد و حکمش نیز باطل است و همچنین اگر برای حکم رشوه بگیرد باز حکم وی باطل است.

دلیل:

در مورد باطل بودن حکم وی در حکم و قضاوت برای این است که اگر به حق حکم کند بر وی واجب بوده است که چنین حکم کند پس برای این عملش حق گرفتن چیزی را ندارد و اگر به ناحق حکم کند معلوم است که حرام می‌شود. (فتح القدیر ج ۷ ص ۲۵۴)

اگر با دادن رشوه مسند قضاء را بگیرد همانند حکم کردن با گرفتن رشوه است و باطل. (جامع الفصولین ج ۱ ص ۱۰)

مسئله ۶ ◀ مجتهد بودن شخص شرط اولویت قضاوت می‌باشد.

دلیل:



زیرا حضرت رسول الله ﷺ حضرت علی رضی الله عنه را برای قضاوت به یمن فرستادند و حضرت علی رضی الله عنه گفتند: آیا مرا به عنوان قاضی می فرستید درحالی که من کم سن و سال هستم و علم قضاوت ندارم. پس حضرت رسول الله ﷺ فرمودند: الله تعالی قلبت را به حق هدایت خواهد کرد و زبانت را تثبیت خواهد نمود. (سنن ابی داود ج ۵ ص ۴۳۴ - فتح باب العنایه ج ۵ ص ۳۷۲)

مسئله ۷ ◀ کسی نباید تقاضای نشستن بر مسند قضا کند.
دلیل:

رسول الله ﷺ: هر کس قاضی شدن را طلب کند به خودش واگذاشته می شود و اگر کسی را بر این کار اجبار کرده شود فرشته ای بر وی نازل می شود و به وی یاری می رساند. (سنن ابن ماجه ج ۳ ص ۴۰۸ - بدائع الصنائع ج ۷ ص ۳)

مسئله ۸ ◀ کسی بر مسند قضا بنشیند که خودش اطمینان داشته باشد که می تواند عدل باشد.
دلیل:

تا بتواند حقوق مردم را حفظ و دنیا را از فساد نجات دهد. (فتح باب العنایه ج ۵ ص ۳۷۵)

حضرت علی رضی الله عنه قاضی ای را امتحان کرد و گفت که صلاح امر در چیست؟ قاضی جواب داد: پرهیزگاری. پرسید فساد امر قضاوت چیست؟ جواب داد: طمع. حضرت علی رضی الله عنه گفت: قاضی شدن حق توست. (فتح باب العنایه ج ۵ ص ۳۷۵)



مسئله ۹ ◀ وقتی کسی را قاضی گمارده شد، از دیوان قاضی قبلی پرس و جو نماید.

دلیل:

زیرا دیوان نوشته شده است تا از آن در مواقع نیاز به عنوان حجت استفاده شود و به کسی تحویل شود که امر قضاء به عهده وی می باشد. (تبیین الحقائق ج ۴ ص ۱۷۷)

دیوان: پرونده های بایگانی شده که قاضی قبل از وی ثبت کرده است.

مسئله ۱۰ ◀ در مورد زندانیان به حکم قاضی عزل شده عمل نکند.

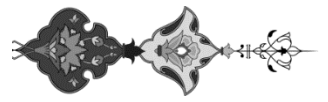
مسئله ۱۱ ◀ در مورد غله وقفی نیز به قول و حکم قاضی عزل شده عمل نکند.

مسئله ۱۲ ◀ در مورد اموال امانتی نیز به قول معزول عمل نکند مگر اینکه امانت دار اعتراف کند که از معزول گرفته است که در این صورت می تواند به قول معزول عمل نماید.
دلیل:

زیرا قاضی قبلی با عزل شدن از قضاوت به یکی از مردم عادی ملحق شده است و شهادت یک نفر مقبول نیست و همچنین قاضی برای حمایت از مردم منسوب می شود پس خودش باید دوباره پرونده زندانیان را بررسی کند. (تبیین الحقائق ج ۴ ص ۱۷۷)

مسئله ۱۳ ◀ قاضی می تواند اموال یتیم را قرض دهد.

دلیل:



قرض دادن قاضی از باب حفظ اموال یتیم است؛ زیرا وی اجازه تفحص از احوال مردم را دارد و در صورت انکار، قاضی می‌تواند برعلیه وی حکم کند پس در این کار کمک به حفظ اموال یتیم است. (بدائع الصنائع ج ۵ ص ۱۵۳)

مسئله ۱۴ ◀ بهتر است قاضی قضاوت را در مسجد جامع انجام دهد.
دلیل:

زیرا مساجد جامع مشهورترین مکان یک شهر هستند و هر کس می‌تواند بدون مشکل رجوع نماید. (درر الحکام ج ۲ ص ۴۰۶)

مسئله ۱۵ ◀ قاضی حق ندارد از کسی هدیه قبول کند مگر اینکه هدیه دهنده ذی رحم محرم وی باشد و یا کسی باشد که قبل از قاضی شدن عادت به هدیه دادن و گرفتن داشته باشد. البته از این اشخاص نیز در حد متعارف هدیه قبول کند نه بیشتر و به شرط اینکه این اشخاص با کسی خصومتی نداشته باشند.
دلیل:

رسول الله ﷺ شخصی به نام ابن اللتبیه را برای گرفتن زکات مردمی مأمور گرداند و وقتی پیش رسول الله ﷺ رفت گفت: این مقدار از اموال برای شما است یعنی از صدقه است و این مال نیز برای من هدیه داده شده است و حضرت رسول الله ﷺ بر منبر رفتند و حمد و ثنای الله جلّ و علا گفتند و بعد فرمودند: این عاملان ما را چه شده است که می‌گویند این مال صدقه است و این یکی برای من هدیه شده است؟ چرا در خانه پدر و مادرش نمی‌نشیند تا ببیند که به وی چنین هدیه‌ای



می آید یا که خیر؟ (سنن ابی داود ج ۴ ص ۵۶۷ - المبسوط للسرخسی ج ۱۶ ص ۸۲)

زیرا قبول هدیه از دیگران باعث مراعات کردن حال هدیه کننده خواهد شد ولی هدیه ذی رحم محرم از باب صله رحم می باشد و همچنین کسانی که از قبل هدیه می داده اند هدیه اشان از روی عادت گذشته است نه برای قضاوت و اگر خصومتی بین آنها باشد پس نباید بگیرد زیرا این هدیه برای قضاوت است و این امر حرام است. (درر الحکام ج ۲ ص ۴۰۶)

مسئله ۱۶ ◀ قاضی حق ندارد دعوت کسی را قبول کند مگر اینکه دعوت عمومی باشد.

دلیل:

زیرا قبول چنین دعوت هایی باعث بروز تهمت میل به یکی از طرفین دعوا خواهد شد و مردم نیز به طمع حکم به نفع آنها سعی به دعوت خصوصی وی خواهند کرد. (المبسوط للسرخسی ج ۱۶ ص ۸۱)

مسئله ۱۷ ◀ قاضی در نشستن و رو کردن به طرفین دعوا مساوات را رعایت نماید.

دلیل:

رسول الله ﷺ: هر کس از شما اگر مبتلا به قاضی شدن شود پس باید که مساوات را بین خصوم رعایت کند. در نشستن و اشاره کردن و نظر کردن و صدایش را بر یکی از خصوم از دیگری بلندتر نکند. (السنن



الصغير للبيهقي ج ٤ ص ١٣٣ - نصب الراية ج ٤ ص ٧٤ - الهداية ج ٣ ص ١٠٣)

مسئله ١٨ ◀ قاضی حق ندارد با یکی از طرفین دعوا صحبت مخفیانه داشته باشد.

دلیل:

زیرا در این کار تهمت طرفداری از یک طرف دعوا می باشد و همچنین شکسته شدن قلب طرف دیگر است که باید از آن احتراز شود. (الهدایه ج ٣ ص ١٠٣)

مسئله ١٩ ◀ قاضی حق ندارد کسی از آن ها را مهمان قبول کند و حق ندارد بخندد و حق ندارد شوخی کند و حق ندارد به کسی از طرفین اشاره کند و حق ندارد شاهد آوردن را تلقین کند و حق ندارد کلامی این چنین گوید: «آیا به فلان چیز شهادت می دهی و فلان چیز». امام ابویوسف رحمته الله این نوع تلقین را در مواقعی که تهمتی نباشد شایسته دانسته است.

دلیل:

زیرا تلقین حجت باعث تهمت می شود و همچنین ممکن است که طرف دیگر حقش را به این خاطر ترک کند و باید از این کار احتراز شود و شوخی نیز باعث جرأت یافتن طرف دعوا می شود و هیبت قضاوت از بین می رود. (الهدایه ج ٣ ص ١٠٣)

مسئله ٢٠ ◀ اشیائی که قاضی حق دارد به خاطر آن طرف دعوا را حبس کند:



۱- قاضی حق دارد طرف دعوا را به صلاح دید خود محبوس کند البته با درخواست صاحب حق و این در صورتی است که اقرار کننده از وفا به اقرارش امتناع کند و یا حق در عقدی که الزام آور باشد با شاهد ثابت شده باشد مانند عقد کفاله و یا بدل مالی که برای صاحب حق حاصل شده باشد.

۲- قاضی برای ایفای حق نفقه‌ی زن شخص و نفقه‌ی کودک وی حق دارد که مرد را حبس کند.

دلیل:

زیرا زن مستحق نفقه است و این شخص با ندادن نفقه، ظالم است و نفقه ندادن به کودک باعث هلاک کودک خواهد شد. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۹۰)

مسئله ۲۱ ◀ قاضی حق ندارد پدر را به خاطر بدهی وی (پدر) به فرزندش، غیر از نفقه‌ی فرزندش حبس کند.

دلیل:

زیرا فرزند مأمور به نیکی به والدین است و در حبس پدر، زیر پا گذاردن این امر می‌باشد. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۹۰)

مسئله ۲۲ ◀ به خاطر حقوقی غیر از اشیاء ذکر شده در صورت ادّعی فقیر بودن، قاضی نمی‌تواند و حق ندارد خصم را حبس کند مگر اینکه بر فقیر نبودن وی اقامه‌ی حجت شود.

دلیل:



زیرا دلیلی برای غنی بودن وی وجود ندارد و بدون دلیل نمی‌شود کسی را حبس نمود و بر طلبکار لازم است که غنی بودن وی را اثبات کند و در صورت اقامه‌ی حجت، دلیل حبس یافت می‌شود پس می‌تواند حبس نماید. (الهدایه ج ۳ ص ۱۰۴)

مسئله ۲۳ ◀ اگر بر یک شخص حاضر اقامه‌ی شاهد شود، قاضی حکم نماید و حکمش را بنویسد و به این نوشتن سجل گویند.

زیرا باوجود شاهد حجت موجود است پس باید حکم نماید و به نوشته‌ی بعد از حکم سجل گفته می‌شود. (البنایه ج ۹ ص ۳۶)

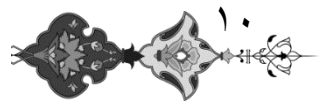
مسئله ۲۴ ◀ اگر بر شخصی غائب اقامه‌ی شاهد شود، حکم نکند بلکه کتابی حکمی بنویسد (شهادت دادن این اشخاص را) تا مکتوبُ الیه (قاضی‌ای که خصم نزد وی حاضر می‌شود) حکم کند.

یعنی اگر بر علیه شخص غائب شهادت دهند که مثلاً بدهکار است پس در این صورت قاضی نباید حکم کند بلکه صورت شهادت را بنویسد تا قاضی دیگری که مدعی علیه نزد وی می‌باشد حکم کند.

مسئله ۲۵ ◀ اگر بر علیه شخص غائب اقامه‌ی شهادت شود مبنی بر اینکه این شهادت حد یا قصاصی را واجب می‌گرداند، کتاب حکمی (نامه‌ی شهادت دادن این اشخاص) نیز نوشته نشود.

دلیل:

زیرا حکم نمودن بر علیه یا له شخص غائب جایز نیست. (فتح باب العنایه ج ۵ ص ۳۸۶)



رسول الله ﷺ به حضرت علی رضی الله عنه فرمودند: تا وقتی که از هر دو طرف سخنانشان را نشنیده‌ای حکم نکن. (سنن ابی داود ج ۵ ص ۴۳۴ - فتح باب العنايه ج ۵ ص ۳۸۶)

کتاب حکمی گفته می‌شود زیرا در این نامه نوشته می‌شود تا قاضی دیگر حکم نماید. (البنایه ج ۹ ص ۳۶)

مسئله ۲۶ ◀ وقتی بر شخص غائب اقامه‌ی شهادت شود، قاضی آن نامه‌ای را که در آن شهادت آن‌ها قید شده بر شهود بخواند و نزد آنان مهر و موم کند و به شاهدان تحویل دهد.
دلیل:

زیرا این شاهدان باید نزد قاضی دوم برنوشتن این نامه شهادت دهند و شهادت بدون دانستن درست نیست؛ و برای مصون ماندن از تغییر در آن مهر و موم کرده می‌شود. (فتح باب العنايه ج ۵ ص ۳۸۷)

مسئله ۲۷ ◀ امام ابویوسف رضی الله عنه گوید که خواندن نوشته شرط نیست بلکه گفتن اینکه این نامه‌ی من است و این هم مهر من، کفایت می‌کند.
مسئله ۲۸ ◀ از امام ابویوسف رضی الله عنه روایت است که مهر و موم کردن نیز شرط نیست.
دلیل:

این را برای تسهیل در امر قضاوت گفته است. (الهدایه ج ۳ ص ۱۰۶)
مسئله ۲۹ ◀ قاضی‌ای که به وی نامه‌ی شهادت نوشته شده بود این نامه را قبول نکند مگر در حضور خصم و در حضور شاهدان مبنی بر اینکه



این کتاب فلان قاضی است و این نامه را بر ما خوانده است و مهر و موم نموده و به ما تحویل داده است.
دلیل:

زیرا تحویل نامه به منزله‌ی شهادت دادن است و حضور خصم برای شهادت شرط است. (الهدایه ج ۳ ص ۱۰۶)

مسئله ۳۰ ◀ وقتی خصم و شاهدان نامه حاضر شدند نزد آنان نامه را باز کند و بخواند و در صورتی که قاضی نویسنده‌ی نامه هنوز قاضی باشد و عزل نشده باشد، هر آنچه در آن باشد لازم است.
دلیل:

شرط اینکه قاضی نویسنده باید در مسند قضاء باشد برای این است که اگر از قضاوت برکنار شود مانند یکی از مردم عادی می‌شود و حکم مردم عادی قابل اجرا نمی‌باشد. (تبیین الحقائق ج ۴ ص ۱۸۶)

مسئله ۳۱ ◀ به نامه‌ای که به یک قاضی معین نوشته شود، غیر این قاضی نباید به آن عمل کند مگر اینکه در نامه بعد از اسم قاضی نوشته شده باشد (و به هر کسی که این نامه به وی برسد از قضات مسلمین) در این صورت هر قاضی می‌تواند طبق نامه حکم کند.
دلیل:

زیرا قاضی دیگر همانند مردم عادی است و نمی‌تواند حکم کند مگر اینکه در نامه قید شود. در این صورت قضات دیگر به تابعیت از قاضی دوم می‌توانند حکم نمایند. (الهدایه ج ۳ ص ۱۰۶)



مسئله ۳۲ ◀ امام ابویوسف رحمته الله گوید: اگر این عبارت (و به هرکسی که این نامه به وی برسد از قضاات مسلمین) در اول نامه نوشته شده باشد، می‌توان به آن عمل نمود.

دلیل:

زیرا در این کار تسهیل امور برای مردم می‌باشد. (فتح باب العنایه ج ۵ ص ۳۸۸)

مسئله ۳۳ ◀ اگر خصم فوت کرده باشد حکم بر وارثان وی اجرا کرده شود.

دلیل:

زیرا این اشخاص قائم مقام خصم می‌باشند. (الجوهره النیره ج ۲ ص ۲۴۴)

مسئله ۳۴ ◀ زن به غیر از حد و قود (قصاص) می‌تواند قضاوت کند.

دلیل:

در غیر از این دو امر شهادت زن مقبول است پس قضاوت وی نیز جایز می‌باشد. (الهدایه ج ۳ ص ۱۰۶)

زیرا شهادت زن در مورد حد و قود مقبول نیست پس قضاوت در این موارد نیز مقبول نمی‌باشد. (شرح الوقایه ج ۷ ص ۲۳۸)

مسئله ۳۵ ◀ قاضی نمی‌تواند برای خود جانشین بگیرد مگر اینکه به وی اجازه‌ی چنین کاری را داده شده باشد.

دلیل:



زیرا قاضی همانند وکیل امیر می باشد و وکیل بدون اجازه نمی تواند
وکالت را به کسی دیگر محول کند. (الاختیار لتعلیل المختار
ج ۲ ص ۸۷)

مسئله ۳۶ ◀ وکیل یک شخص نمی تواند کسی دیگر را بر این کار وکیل
بگیرد مگر اینکه به وی چنین اجازه ای داده شده باشد.
دلیل:

زیرا موکل به عمل وکیل راضی شده است پس به عمل کسی دیگر
راضی نخواهد شد. (الاصل المعروف بالمبسوط للشیبانی ج ۴ ص ۵۴۲)
مسئله ۳۷ ◀ اگر به قاضی و وکیل اجازه ای جانشین گرفتن داده شده باشد
و آنان جانشین بگیرند، در این صورت با معزول شدن قاضی و وکیل
اول، جانشین قاضی و وکالت وکیل دوم پابرجا می باشد و معزول
نمی شوند.
دلیل:

زیرا عمل قاضی به مقدار اختیار واگذار شده به وی می باشد. (بدائع
الصنائع ج ۷ ص ۱۴)

قاضی دوم با عزل قاضی اول معزول نمی شود زیرا قاضی دوم نائب
اصیل (امیر) می باشد. (الهدایه ج ۳ ص ۱۰۷)
وکیل با اجازه توکیل می تواند وکیل اختیار کند؛ زیرا تصرف در امور به
وی سپرده شده است و وقتی کسی را وکیل بگیرد، وکیل دوم وکیل
موکل اصلی است و چون به وی اجازه ای عزل داده نشده است پس



وکیل اول نمی تواند وکیل دوم را عزل کند. (اللباب فی شرح الکتاب ج ۲ ص ۱۴۵)

مسئله ۳۸ ◀ اگر به قاضی اجازه جانشین گرفتن داده نشده باشد ولی با این حال قاضی جانشین بگیرد، در این صورت اگر نائب وی پیش خود وی حکم کند و یا خودش اجازه‌ی حکم را بدهد، حکم معتبر است.

دلیل:

زیرا با حضور وی نظر وی نیز حاصل می شود، پس شرط قضاوت موجود است. (الهدایه ج ۳ ص ۱۰۷)

مسئله ۳۹ ◀ اگر وکیل اول قیمت کالا را مشخص کرده باشد و وکیل دوم بر همان اساس عمل کند، این کار درست است.

دلیل:

زیرا با تعیین قیمت نظر وکیل اول که مقصود از وکالت وی می باشد، حاصل شده است. (فتح باب العنایه ج ۵ ص ۳۹۰)

مسئله ۴۰ ◀ اگر کسی شخصی دیگر را وکیل گرداند و در وکالت قید کند که برحسب رأی خود عمل کند، پس این وکیل می تواند برای خود وکیل اختیار کند.

دلیل:

زیرا به وی اجازه مطلق در عمل داده شده است. (فتح باب العنایه ج ۵ ص ۳۹۰)



مسئله ۴۱ ◀ اگر قاضی در یک حکم اختلافی برخلاف مذهبش (نظر و رأی خودش) حکم کند، حکم وی معتبر نیست؛ چه این حکم خلاف رأی خود را به عمد صادر کرده باشد و یا از روی فراموشی حکم کرده باشد، در هر صورت اعتبار ندارد.

دلیل:

زیرا وی معتقد به نادرست بودن این حکم است، پس اعتقاد وی را قبول کرده شود. (فتح باب العنايه ج ۵ ص ۳۹۰)

مسئله ۴۲ ◀ اگر در موافق مذهبش (نظر خودش) در یک حکم اختلافی حکم کند، با حکم این قاضی حکم اختلافی به حکم اجماعی تبدیل می شود، پس اگر بر قاضی دیگری این مسئله عرض شود همان حکم قاضی اول را حکم کند مگر اینکه حکم قاضی برخلاف قرآن و حدیث رسول الله ﷺ یا اجماع باشد که در این صورت حکم وی قابلیت اجرا ندارد.

دلیل:

روایت است که شریح رحمته در مسئله ای برخلاف نظر حضرت عمر و حضرت علی رضی الله عنهما حکم کرد و حضرات عمر و علی رضی الله عنهما آن را نقض نکردند؛ زیرا از قاضی ای که اجازه ی حکم به وی داده شده بود صادر شده است. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۸۷)

زیرا خلاف موجود با حکم قاضی برداشته می شود همچنان که در یک مسئله اختلافی در عصر پیشین با اجماع علمای عصر بعد به مجمع علیه تبدیل می شود.



و با حکم قاضی اول این حکم ترجیح یافته است و برای حکم دیگر مرجحی نیست؛ و در این نوع حکم عالم بودن قاضی اول به وجود اختلاف واجب است. (فتح باب العنايه ج ۵ ص ۳۹۱)

در مسائلی که کتاب و سنت وجود دارد اجتهادی در کار نیست و اجتهاد برای زمانی است که در آن حکمی در کتاب و سنت نباشد همچنان که حدیث معاذ آن را بیان داشته است؛ و حکم کردن برخلاف اجماع خلاف است نه اختلاف. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۸۸)

مسئله ۴۳ ◀ اگر نفس حکم کردن در این مواقع اختلافی باشد و قاضی حکم کند، با امضای قاضی‌ای دیگر مجمع علیه می‌شود.
دلیل:

زیرا علما اتفاق نظر دارند که قاضی حق دارد به هر یک از اقوالی که وی آن را بهتر از بقیه می‌داند میل کند و بر آن قول حکم کند و این حکم با حکم و امضای قاضی دیگر به مجمع علیه تبدیل می‌گردد.
(بدائع الصنائع ج ۷ ص ۱۴)

مسئله ۴۴ ◀ اگر قاضی بر حلال بودن یک شیء برای شخصی حکم کند یا حکم به حرام بودن آن بر یک شخص کند، این حکم ظاهراً و باطناً اجرایی است، هرچند که با شهادت دروغ ثابت شده باشد. البته این در صورتی است که به خاطر سببی معین حکم شده باشد.
دلیل:

در محضر حضرت علی رضی الله عنه مردی دو شاهد آورد مبنی بر اینکه این زن زوجه‌ی وی می‌باشد و وقتی حضرت علی رضی الله عنه حکم کردند، زن به حضرت علی رضی الله عنه گفت: پس مرا نکاح کن زیرا وی مرا نکاح نکرده است. حضرت علی رضی الله عنه گفتند: این دو شاهد تو را نکاح کردند. (فیض الباری علی صحیح البخاری ج ۶ ص ۴۲۵ - التتف فی الفتاوی لسغدی ج ۲ ص ۷۸۵)

مسئله ۴۵ ◀ بر یک شخص غائب حکم نشود مگر در دو مسئله: یکی اینکه نائب حقیقی یا نائب شرعی شخص غائب حضورداشته باشد. مثلاً وصی قاضی (کسی که قاضی وی را به عنوان وصی تعیین کرده است) حاضر باشد.

مسئله ۴۶ ◀ و دومی اینکه نائب و جانشین حکمی و فرضی شخص غائب حاضر باشد؛ نائب حکمی می‌تواند به این صورت باشد که آنچه برعلیه شخص غائب ادعا شده است سببی باشد بر آنچه برعلیه شخص حاضر ادعا می‌شود

دلیل مسئله‌ی اول:

زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله به حضرت علی رضی الله عنه فرمودند: تا وقتی که سخنان طرف دیگر دعوا را نشنیدی حکم نکن.

زیرا منازعه و دعوا در زمان انکار یک شخص است و از شخص غائب انکاری صورت نمی‌گیرد، پس منازعه درست نیست و قضاوت نیز ثابت نمی‌شود و نائب دو نوع است؛ ۱- نائبی که خود غائب تعیین کند



مانند وکیل غائب. ۲- نائب از طرف شرع مانند وصی معین شده از طرف قاضی. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۸۷)
دلیل مسئله‌ی دوم:

زیرا در این نوع دعوا شخص حاضر به عنوان طرف دعوا از طرف غائب محسوب می‌شود؛ زیرا دعوا بر علیه حاضر و غائب بر سر یک چیز می‌باشد و یا حکما یک چیز محسوب می‌شوند. (العنایه ج ۷ ص ۳۱۰)
مسئله ۴۷ ◀ اگر شرط باشد، حکم بر غائب نشود.

دلیل:

زیرا در این صورت شخص حاضر نمی‌تواند به عنوان خصم (طرف دعوا) از طرف غائب باشد. (العنایه ج ۷ ص ۳۱۱)
مثال آن اینکه کسی قسم یاد می‌کند که اگر فلانی زنش را طلاق دهد، زن من نیز طلاق است و زن این شخص شاهد می‌آورد که فلانی زنش را طلاق داده است پس این شاهد برای زن این شخص که قسم خورده است لازم الاجراء است ولی بر علیه فلان که غائب است اجرایی نیست.

مسئله ۴۸ ◀ صحیح است که دو طرف دعوا کسی را به عنوان حَکَم بین خود انتخاب کنند به غیر از حد و قود (قصاص)؛ به شرط اینکه شخص منتخب صلاحیت قاضی شدن را دارا باشد.
دلیل:

ابوشریح رضی الله عنه روایت می‌کند که به رسول الله صلی الله علیه و آله گفتم قوم من وقتی اختلافی بینشان پیش بیاید نزد من می‌آیند و من بین آنها حکم



می‌کنم و هر دو گروه از من راضی می‌شوند (آیا کار درستی انجام می‌دهم؟) حضرت رسول الله ﷺ فرمودند: چه نیکو است این کار. (سنن ابی داود ج ۷ ص ۳۰۹ - فتح باب العنايه ج ۵ ص ۳۹۶)

مسئله ۴۹ ◀ و حکم این شخص بر آن‌ها لازم می‌شود و خبر این حکم مبنی بر اقرار طرفین مقبول است و همچنین خبر وی مبنی بر عادل بودن شاهدان در زمان ولایت وی نیز مقبول است.
دلیل:

زیرا این حکم بین آن‌ها به مثابه‌ی قاضی است و به همین خاطر شرایط قضاوت باید مراعات شود. (الهدایه ج ۳ ص ۱۰۸)

مسئله ۵۰ ◀ و هر یک از طرفین دعوا حق دارند قبل از حکم این شخص، از حکم کردن وی رجوع کنند و اگر حکم این شخص را بر قاضی عرض کرده شود، اگر حکم موافق مذهب (نظر) قاضی باشد، آن را امضاء کند.

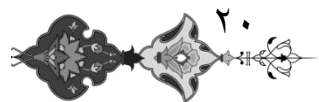
دلیل:

زیرا این شخص توسط دو طرف دعوا بر مسند حکمیت نشسته است و رضایت طرفین شرط است. (الهدایه ج ۳ ص ۱۰۸)

مسئله ۵۱ ◀ قضاوت و شهادت بین کسانی که بین آن‌ها نسبت ولادت باشد و یا نسبت زوجیت باشد جایز نیست.

دلیل:

زیرا شهادت بر این اشخاص به دلیل احتمال تهمت طرفداری از آن‌ها جایز نیست. (الهدایه ج ۳ ص ۱۰۸)



مسئله ۵۲ ◀ وصی گرفتن یک شخص بدون اینکه وی از این امر خبر داشته باشد درست است.

دلیل:

زیرا وصیت جانشین گرفتن بعد از انقضای ولایت وصیت کننده است و آن همانند تصرف وارث است که علم داشتن وارث شرط نیست. (درر الحکام ج ۲ ص ۴۱۹)

مسئله ۵۳ ◀ وکالت یک شخص بدون علم وی بر وکالت خودش جایز نیست.

دلیل:

وکالت اثبات ولایت تصرف در اموال است نه جانشین گرفتن و علم داشتن وکیل شرط است؛ زیرا ولایت موکل باوجود وکیل ثابت است. (درر الحکام ج ۲ ص ۴۱۹)

مسئله ۵۴ ◀ در عزل وکیل از وکالت شرط است که یک نفر عدل به وی خبر دهد یا دو شخص مستور الحال (عدالت یا عدم عدالتشان ثابت نیست) خبر دهد.

مسئله ۵۵ ◀ و همچنین علم سید بر جنایت برده اش شرط است که یک نفر عدل به وی خبر دهد یا دو شخص مستور الحال (عدالت یا عدم عدالتشان ثابت نیست) خبر دهد.

مسئله ۵۶ ◀ و همچنین برای ثابت شدن علم شفیع، بر فروخته شدن زمین همسایه اش، شرط است که یک نفر عدل به وی خبر دهد یا دو شخص مستور الحال (عدالت یا عدم عدالتشان ثابت نیست) خبر دهد.

مسئله ۵۷ ◀ و همچنین بر ثبوت علم دختر باکره بر نکاح شدنش شرط است که یک نفر عدل به وی خبر دهد یا دو شخص مستور الحال (عدالت یا عدم عدالتشان ثابت نیست) خبر دهد.

مسئله ۵۸ ◀ و همچنین علم شخصی که از دار کفر به دار اسلام هجرت نکرده است برای ثبوت علم وی بر شریعت شرط است که یک نفر عدل به وی خبر دهد یا دو شخص مستور الحال (عدالت یا عدم عدالتشان ثابت نیست) خبر دهد.

دلیل:

زیرا این نوع اخبار مانند وکیل گرفته شدن یک شخص است؛ پس باید یکی از شرایط شهادت که همان عدالت یا عدد شاهدان است حاصل شود. (درر الحکام ج ۲ ص ۴۱۹)

مسئله ۵۹ ◀ در ثبوت علم وکیل بر وکیل شدنش خبر یک عدل و یا دو مستور شرط نیست.

دلیل:

زیرا وکیل گرفتن نوعی معامله است و برای معامله هیچ کدام شرط نیست و دیگر اینکه قبل از قبول وکالت، هیچ الزامی بر کسی نیست. (فتح باب العنايه ج ۵ ص ۳۹۸)

مسئله ۶۰ ◀ اگر قاضی عادل و عالم بگوید: «من به این امر حکم کردم» پس قول وی مقبول است و احتیاجی به بیان علت آن نیست.

دلیل:



زیرا عدالت وی از میل کردن به یکی از طرفین منع می‌کند و علم وی از اشتباه کردن منع می‌کند. (فتح باب العنايه ج ۵ ص ۳۹۸)

مسئله ۶۱ ◀ اگر قاضی جاهل عادل چنین بگوید، در صورتی قبول شود که سبب حکم را بیان دارد.

دلیل:

زیرا عدالت وی را از خیانت منع می‌کند و بیان سبب باعث حصول علم به درست بودن حکم می‌کند. (فتح باب العنايه ج ۵ ص ۳۹۸)

مسئله ۶۲ ◀ اگر قاضی عالم فاسق یا جاهل فاسق باشد، حتی باین سبب حکم نیز قبول کرده نشود.

دلیل:

زیرا وی عدالت ندارد، پس امکان رشوه‌خواری وی می‌رود و به خاطر جهالتش تهمت خطا در حکم است. (فتح باب العنايه ج ۵ ص ۳۹۹)

کِتَابُ الشَّهَادَةِ

مسئله ۱ ◀ تعریف شهادت: گواهی دادن و گواه شدن بر وجود حقی برای کسی علیه دیگری را شهادت گویند.

مسئله ۲ ◀ حکم شهادت: اگر صاحب حق شاهدان را برای گواهی طلب کند، واجب است که شهادت دهند (شاهد شوند).
دلیل:

ترجمه قرآن کریم: شاهدان هنگامی که [برای ادای شهادت] دعوت شوند [از پاسخ دعوت] امتناع نورزند. (۲۸۲) [شما ای شاهدان!] شهادت را پنهان نکنید و هر که آن را پنهان کند، یقیناً دلش گناهکار است؛ و خدا به آنچه انجام می‌دهید داناست. (۲۸۳) (سوره البقره آیات ۲۸۲ و ۲۸۳)

مسئله ۳ ◀ اگر شخصی عملی را مشاهده کند که طبق آن بر شخصی حد واجب می‌شود، در این صورت بهتر است که شهادت ندهد و آن را بپوشاند.

دلیل:

رسول الله ﷺ: هر کس عیب مسلمانی را بپوشاند، الله جلّ و علا نیز در دنیا و در آخرت عیب وی را خواهد پوشاند.

و همچنین وقتی «ماعرز» به زنا اعتراف کرد، رسول الله ﷺ تلقین کردند تا از اعترافش برگردد. (السنن الصغیر للبيهقي ج ۳ ص ۳۴۸ - الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۱۳۹)



مسئله ۴ ◀ شاهد دزدی در هنگام شهادت بگوید: «فلان شخص را دیدم که می‌گرفت» و نگوید که «دزدی وی را دیدم».

دلیل:

زیرا در گفتن اینکه گرفته است چندین منفعت وجود دارد: ۱- «گرفته است» عام است در اینکه از روی غصب گرفته است یا به ادعای امانتی بودن در دست ذی‌الید. ۲- در «گرفته است» نسبت دزدی داده نمی‌شود زیرا اگر شهادت دزدی داده‌شده و ثابت شود، باید «دست» دزد قطع شود. ۳- در «گرفته است» حق مدعی ساقط نمی‌شود؛ زیرا اگر دزدی ثابت شود و دست دزد قطع شود، دیگر دزد ضامن مال دزدی نیست. (فتح القدیر ج ۷ ص ۳۶۹)

مسئله ۵ ◀ برای اثبات زنا برای یک شخص، شهادت «چهار مرد» شرط است.

دلیل:

قرآن کریم: و از زنان شما کسانی که مرتکب زنا می‌شوند، چهار نفر مرد از خودتان را بر آنان به گواهی بخواهید؛ (سوره نساء آیه ۱۵)

و آیه‌ای دیگر: و کسانی که زنان عفیفه پاک‌دامن را به زنا متهم می‌کنند، سپس چهار شاهد نمی‌آورند، پس به آنان هشتاد تازیانه بزنید و هرگز شهادتی را از آنان نپذیرید و اینانند که در حقیقت فاسق‌اند. (سوره نور آیه ۴)



زهري گوید: رسم از زمان رسول الله ﷺ و دو خلیفه‌ی بعد ایشان ﷺ بر این بود که شهادت زنان در باب حدود و قصاص قبول کرده نمی‌شد. (الهدایه ج ۳ ص ۱۱۶ - مصنف ابن ابی شیبہ ج ۵ ص ۵۳۳)

مسئله ۶ ◀ برای اثبات حدی غیر از زنا و اثبات قود (قصاص)، شهادت «دو مرد» شرط است.

دلیل:

قرآن کریم: و دو شاهد از مردانتان را [بر این حق] شاهد بگیرید. (سوره البقره آیه ۲۸۲)

و طبق آنچه در مسئله شهادت زنا ذکر نمودیم شهادت زنان مقبول نیست. (الهدایه ج ۳ ص ۱۱۶)

مسئله ۷ ◀ برای اثبات ولادت و بکارت و عیب‌های مخصوص زنان که مردان را از آن اطلاعی نیست، شهادت یک زن کافی است.

دلیل:

ابن شهاب رضی الله عنه گوید: رسم بر این بوده است که در مورد اموری که مردان را بر آن اطلاعی نیست، شهادت زنان قبول کرده می‌شد. (البنایه ج ۹ ص ۱۰۹ - مصنف عبدالرزاق ج ۸ ص ۳۳۳)

مسئله ۸ ◀ برای اثبات اموری غیر از مسائل ذکرشده، شهادت دو مرد یا یک مرد همراه دو زن کفایت می‌کند.

دلیل:

قرآن کریم: و اگر دو مرد نبود، یک مرد و دو زن را از میان شاهدانی که می‌پسندید، شاهد بگیرید تا اگر یکی از آن دو زن [واقعیت را]



فراموش کرد، آن دیگری او را یادآوری کند. (سوره البقره آیه ۲۸۲) و این آیه در بحث قرض و معامله‌ی مهلت‌دار ذکر شده است. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۱۴۰)

مسئله ۹ ◀ برای شهادت دادن، عدالت داشتن شاهد شرط است. دلیل:

قرآن کریم: و [هنگام جدایی]، دو عادل از خودتان را گواه [طلاق] گیرید. (سوره طلاق آیه ۲)

و اگر دو مرد نبود، یک مرد و دو زن را از میان شاهدانی که می‌پسندید، شاهد بگیرید. (سوره البقره آیه ۲۸۲) و فاسق از کسانی که راضی به شهادتش هستند نمی‌باشد. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۱۴۰)

مسئله ۱۰ ◀ برای شاهد شدن لفظ «شاهد می‌شوم» یا «شهادت می‌دهم» شرط است. دلیل:

الله تعالی گفته است: «از آنان شهادت طلب کنید»، پس خود شهادت مقصود است و برای دلالت بر شاهد بودن گفتن کلمه «شهادت می‌دهم» یا «شاهد بودم» شرط است. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۱۴۰)

و دیگر اینکه شهادت نیز نوعی قسم است و در قسم لفظ شرط است. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۱۴۰)

مسئله ۱۱ ◀ قاضی از «حال شاهد» یعنی عدل بودن یا نبودن وی سؤال و پرس و جو کند. (نزد امامین علیهم السلام در هر صورت این کار را انجام دهد چه طرف دعوا شاهدان را متهم به عدم عدالت کند و چه اعتراضی نکند)؛ و به قول امامین علیهم السلام فتوا داده شده است.

دلیل:

زیرا مبنای قضاوت حجت است و حجت، شهادت عادلان است؛ پس باید از عدالت وی تحقیق شود تا حکمش از بطلان سالم بماند.

(الهدایه ج ۳ ص ۱۱۸)

مسئله ۱۲ ◀ در زمان حال حاضر اگر قاضی سرّاً (پنهانی) از حال شاهدان پرس و جو کند نیز کفایت می کند.

دلیل:

زیرا در تعدیل ظاهری امکان فتنه است. (فتح باب العنایه ج ۵ ص ۴۰۶)

مسئله ۱۳ ◀ احتیاط در این است که در تزکیه سری شاهدان از دو شخص سؤال کرده شود و همچنین در ترجمه برای شاهد و نامه ای که به تزکیه کننده فرستاده می شود دو نفر باشند.

دلیل:

تزکیه (پرس و جو از حال شاهد) از تمام وجوه در حکم شهادت نیست به همین خاطر لفظ شهادت نیز در تزکیه شرط نیست و عدد شهادت (دو مرد یا دو زن و یک مرد بودن) نیز شرط نیست ولی بر احتیاط نزدیک تر است. (فتح القدير ج ۷ ص ۳۸۲)



مسئله ۱۴ ◀ شاهد گرفتن برای شاهد شدن شرط نیست مگر اینکه بخواهد بر شاهد بودنش شهادت دهد که در این صورت شرط است که به شاهدان بگوید «شاهد باشید که من به فلان چیز شهادت می‌دهم».

یعنی اگر کسی دزدی کردن کسی یا غصب کسی را ببیند لازم نیست که شخصی که دیده را به عنوان شاهد گرفته شود بلکه وی می‌تواند شهادت دهد که فلان چیز را دیده است ولی اگر بخواهد که بر شاهد بودنش کسی شهادت دهد، شرط است که بگوید «شاهد باشید که من بر فلان چیز شاهد بوده‌ام».

دلیل:

زیرا شخص با دیدن یک شیء به آن علم حاصل می‌کند و الله جلّ و علا فرموده است: و کسانی که بجای وی، الهی دیگر می‌خوانند، حق شفاعت ندارند، مگر کسی که شهادت دهد، درحالی که به آن علم دارد (زخرف ۸۶). (فتح باب العنایه ج ۵ ص ۴۰۷)

و در گواهی بر شهادت کسی، شرط است که به عنوان گواه درخواست کند که شهادت دهد؛ زیرا این شاهد دوم نائب شاهد اول خواهد بود پس لازم است که نائب را خودش انتخاب کند و بدون انتخاب نمی‌تواند نائب کسی شود و نائب گرفتن در اینجا با اعلام «بر شهادت من گواهی ده» حاصل می‌شود. (المبسوط للسرخی ج ۶ ص ۲۸۱)

مسئله ۱۵ ◀ شاهد شدن با شنیده‌ها، درست نیست مگر در مسائل ذیل که با شنیدن نیز می‌توان بر آن گواهی داد:



۱- نسب یک شخص. ۲- مرگ یک شخص. ۳- نکاح. ۴- داخل شدن یک شخص بر زن خودش. ۵- ولایت یک قاضی. ۶- وقف بودن یک شیء بر چیزی؛ و شرط است که از دو مرد یا یک مرد و دو زن به وی چنین خبر دهند.

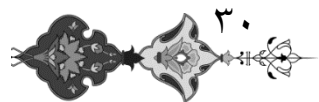
منظور از شهادت طبق شنیده‌ها با این شرط است که این امر بین مردم به حدی از شهرت رسیده باشد که جای شبهه نداشته باشد و یا از مردم مورد اعتماد شنیده باشد. (الهدایه ج ۳ ص ۱۲۰) دلیل:

رسول الله ﷺ به کسی که می‌خواست شهادت دهد فرمودند: اگر مانند خورشید این مسئله را می‌دانی شهادت ده و الا شهادت نده. (بدائع الصنائع ج ۶ ص ۲۶۶ - شعب الایمان ج ۱۳ ص ۳۴۹) و مسائل استثناء شده برای این درست است که این امور بر طریق مشهور بین مردم رخ می‌دهد پس مانند این است که خود دیده باشد. (بدائع الصنائع ج ۶ ص ۲۶۶)

مسئله ۱۶ ◀ با شنیدن نمی‌توان بر شرایط وقف شهادت داد.

دلیل:

زیرا اصل وقف از جمله اموری است که وقف بودنش بین مردم شهرت پیدا می‌کند ولی شرایطش شهرت نمی‌یابد پس با شنیده‌ها نمی‌شود شهادت داد. (تبیین الحقائق ج ۴ ص ۲۱۶)



مسئله ۱۷ ◀ کسی می بیند که شخصی بر مجلس قضاوت نشسته است و شکایت کنندگان بر وی داخل می شوند، این شخص می تواند شهادت دهد که آن فرد قاضی است.
دلیل:

زیرا این گونه نشستن علامتی آشکار بر قاضی بودن وی است. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۱۹۳)

مسئله ۱۸ ◀ اگر ببیند که زن و مردی در یک اتاق سکونت دارند و بین آنها رفتار زن و شوهری وجود دارد، این بیننده می تواند شهادت دهد که آنها زن و شوهر هستند.
دلیل:

همچنان که بر امهات المؤمنین رضی الله عنهن شهادت می دهیم که همسران رسول الله صلی الله علیه و آله هستند درحالی که این خبر را شنیده ایم و شاهد عقدشان نبوده ایم. (العنایه شرح الهدایه ج ۷ ص ۳۹۱)

مسئله ۱۹ ◀ اگر کسی ببیند که شخصی با شیئی مانند مالکان آن رفتار و عمل می کند، این بیننده می تواند شهادت دهد که آن شیء متعلق به آن شخص است.
دلیل:

زیرا ظاهراً به نظر می رسد که وی مالک آن است. (درر الحکام ج ۲ ص ۳۷۵)



مسئله ۲۰ ◀ ولی در مسائل قبل اگر شاهد بگوید «شهادت من بر اساس شنیده‌ها است» و یا «به خاطر تصرف وی بوده است» شهادت وی ساقط است و اعتبار ندارد.
دلیل:

زیرا در صورت مطلق گذاشتن و توضیح ندادن بر قاضی چنین القاء می‌شود که شهادت وی صادقانه است ولی وقتی خبر داد که بر شنیده‌ها استوار است، از حجّیت خارج می‌شود. (درر الحکام ج ۲ ص ۳۷۶)

مسئله ۲۱ ◀ اگر کسی شهادت دهد که در دفن فلانی حاضر بوده است یا شهادت دهد که بر وی نماز جنازه خوانده است، شهادت وی قبول است.
دلیل:

زیرا میّت را دفن کرده می‌شود پس شهادت بر دفن، شهادت بر موت وی است. (درر الحکام ج ۲ ص ۳۷۶)

فصل کسانی که شهادت آنان قبول است و کسانی که

شهادت آنان مردود است:

مسئله ۲۲ ◀ شهادت مذاهب گمراه (اهل الاهواء) به غیر از مذهب «خطابیه» صحیح و مقبول است.
دلیل:



زیرا در همه‌ی این مذاهب دروغ حرام است و مبنای قبول شهادت و رد آن بر صادق بودن و دروغ بودن است.

اهل الاهواء: کسانی که اعتقادشان اعتقاد اهل سنت نباشد.

خطابیه: گروهی از روافض هستند که شهادت دادن به نفع شیعه‌ی خود را واجب می‌دانند. (شرح الوقایه ج ۷ ص ۳۳۸)

مسئله ۲۳ ◀ شهادت ذمی بر ذمی مقبول است هرچند دینشان یکی نباشد.

مسئله ۲۴ ◀ شهادت ذمی بر مستأمن نیز صحیح است.
دلیل:

رسول الله ﷺ برای یهودی که زنا کرده بود از شاهدان خودشان استفاده نمودند و شهادتشان را قبول کردند. (فتح باب العنایه ج ۵ ص ۴۱۱)

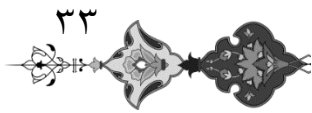
زیرا کفار همه بر یک دین هستند یعنی کافر کافر است، چه یهودی باشد و چه مسیحی. (شرح الوقایه ج ۷ ص ۳۴۰)

ولایت ذمی از مستأمن بالاتر است. (فتح باب العنایه ج ۵ ص ۴۱۲)
تعریف مستأمن: کافری که با اجازه وارد کشور اسلامی شده است.

مسئله ۲۵ ◀ شهادت مستأمن بر مستأمن در صورتی که از یک دار (کشور) باشند درست است.

دلیل:

زیرا اگر دارشان مختلف باشد بر یکدیگر ولایت نخواهند داشت. (فتح باب العنایه ج ۵ ص ۴۱۲)



مسئله ۲۶ ◀ شهادت کسانی که بین آنها دشمنی دینی وجود دارد نیز صحیح است.

دلیل:

زیرا به خاطر دینش از دروغ پرهیز خواهد نمود. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۱۴۸)

مسئله ۲۷ ◀ شهادت کسی که از گناهان کبیره اجتناب می کند و بر گناهان صغیره اصرار ندارد و عمل خیر و درست وی غالب باشد، مقبول است.

دلیل:

زیرا اعتبار اجتناب از تمامی گناهان صغیره و کبیره برای شهادت باعث بسته شدن باب شهادت خواهد شد و شهادت برای احقاق حقوق بندگان است پس همان غالب احوال و اجتناب از کبائر اعتبار کرده می شود. (العنایه ج ۷ ص ۴۲۱)

مسئله ۲۸ ◀ شهادت ختنه ناکرده و خصی (کسی که خایه اش را کشیده اند) و ولد زنا و کارمندان دولت (که وظیفه جمع آوری صدقات و جزیه و خراج را به عهده دارند) نیز صحیح است.

دلیل:

زیرا ختنه ناکرده بودن به عدالت شخص خللی وارد نمی کند؛ البته صحیح بودن شهادت ختنه ناکرده وقتی است که ختنه نکردن از روی اهانت به دین نباشد چرا که اگر به خاطر اهانت به دین و بی مبالاتی به دین باشد از عدالت ساقط است. (الهدایه ج ۳ ص ۱۲۴)



حضرت عمر رضی اللہ عنہ شہادت خصی را قبول کرده‌اند. (الہدایہ ج ۳ ص ۱۲۴ - نصب الراية ج ۴ ص ۸۶)

ولد زنا: فاسق بودن والدین کسی موجب فاسق بودن شخص نیست همانند کسی که مسلمان باشد و والدینش کافر باشند. (الہدایہ ج ۳ ص ۱۲۴)

کارمندان دولت: زیرا کار کردن در دولت موجب فسق کسی نمی‌شود بلکه اگر کمک‌رسان ظلم سلطان باشند در این صورت شہادتش مقبول نیست و گفته‌اند اگر کارمند دارای شرافت باشد و از روی حدس و گمان سخن نگوید شہادتش قبول است. (الہدایہ ج ۳ ص ۱۲۴)

مسئله ۲۹ ◀ شہادت نابینا، برده و حد زده‌شده به خاطر قذف مقبول نیست هرچند توبه کرده باشد باز نیز معتبر نیست. دلیل:

زیرا ادای شہادت به تشخیص دادن بین طرفین دعوا و چیزی که بر آن شہادت می‌دهد بستگی دارد و آن با دیدن حاصل می‌شود و در شنیدن شبهه وجود دارد. (درر الحکام ج ۲ ص ۳۷۸)

برده بر خود ولایت ندارد یعنی اختیار خود را ندارد پس بر دیگران به طریق اولی نمی‌تواند چیزی واجب گرداند. (درر الحکام ج ۲ ص ۳۷۸)

محدود فی القذف (حد زده‌شده به خاطر قذف): الله جل جلالہ می‌فرماید: شہادت آنان را ابدأً قبول نکنید. (سوره آیه ۴)



مسئله ۳۰ ◀ اگر کسی را در زمانی که کافر بوده است به خاطر قذف حد زده باشند و بعد مسلمان شود، شهادت وی مقبول است.
دلیل:

زیرا نوع شهادت در حالت کفر با نوع شهادت در حالت اسلام فرق دارد، پس نوع شهادت زمان کفرش با اسلام تمام شده است و با اسلام آوردن برای وی شهادتی دیگر حاصل شده است؛ زیرا در زمان کفر بر علیه مسلمان نمی توانست شهادت دهد و با اسلام آوردن این حق را به دست آورده است. (الهدایه ج ۳ ص ۱۲۳)

مسئله ۳۱ ◀ شهادت کسی که به خاطر اموال دنیوی، دشمنی می ورزد، قبول نیست.
دلیل:

زیرا کسی که به خاطر اموال دنیا دشمنی می ورزد نمی توان از دروغ وی در امان بود. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۱۴۸)

مسئله ۳۲ ◀ شهادت شریک برای شریک در مورد امور و اموال مشترک درست نیست.
دلیل:

زیرا این شهادت نوعی شهادت برای خود است؛ زیرا بعضی از منفعت این دعوا به خود وی می رسد. (اللباب فی شرح الکتاب ج ۴ ص ۶۱)

مسئله ۳۳ ◀ شهادت مخنث که کارهای پست انجام می دهد مقبول نیست.

مخنث: کسی که خود را به زنان شبیه می کند.



منظور از کارهای پست «لواط» است. (البنایه ج ۷ ص ۴۰۷)
دلیل:

«تخنیث» در افعال خود فاسق است و شهادتش به خاطر گناهی که انجام می دهد مردود است. رسول الله ﷺ فرموده اند: لعنت خدا بر مردانی باد که خود را به زنان شبیه می کنند و بر زنانی باد که خود را به مردان شبیه می کنند. (البنایه ج ۹ ص ۱۴۳)
زیرا وی فاسق است. (البنایه ج ۹ ص ۱۴۴)

مسئله ۳۴ ◀ شهادت زن نوحه خوان و زن آوازه خوان مقبول نیست.
دلیل:

زیرا آنان مرتکب عمل حرام می شوند و رسول الله ﷺ از دو صدای احمقانه نهی فرموده اند: نوحه خوانی و آوازه خوانی. (الهدایه ج ۳ ص ۱۲۲)
مسئله ۳۵ ◀ شهادت دائم الشرب از روی لهُو نیز مردود است؛ یعنی کسی که به خاطر سرخوش شدن، کار وی شراب خواری است.
دلیل:

زیرا مشروب خواری از گناهان کبیره است. (تبیین الحقائق ج ۴ ص ۲۲۱)
مسئله ۳۶ ◀ شهادت کسی که با پرندگان بازی می کند نیز مقبول نیست.
دلیل:

زیرا کسی که پرنده باز باشد: ۱- عقلش از نقصان خالی نیست و غفلت بر وی غالب است و دیگر اینکه ۲- بر بام خانه رفتن باعث دیدن حرام از قبیل دیدن زنان می شود و این کار حرام است. (البنایه ج ۹ ص ۱۴۶)



مسئله ۳۷ ◀ همچنین شهادت کسی که با طنبور بازی می کند (می نوازد) نیز قبول نیست.

دلیل:

زیرا طنبور از لهو می باشد و لهو حرام و باطل است و رسول الله ﷺ فرموده اند: من «دد» (باطل و لهو) نیستم و «دد» نیز از من نیست. (تبیین الحقائق ج ۴ ص ۲۲۱ - الادب المفرد ج ۱ ص ۲۷۴)

مسئله ۳۸ ◀ همچنین شهادت کسی که برای مردم آوازخوانی می کند نیز قبول نیست.

دلیل:

زیرا با این کار مردم را بر لهو و لعب جمع می کند. (تبیین الحقائق ج ۴ ص ۲۲۲)

مسئله ۳۹ ◀ شهادت کسی که مرتکب اعمالی می شود که موجب حد است نیز قبول نیست.

مسئله ۴۰ ◀ شهادت کسی که به حمام عمومی لخت داخل می شود نیز معتبر نیست.

دلیل:

زیرا کشف عورت حرام است و رسول الله ﷺ فرموده اند: لعنت خدا باد بر نگاه کننده به عورت دیگران و کسی که عورتش را نشان می دهد؛ و اهل شهادت بودن احترام است و کسی که موجب لعنت خدا شده باشد مستحق احترام نیست. (البنایه ج ۹ ص ۱۴۸ - حدیث: شعب الایمان للبيهقي ج ۱۰ ص ۲۱۴)



مسئله ۴۱ < شهادت رباخوار و وام خوار نیز مقبول نیست.

مسئله ۴۲ < شهادت کسی که با شطرنج و نرد قمار می کند نیز قبول نیست.

مسئله ۴۳ < و همچنین اگر به خاطر بازی با آنها نمازش فوت می شود نیز قبول نیست.

دلیل:

زیرا ارتکاب همه ی این اشیاء، گناه کبیره است. (البنایه ج ۹ ص ۱۴۸)

مسئله ۴۴ < شهادت کسی که بر سر راه ادرار می کند نیز قبول نیست.

مسئله ۴۵ < همچنین شهادت کسی که بر سر راه غذا می خورد نیز قبول نیست.

دلیل:

رسول الله ﷺ: از کلام پیامبران پیشین که مردم به یاد دارند این است که اگر حیاء نداری هر آنچه خواهی کن. (فتح القدیر ج ۷ ص ۴۱۴ - سنن ابی داود ج ۷ ص ۱۷۵)

زیرا کسی که این کارها را انجام می دهد از مروّت (انسانیت) تهی است و کسی که از این کارها حیاء نکند از دروغ گفتن نیز حیاء نخواهد کرد. (الهدایه ج ۳ ص ۱۲۳)

مسئله ۴۶ < شهادت کسی که به سلف صالح (صحابه رضی الله عنهم و تابعین رضی الله عنهم و هر کسی که راه آنان را می رود) فحش و ناسزا می گوید نیز قبول نیست.

دلیل:



زیرا این فسق آشکار است. (فتح القدیر ج ۷ ص ۴۱۵)

مسئله ۴۷ ◀ جرح بدون بیان سبب قبول کرده نشود.

جرح: مجرد نسبت دادن امری که نه اثبات حق شرع کند و نه اثبات حق بنده‌ای را مانند اینکه بگوید: «او فاسق است» و یا بگوید «او وام خوار (رباخوار) است» و یا بگوید «او را اجیر کرده است».

دلیل:

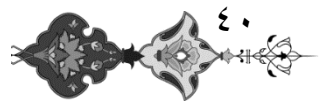
زیرا فسق مطلق بدون اینکه متعلق به حق شرع یا حق بنده‌ای نباشد تحت حکم قاضی داخل نشود یعنی قاضی نمی‌تواند برایش حکمی صادر کند و دیگر اینکه توبه هر آن ممکن است و امکان دارد از فسقش توبه کرده باشد. (تبیین الحقائق ج ۴ ص ۲۲۷)

مسئله ۴۸ ◀ اگر شهادت دهند که مدعی خود اقرار کرده است که شاهدان وی فاسق هستند، پس این شهادت مقبول است.

دلیل:

زیرا اقرار از مسائلی است که تحت حکم قاضی داخل است. (الهدایه ج ۳ ص ۱۲۵)

مسئله ۴۹ ◀ اگر بگوید که «آنان برده هستند» و یا بگوید «آنان خمرخوار هستند» و یا بگوید «آنان قاذف هستند (قاذف کسی که به شخص پاک‌دامن نسبت زنا می‌دهد)» و یا بگوید «شاهدان شرکای مدعی هستند» و یا بگوید «به آنان از اموال من پول داده است» و یا بگوید «من خودم به آنان فلان مقدار پول داده‌ام تا برعلیه من شهادت ندهد»، در این صورت‌ها جرح معتبر می‌باشد.



دلیل:

زیرا در این صورت‌های ذکرشده، احیاء حق‌الله است (وجوب حد) یا حق بنده (ضامن گرداندن در برابر بنده). (تبیین الحقائق ج ۴ ص ۲۲۸)
مسئله ۵۰ ◀ در شهادت دادن، بر یک شیء، شرط است که شهادت شاهد، با دعوی موافق باشد.

دلیل:

زیرا برای قبول شهادت دعوی شرط است و شرایط شهادت در آنچه موافق با دعوا بود، یافت شده است ولی در شهادتی که مخالف دعوا باشد، شرط شهادت یافت نشده است. (الهدایه ج ۳ ص ۱۲۶)
 یعنی وقتی شهادت موافق دعوی نباشد، شرط شهادت که دعوی باشد یافت نشده است.

مسئله ۵۱ ◀ همچنین شرط است که گفته‌ی شاهدان هم در لفظ و هم در معنا یکی باشند (نزد امام اعظم رحمته‌الله).
 پس اگر یکی از شاهدان بگوید مدعی «هزار» طلبکار است و شاهد دیگر بگوید «دو هزار»، این شهادت مردود است.

دلیل:

زیرا اختلاف لفظ باعث اختلاف داشتن معنی می‌شود و هیچ‌گاه «هزار» را با لفظ «دو هزار» بیان کرده نشود؛ پس هر یک از شاهدان بر چیزی شهادت می‌دهند که دیگری بر آن شهادت نمی‌دهد، پس هرکدام یک شاهد هستند و عدد شهادت که دو نفر باشد حاصل

نمی‌شود و شهادت مردود می‌گردد و مانند این است که هرکدام به جنسی مختلف شهادت داده باشند. (الهدایه ج ۳ ص ۱۲۶)

مسئله ۵۲ ◀ و اگر یکی از شاهدان بگوید مدعی «هزار» طلبکار است و شاهد دیگر بگوید «هزار و صد»، در این صورت اگر مدعی هزار و صد را ادعاء کرده باشد، اگر مقصود مدعی «مال» باشد، همان هزار ثابت می‌شود ولی اگر منظور وی «عقد» باشد، با این نوع شهادت، عقد ثابت نمی‌شود.

پس این نوع شهادت را اگر کسی که مال به وی می‌رسد ادعا کند، مثل «در آزادی بنده در برابر پول» و «در صلح از قصاص نفس» و همچنین «در رهن» نیز قبول است.
دلیل:

در مورد «هزار»، مقبول بودن شهادت برای این است که شاهدان در کلمه‌ی «هزار» متفق هستند و اختلاف در مازاد آن است پس «هزار» ثابت می‌شود و مازاد بدون شاهد می‌ماند.

و اینکه شهادت در مورد مدعی آزادی و صلح و رهن قبول کرده می‌شود؛ برای این است که ادعای مال دارد و مانند ادعای طلب است.
(فتح باب العنایه ج ۵ ص ۴۲۱)

و ثابت نشدن عقد برای این است که عقود با اختلاف ثمن مختلف می‌شوند یعنی خرید هزار تومانی با خرید هزار و پانصد تومانی متفاوت است. (العنایه ج ۷ ص ۴۴۶)



مسئله ۵۳ ◀ حکم اجاره در اول مدت آن بیع (عقد) است و بعد از اتمام عقد مال محسوب می‌شود.

یعنی در زمان اختلاف لفظ شاهدها، در اول مدت اجاره «شهادت» باطل است و بعد از اتمام وقت اجاره «شهادت» مقبول می‌باشد.
دلیل:

زیرا در اول مدت اختلاف در ثبوت اجاره است و در آخر مدت ادعای مالی است. (العنایه ج ۷ ص ۴۴۹)

مسئله ۵۴ ◀ اگر اختلاف بر سر مهریه باشد و هر کدام مبلغی را ادعا کنند، مبلغ کمتر ثابت می‌شود.
دلیل:

زیرا مالیت در نکاح تابع اصل عقد است و همین‌طور اصل نکاح برای حلال شدن بر یکدیگر است و در این دعوی اختلاف بر سر نکاح نیست بلکه اختلاف بر سر مهریه است پس ادعای مالی است و کمترینش ثابت می‌شود. (الهدایه ج ۳ ص ۱۲۸)

مسئله ۵۵ ◀ اگر شاهد بگوید: «مورث (میت که مال به ارث، گذاشته است) فوت کرد و مال خود را برای مدعی، به ارث گذاشت» و یا بگوید: «مورث فوت کرد، درحالی که این کالا ملک وی بود» و یا بگوید: «فوت کرد درحالی که این کالا در دستش بود»، در این صورت‌ها با شهادت شاهدان این کالا به مدعی می‌رسد.
دلیل:

زیرا مالکیت وارث بر اموال میت مالکیتی جدید است و باید نقل صورت گیرد و وقتی مالکیت میت ثابت شد ضرورتاً به وارث می‌رسد. (الهدایه ج ۳ ص ۱۲۸)

مسئله ۵۶ ◀ اگر شاهد بگوید: «این کالا متعلق به پدر فلانی بود و در دست این شخص (وارث) به امانت گذاشته بود یا به عاریت داده بود» بدون ذکر به ارث رسیدن، ارث بودن آن شیء ثابت می‌شود. دلیل:

وقتی شخصی بعد دیگری صاحب اموال آن دیگری می‌شود و این شخص جانشین و قائم مقام وی می‌شود، اگر مالکیت این قائم مقام ثابت شد، دیگر احتیاجی نیست که برای شخص اصلی اثبات مالکیت شود. (فتح باب العنایه ج ۵ ص ۴۲۳)

مسئله ۵۷ ◀ شاهد شدن بر شهادت دادن کسی صحیح است به غیر از شهادت بر حد و قود. دلیل:

زیرا اصل این است که وقتی یک مسئله از کسی به کسی دیگر نقل قول شود تغییر می‌کند و نقصان یا زیادتی در آن به وجود می‌آید پس اصلاً نباید درست باشد ولی از آنجاکه مردم به این چنین شهادتی احتیاج دارند، در مورد حقوق بندگان مجاز شده است ولی حد و قصاص بر ساقط شدن این احکام به خاطر وجود شبهه بنا شده است پس شهادت بر شهادت در این اشیاء مقبول نیست. (فتح باب العنایه ج ۵ ص ۴۲۳)



مسئله ۵۸ ◀ شرط قبول شهادت بر شهادت این است که حضور شاهد اصلی به خاطر فوت وی یا مریضی وی و یا مسافرت رفتن وی متعذر باشد.

دلیل:

زیرا جایز بودن این کار به خاطر نیاز مردم بوده است و با حضور شاهد اصلی نیازی به فرع نیست. (درر الحکام ج ۲ ص ۳۸۹)

مسئله ۵۹ ◀ و شرط است که برای هر یک از شاهدان اصلی، دو مرد یا یک مرد و دو زن، شاهد باشند.

دلیل:

حضرت علی رضی الله عنه: شهادت دادن بر شهادت میت جایز نیست، مگر اینکه دو مرد، شهادت دهند. (فتح القدير ج ۷ ص ۴۶۴)

حضرت علی رضی الله عنه: شهادت دو کس بر شهادت کسی دیگر مجاز است. (البنایه ج ۹ ص ۱۸۶)

مسئله ۶۰ ◀ متفاوت بودن و اشخاص دیگری بودن شاهد های هر یک از شاهدان اصلی شرط نیست بلکه همان دو مرد که برای یکی از شاهدان شاهد شدند، می توانند برای شاهد آن دیگر، شاهد اصلی نیز شاهد باشند.

دلیل:

زیرا این دو شاهد اول بر حقی از حقوق شهادت می دهند و شاهد شدن بر شهادت شاهد دیگری، حقی دیگر است. (الهدایه ج ۳ ص ۱۲۹)



مسئله ۶۱ ◀ کسی که برای شاهد بودن خودش دیگران را شاهد می گیرد، چنین عنوان کند: «گواه باشید بر شاهد بودن من بر فلان قضیه» و شاهد فرعی نزد حاکم چنین گوید: «من گواهی می دهم که فلانی مرا بر شاهد بودنش بر فلان قضیه شاهد گرفته است و گفته است که بر شاهد بودنم گواهی ده».

دلیل:

زیرا در این نوع شهادت باید شاهد بودن خودش و شاهد بودن اصل و شاهد گرفته شدن خودش را بیان کند تا شهادتش جایز شود. (الهدایه ج ۳ ص ۱۲۹)

مسئله ۶۲ ◀ فرع (شاهد بر شاهد) صلاحیت تعدیل (اثبات عدالت شاهد) شاهد اصلی را دارد.

مسئله ۶۳ ◀ همچنین هر کدام از شاهدان، صلاحیت تعدیل شاهد دیگر را دارد.

دلیل:

زیرا این شهود از اهل تزکیه هستند. (الهدایه ج ۳ ص ۱۳۰)

مسئله ۶۴ ◀ اگر شاهد اصلی شهادتش را انکار کند گواهی و شهادت شاهد فرعی باطل می شود.

دلیل:

زیرا واگذاری شهادت شرط است و با اختلاف اصل و فرع، واگذاری ثابت نمی شود. (فتح باب العنایه ج ۵ ص ۴۲۵)



مسئله ۶۵ ◀ اگر کسی اقرار کند که گواهی و شهادت دروغ داده است، پس وی را مشهور کرده شود ولی تعزیر نشود.
مشهور کردن «تشهیر»: وی را در بازار و اجتماع مردم می گردانند و بین مردم اعلام می کنند که این شخص شهادت دروغ ادا کرده است.
تعزیر: تنبیه کردن به وسیله چند ضربه شلاق یا حبس کردن وی.
دلیل:

زیرا در «تشهیر» حفظ حقوق مسلمین از تلف شدن است پس تشهیر شود و تعزیر حق الله جلّ و حق الله جلّ با توبه نیز ساقط می شود؛ و این قول شریح رحمته (صحابی) می باشد و وی در زمان حضرت عمر رضی الله عنه و حضرت علی رضی الله عنه قاضی بوده است. (المبسوط للسرخی ج ۱۶ ص ۱۴۵)

فصل فی الرجوع عن الشهادة

مسئله ۶۶ ◀ شاهدان فقط نزد قاضی می توانند از شهادتشان برگردند و پس بگیرند.
دلیل:

زیرا شهادت مختص مجلس قضاء می باشد پس رجوع از آن نیز به مجلس قضاء بستگی دارد. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۲۱۵)
اگر کسی ادعای رجوع شاهدان در مکانی غیر از نزد قاضی نماید قبول کرده نشود. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۲۱۵)



مسئله ۶۷ ◀ اگر شاهدان قبل از حکم قاضی شهادت خود را پس بگیرند، حکم ساقط می‌شود و چیزی را ضامن نمی‌شوند.
دلیل:

زیرا باوجود اقوال متناقض حکمی صادر نمی‌شود و از آنجا که سبب تلف شدن حقی نشده‌اند پس ضامن نیز نمی‌شوند. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۲۱۵)

مسئله ۶۸ ◀ اگر بعد از حکم از شهادت خود برگردند حکم فسخ نمی‌شود و هر آنچه توسط شهادتشان تلف کرده‌اند را ضامن می‌شوند. این در صورتی است که مدعی مدعای خود را قبض کرده باشد.
دلیل:

زیرا شهادت اول با حکم قاضی تأکید یافته است پس قول بعدی در مقابل آن اعتباری ندارد و ضامن شدن شاهدان برای این است که قاضی با شهادت آنان مجبور به حکم بوده است پس مسبب اصلی شهود می‌باشند و با قبض است که اتلاف تحقق می‌یابد و قبل از آن اتلاف تحقق نیافته است. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۲۱۶)

مسئله ۶۹ ◀ در شهادت «تعداد باقی مانده» معتبر است نه «تعداد رجوع کنندگان»؛ یعنی تا وقتی که عدد شهادت کامل باشد برگشت کنندگان چیزی را ضامن نمی‌شوند. عدد شهادت همان دو مرد یا یک مرد و دو زن است.
دلیل:



زیرا اگر غیر این باشد ضمان بر شاهدان واجب می‌شد درحالی‌که نصاب شهادت باقی است. (فتح باب العنایه ج ۵ ص ۴۲۸)

مسئله ۷۰ ◀ اگر سه نفر بر یک قضیه شهادت دهند و یکی از آنها شهادتش را پس بگیرد، چیزی را ضامن نمی‌شود ولی اگر یکی دیگر نیز پس بگیرد، این دو شاهد که از شهادت خود را پس گرفته‌اند، نصف آن شیء را که تلف کرده‌اند ضامن می‌شوند.
دلیل:

زیرا با باقی ماندن یک شاهد نصف حق باقی مانده است. (فتح باب العنایه ج ۵ ص ۴۲۸)

مسئله ۷۱ ◀ اگر یک مرد و ده زن بر یک قضیه شهادت داده باشند و بعد همه از شهادت خود برگردند در این صورت نزد امام ابوحنیفه رحمہ اللہ مرد یک ششم مال تلف شده را ضامن می‌گردد و زنان پنج ششم آن را ضامن می‌شوند و نزد امامین رحمہم اللہ مرد نصف آن را و زنان نیز نصف را ضامن می‌گردند.
دلیل:

دلیل امام اعظم رحمہ اللہ: زیرا حکم توسط همه‌ی این زنان به‌علاوه‌ی این مرد ثابت شده است، پس شهادت هر یک از زنان معتبر است و برگشت دادن حق تعلق گرفته توسط شهادتشان بر آنها واجب می‌شود و وقتی زن و مرد در یک حکم باشند، دو زن با یک مرد برابر می‌شود. دلیل امامین رحمہم اللہ: در شهادت مختلط بین مرد و زن، مرد نصف شهادت را بر عهده دارد و زنان نصف دیگر حق را ثابت می‌کنند پس



بر مرد نصف و بر زنان نصف مال تلف شده واجب می شود. (المبسوط
للسرخسی ج ۱۶ ص ۱۸۸)

مسئله ۷۲ ◀ در مسئله فوق، اگر زن ها از شهادتشان برگردند، نصف مال را
ضامن می شوند.
دلیل:

زیرا با رجوع زنان نصف شهادت باقی مانده است و با رجوع آنان نصف
حق تلف می شود. (المبسوط للسرخسی ج ۱۶ ص ۱۸۸)

مسئله ۷۳ ◀ اگر فرع و اصل از شهادت رجوع کنند، این فرع است که
ضامن می شود نه اصل.
دلیل:

زیرا تلف حق توسط حکم قاضی ثابت شده است و قاضی با شهادت
فرع حکم نموده است پس سبب اصلی و نزدیک به حکم همان
شاهدان فرعی می باشند. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۲۲۰)

مسئله ۷۴ ◀ اگر به «عدل» بودن کسی شهادت دهند (تزکیه کنند) و
کسانی دیگر بر «محسن» بودن شخص شهادت دهند و بعد هر دو
گروه از شهادتشان برگردند، در این صورت تزکیه کننده ضامن است.
محسن: کسی که متأهل باشد.

دلیل:

زیرا قبول شهادت بر اساس تزکیه شهود صورت گرفته است و تزکیه
کننده، علتِ علتِ حکم است و حکم با علت ثابت می شود نه با علت
علت. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۲۲۰)



مسئله ۷۵ ◀ اگر کسانی بر قسم خوردن کسی شاهد شوند و کسانی دیگر بر یافت شدن شرط شهادت دهند و بعد هر دو گروه از شهادتشان برگردند در این صورت شاهدان قسم ضامن می‌شوند.
دلیل:

زیرا شرط مانع حکم بود و شاهدان وجود شرط زوال مانع را ثابت کرده‌اند و قسم علت حکم است و حکم با علت ثابت می‌شود نه با زوال مانع. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۲۲۰)

کتابُ الإقرار

مسئله ۱ ◀ تعریف اقرار: خبر دادن از وجود حق بر گردن خودش به نفع کسی دیگر.

مسئله ۲ ◀ حکم اقرار: با اقرار کردن آنچه از حق که به آن اقرار شده است آشکار می‌شود و به وجود آوردن آن حق و انشاء آن نیست؛ یعنی قبلاً بوده و اقرار آن را آشکار کرده است و اثبات کردن یک شیء از نو نیست.

مسئله ۳ ◀ اگر اقرار کند که بر ذمه (گردن) وی خمری برای یک مسلمان ثابت است، این اقرار صحیح است.
دلیل:

زیرا اقرار امری است که در گذشته صورت گرفته است و الا اگر برای تملیک خمر برای مسلمان می‌بود درست نبود زیرا خمر از جمله‌ی اشیائی است که مسلمان آن را مالک نمی‌شود. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۲۸۹)

مسئله ۴ ◀ اگر از روی اکراه به طلاق یا عتاق اقرار کند درست نیست و طلاق یا عتاق واقع نمی‌شود.
دلیل:

زیرا دلیل بر دروغ بودن در این حال ثابت است؛ زیرا این امر اقرار به کاری می‌باشد که در گذشته بوده است و وقتی به‌زور از وی اقرار گرفته شود معلوم است که کاری را که انجام نداده است گفته است. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۲۸۹)



مسئله ۵ ◀ اگر یک فرد بالغ و عاقل به حقی اقرار کند، هرچند آن حق مجهول باشد، اقرار وی درست است و بر وی لازم است که آن حق را بیان کند؛ اگر حق اقرار شده دارای قیمت باشد، اگر مقرُّه (کسی که به نفع وی اقرار شده) بیش از آن را ادعاء کند، قول مقر (اقرار کننده) همراه با قسم وی قبول است.

دلیل:

صحیح بودن اقرار به شیء مجهول برای این است که امکان دارد شیئی را هلاک کرده باشد که قیمت و ارزشش را نمی‌داند و یا جراحتی وارد کرده باشد که تاوان آن را نداند.

و از وی خواسته می‌شود آن را بیان کند؛ زیرا با اقرار شیء بر وی لازم شده است و مجهول بودن آن از طرف خود شخص بوده است و خودش نیز باید بایان کردن از زیر دین آن بیرون بیاید و اگر خودش بیان نکند قاضی وی را مجبور به بیان نماید. (الهدایه ج ۳ ص ۱۷۸)

مسئله ۶ ◀ اگر بگوید «بر من به نفع فلانی مالی ثابت است»، در این صورت به کمتر از یک درهم تصدیق کرده نشود.

دلیل:

زیرا در عرف به کمتر از یک درهم مال گفته نمی‌شود. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۱۲۹)

مسئله ۷ ◀ اگر بگوید «بر من به نفع فلانی مالی عظیم از طلا و نقره ثابت است»، در این صورت کمتر از مال نصاب را تصدیق کرده نمی‌شود.



یعنی اگر در بیان مال عظیم مقداری را بگویند که کمتر از نصاب باشد، بیان وی قبول نیست.

دلیل:

زیرا در عرف و شرع این مقدار از مال تعظیم شده است و دارای ارزش است؛ یعنی عرف هم آن را عظیم می‌داند و شرع نیز عظیم می‌داند و شرع با رسیدن به این مقدار از اموال حکم به زکات و یا حرام بودن اخذ زکات می‌نماید و این عظیم بودن این مقدار را می‌رساند. (بدائع الصنائع ج ۷ ص ۲۲۰)

اصح اقوال امام اعظم رحمته الله بر این است که در این مسئله باید فقر و غنای شخص مقرر (اقرار کننده) را در نظر گرفته شود؛ زیرا مال کم در نزد فقیر عظیم است و نزد غنی ناچیز محسوب می‌شود و همچنین در شرع در مورد وجوب زکات دویست درهم مال عظیم است و در مورد وجوب بریدن دست دزد و وجوب مهر، ده درهم مال عظیم است، پس خود مقرر باید بنا به حالش در فقر و غناء تفسیر کند. (المبسوط للسرخی ج ۱۸ ص ۹۸)

مسئله ۸ ◀ اگر بگویند «بر من به نفع فلانی مالی عظیم از شتر ثابت است»، در این صورت کمتر از بیست و پنج نفر شتر تصدیق کرده نمی‌شود.

دلیل:

زیرا این کمترین نصابی است که از جنس خود آن نصاب زکات واجب می‌شود. (فتح باب العنایه ج ۵ ص ۴۳۲)



مسئله ۹ ◀ اگر شخصی اقرار کند که بر عهده‌ی وی مالی عظیم ثابت است، به کمتر از نصاب در اشیاء غیر مال زکات تصدیق کرده نشود.
دلیل:

زیرا نصاب مال عظیم است و از این جهت است که شرع صاحب این مال را غنی محسوب می‌کند. (درر الحکام ج ۲ ص ۳۵۹)

مسئله ۱۰ ◀ اگر اقرار کند که «دراهم» بر وی ثابت است یعنی صیغه جمع ذکر کند، به کمتر از سه تصدیق نشود.
دلیل:

زیرا کمترین حد جمع سه است. (درر الحکام ج ۲ ص ۳۵۹)

مسئله ۱۱ ◀ اگر «دراهم کثیره (بسیار)» گوید، به کمتر از ده درهم تصدیق نشود.

دلیل:

زیرا کمترین حد جمع کثرت، ده می‌باشد. (شرح الوقایه ج ۸ ص ۲۵۰)
جمع کثرت: جمعی که بیش از ده باشد.

مسئله ۱۲ ◀ اگر فلان (کذا) درهم گوید یعنی کلمه فلان را با درهم ذکر کند، کمتر از یک درهم تصدیق نشود.
دلیل:

زیرا این تفسیر درهم مجهول (در تعداد) است. (الهدایه ج ۳ ص ۱۷۹)

مسئله ۱۳ ◀ و اگر دو بار «فلان فلان» گوید، به کمتر از یازده درهم تصدیق نشود.

دلیل:



زیرا هر فلان عبارت از یک عدد می باشد؛ یعنی وقتی گفت «کذا کذا» بین آن دو حرف عطف نیز ذکر نشده است پس باید عددی را بگویند که بینشان حرف عطف نیاید و باید دو عدد باشد تا هر عدد تفسیر یک فلان (کذا) باشد و کمترین حد آن در عربی احد عشر (یازده) می باشد. (الهدایه ج ۳ ص ۱۷۹)

مسئله ۱۴ ◀ اگر «فلان و فلان» درهم گویند به کمتر از بیست و یک تصدیق نشود.

دلیل:

زیرا هر فلان (کذا) عبارت از عددی است که باید بیان شود و حرف عطف ذکر شده است، پس باید دو عدد بگویند که بین آنها حرف عطف (واو) نیز باشد و کمترین حد آن در عربی (احد و عشرون) بیست و یک می باشد. (الهدایه ج ۳ ص ۱۷۹)

مسئله ۱۵ ◀ اگر فلان را سه بار بدون ذکر «واو» بین آنها ذکر کند، به کمتر از «یازده» تصدیق نشود و اگر با ذکر «واو» بین آنها بگویند، به کمتر از «صد و بیست و یک» تصدیق نشود و اگر همراه واو چهار بار فلان بگویند «هزار و صد و بیست و یک» خواهد بود.

دلیل:

زیرا عدد بدون عطف سه بار نمی آید پس همان یازده حداقل آن است ولی اگر واو بیاورد پس کمترین حدش در عربی «مأة واحد و عشرون (صد و بیست و یک)» است. (الهدایه ج ۳ ص ۱۷۹)



مسئله ۱۶ ◀ گفتن کلمه «عَلَى (بر من)» و «قَبْلَى (از طرف من)» اقرار به بدهی داشتن است.

دلیل:

زیرا کلمه‌ی «عَلَى (بر من)» کلمه‌ی ایجاب و واجب کردن است و «قَبْلَى» نشانه وجود ضمان بر وی است. (الهدایه ج ۳ ص ۱۷۹)

مسئله ۱۷ ◀ اگر بعد از گفتن این کلمه بلافاصله بگوید «آن در دستم ودیعت است» قبول کرده می‌شود و اگر بافاصله بگوید، ودیعت بودنش را تصدیق نشود.

دلیل:

زیرا معنی ودیعت بودن از طریق مجاز احتمال دارد، پس بدون فاصله قبول کرده شود و منظورش از ضمان و «بر من بودن» همان نگهداری و حفظش بر من بودن تفسیر کرده می‌شود. (الهدایه ج ۳ ص ۱۷۹)

موصول (متصل) باشد قبول و مفصول (منفصل) باشد مردود است، همچنان که در بحث استثناء چنین است. (البنایه ج ۹ ص ۴۳۸) یعنی اگر کسی اقرار به شیئی کند و از آن مقداری را استثناء کند، اگر این استثناء بلافاصله بعد از اقرار باشد قبول است و الا مردود است.

مسئله ۱۸ ◀ اگر کلمه «عندی (نزد من)» و «معی (همراه من)» و یا مانند این کلمات را بگوید، اقرار به امانت است.

دلیل:



زیرا این کلمات اقرار بر این است که شیء در دست وی می باشد و در دستش بودن دو نوع است؛ یکی بدهی و دیگری امانت و امانت کمترین این دو است. (البنایه ج ۹ ص ۴۳۸)

مسئله ۱۹ ◀ اگر شخصی ادعا کند که هزار تومان از تو طلب دارم و مدعی علیه بگوید: «آن را وزن کن» (درهم و دینار به وزن معامله می شود)، این سخن وی اقرار به وجود هزار بر وی می باشد.
دلیل:

زیرا با گفتن «وزن کن»، منظورش هزار ادعا شده است که باید وزن شود و انسان در صورتی که بدهی نداشته باشد، به مدعی نمی گوید که آن را وزن کن. (بدائع الصنائع ج ۷ ص ۲۰۸)

مسئله ۲۰ ◀ همچنین اگر به این مدعی بگوید: «من آن را پرداخت کرده بودم» و یا سخنی مانند این بگوید، اقرار به بدهی می باشد.
دلیل:

زیرا با گفتن اینکه «پرداخت نموده ام» معلوم می شود، بدهی داشته است پس داشتن بدهی با این قول ثابت می شود و برای اثبات پرداخت وی باید شاهد بیاورد و این خود دعوایی دیگر است. (بدائع الصنائع ج ۷ ص ۲۰۸)

مسئله ۲۱ ◀ اگر بگوید: «مئة و درهم (صد و درهم)» یا «مئة و ثلاث اثواب (صد و سه جامه ها)»، پس جنس اقرار شده در اولی درهم و در دومی جامه خواهد بود.



مسئله ۲۲ ◀ ولی اگر بگوید: «مئة و ثوب (صد و جامه)» و یا بگوید: «مئة و ثوبان (صد و دو جامه)» در این صورت مقر باید جنس صد را مشخص کند که چه می باشد.

زیرا در هر کلمه ای که استعمالش بین مردم زیاد باشد برای تکرار نکردن آن به یک بار گفتن بسنده کرده می شود مانند درهم که استعمالش زیاد است پس در مورد «مئة و درهم (صد و درهم)» همین قضیه ثابت است و صد را هم در منظور، درهم گرفته می شود و در مورد «مئة و ثلاث اثواب (صد و سه جامه ها)» از آنجا که بین ثلاث و ثوب حرف عطف ذکر نشده است پس همه ی عدد یک جنس گرفته می شود ولی در مورد مسئله ی بعدی یعنی «مئة و ثوب (صد و جامه)» و «مئة و ثوبان (صد و دو جامه)» حرف عطف ذکر شده است و جامه زیاد استعمال نمی شود پس منظور از صد را مقر بیان کند و از جنس جامه نمی باشد. (فتح باب العنایه ج ۵ ص ۴۳۴)

مسئله ۲۳ ◀ اگر به مرکبی در اصطبلی اقرار کند، فقط اقرار به مرکب ثابت می شود.

دلیل:

زیرا در عرف و عادت مردم، اسب را با اصطبلش غصب نمی کنند و غصب در زمین ثابت نیست. (بدائع الصنائع ج ۷ ص ۲۲۱)

مسئله ۲۴ ◀ اگر به شمشیری اقرار کند، اقرار به غلاف آن و دوال (بند) شمشیر نیز ثابت می شود.

دلیل:



زیرا شمشیر که گفته می‌شود همه‌ی این اشیاء را منظور کرده می‌شود.
(فتح باب العنايه ج ۵ ص ۴۳۴)

مسئله ۲۵ ◀ اقرار به اینکه «جنین در شکم کنیز یا شکم حیوان متعلق به فلانی است» نیز درست است.
دلیل:

زیرا این امر ممکن است؛ مثلاً ممکن است که برای کسی وصیت کرده باشد. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۱۳۲)

مسئله ۲۶ ◀ اقرار یک چیز برای جنین نیز صحیح است؛ اگر در این اقرار سببی درست برای آن اقرار ذکر کند.

یعنی اگر بگوید «این مال متعلق به بچه در شکم فلانی است»، اگر سبب تعلق آن را به بچه بیان کند مثلاً بگوید «به وی ارث رسیده است» و یا «به وی وصیت شده است»، اقرار صحیح است.
دلیل:

زیرا در صورت بیان سبب صحیح، این امر ممکن می‌گردد که جنین باشد پس قول وی تصدیق کرده می‌شود. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۱۳۲)

مسئله ۲۷ ◀ و در این صورت اگر این بچه در مدتی کمتر از نصف سال از وقت اقرار به دنیا بیاید، آنچه اقرار شده است به وی می‌رسد.
دلیل:

زیرا با تولد در این مدت یقیناً معلوم می‌شود که وی در شکم مادرش بوده است. (فتح باب العنايه ج ۵ ص ۴۳۷)



مسئله ۲۸ ◀ اگر کسی به شیئی به شرط خیار اقرار کند، اقرار صحیح است و شرطش باطل.

خیار شرط: یعنی تا سه روز اختیار داشتن برای برگشت از اقرار.
دلیل:

زیرا اقرار وی ثابت شده است و در اقرار به حقوق بندگان حق رجوع نیست. (بدائع الصنائع ج ۷ ص ۲۰۹)

مسئله ۲۹ ◀ اگر به مبلغی پول اقرار کند و از آن مقداری از شیء کیلی یا وزنی را استثناء کند، اقرار و استثناء به قیمت درست است.
دلیل:

زیرا اشیائی که مقدار داده می شوند از لحاظ معنایی از یک جنس هستند هرچند که در صورت باهم فرق دارند پس استثناء آنها از یکدیگر صحیح است. (درر الحکام ج ۲ ص ۳۶۴) یعنی هرچند بعضی از اشیاء مقدارش با پیاله دانسته می شود و بعضی دیگر با وزن و بعضی دیگر با عدد ولی در معنا از یک جنس هستند که با قیمت گذاری بر هر کدام، می توان واحد استاندارد تعیین نمود.

کسی می گوید که بر من برای فلانی فلان مبلغ پول است به غیر از یک تن گندم، پس اقرار به فلان مبلغ درست است و بر وی لازم می شود و همچنین استثناء یک تن گندم نیز درست و قیمت گندم از فلان مبلغ کم کرده می شود.

مسئله ۳۰ ◀ اگر به یک شیئی اقرار کند و توابع آن شیء را استثناء کند، اقرار صحیح ولی استثناء درست نیست.

مانند اینکه بگوید «این دار برای فلانی است به‌غیراز بنای آن» و یا بگوید «این انگشتر برای فلانی است به‌غیراز نگین آن» و یا بگوید «این باغ برای فلانی است به‌غیراز نخل آن» در این صور اقرار صحیح است ولی استثناء آن نادرست است.

دلیل:

زیرا از لحاظ معنایی مثلاً بنا در دار داخل است؛ زیرا دار مجموعه‌ی بنا و عرصه گفته می‌شود. (الهدایه ج ۳ ص ۱۸۲)

مسئله ۳۱ ◀ بدهی مانده از زمان سلامتی شخص و بدهی زمان مرض الموت وی که سببش در زمان مرض واقع شده و بدون اقرار نیز دانسته شود باهم برابر هستند.

یعنی وقتی بمیرد بدهی زمان سلامت و مریضی در ادا یکسان محسوب می‌شود.

دلیل:

زیرا بدهی که سببش مشخص باشد از تهمت مبرا خواهد بود پس با بدهی زمان سلامت برابر است. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۳۰۲)

مسئله ۳۲ ◀ اگر در مرض الموت اقرار به بدهی کند، بدون بیان سبب بدهی، ، در این صورت این بدهی در رتبه پرداخت بعد از دو بدهی مذکور در مسئله‌ی قبل قرار دارد.

دلیل:

زیرا حق طلبکارانی که در وقت سلامتی این شخص طلبکار شده‌اند اول از بقیه در اموال این شخص تعلق گرفته است؛ زیرا با مریض شدن



از کسب اموالی دیگر عاجز شده است پس بدین وسیله اموال وی به نفع طلبکاران زمان صحت، محجور (نگه داشته) شده است. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۳۰۲)

مسئله ۳۳ ◀ بدهی های شخص بر ارث مقدم است یعنی اول بدهی داده شود هرچند که بدهی کل اموال میت را شامل شود و بعد اگر مالی باقی ماند، ارث تقسیم می شود.
دلیل:

زیرا ابن عمر رضی الله عنه گفته اند: اگر مریض به بدهی، برای شخصی غیر از وارث اقرار کند، جایز است هرچند کل اموال وی را شامل شود. (البنایه ج ۹ ص ۴۷۱)

مسئله ۳۴ ◀ تخصیص دادن طلبکاری از بین طلبکاران برای دادن طلب وی درست نیست.
یعنی مریض نمی تواند بگوید «از بین طلبکاران من، اول طلب فلانی را بدهید»، بلکه همه برابر هستند.
دلیل:

زیرا در این کار ابطال حق دیگر طلبکاران است. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۳۰۲)

مسئله ۳۵ ◀ کسی که در مرض الموت قرار دارد نمی تواند چیزی را برای وارث خود اقرار کند مگر اینکه بقیه وارثان وی را تصدیق کنند که در صورت تصدیق بقیه درست است.
دلیل:

رسول الله ﷺ: همانا الله جلّ جلاله حق هر صاحب حقی را از میراث داده است پس نه وصیت برای وارث باشد و نه اقرار به دین برای وی.
(شرح مشکل الاثار ج ۹ ص ۲۶۳)

مسئله ۳۶ ◀ اگر برای کسی شیئی اقرار کند و بگوید این کالا برای فلانی است و بعد از این اقرار ادعا کند که این فلانی پسر من است، در این صورت اقرار وی باطل می شود.

مسئله ۳۷ ◀ اگر برای زنی شیئی اقرار کند و بگوید این کالا برای فلان زن است و بعد از این اقرار آن زن را نکاح کند، اقرار باطل نمی شود.
دلیل:

در ادعای فرزندی زمان ثبوت نسب به قبل از اقرار برمی گردد پس وی متهم است که برای رساندن مال به وی اول اقرار و بعد ادعا کرده است ولی در نکاح نسبت بعد از اقرار حاصل شده است. (درر الحکام ج ۲ ص ۳۶۷)

مسئله ۳۸ ◀ اگر مردی بگوید فلانی فرزند من است و از لحاظ اختلاف سنی امکان ولادت فرزندی به سن وی باشد و نسب آن شخص از کسی دیگر ثابت نباشد و آن شخص نیز مقرر (اقرار کننده) را تصدیق کند، در این صورت نسب وی از آن مقرر ثابت می شود و فرزند وی محسوب می شود.

دلیل:

زیرا نسب چیزی است که بر خود شخص اقرار کننده لازم می شود پس اقرار بر علیه خود درست است و دیگر اینکه گفته می شود که باید



اختلاف سنی که امکان ولادت بین آنها باشد برای این است که باعث تکذیب خودش نشود و اینکه نسب معروف نداشته باشد برای این است که اگر نسبش ثابت باشد از دیگری نخواهد بود. (الهدایه ج ۳ ص ۱۸۸)

مسئله ۳۹ ◀ اگر زنی اقرار به ولادت فرزند کند، در این صورت برای ثابت شدن نسب تصدیق شوهر شرط است و یا اینکه یک قابله (ماما) به ولادت فرزند از وی شهادت دهد.
دلیل:

تصدیق زوج شرط است زیرا با ادعای فرزند نسب این کودک به زوج نیز می‌رسد پس تصدیق وی شرط است و یا اینکه این ادعا را با شاهد اثبات کند. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۱۳۸)

مسئله ۴۰ ◀ اگر به نسبتهی غیر از نسبت فرزند اقرار کند، این اقرار درست نیست و ثابت نمی‌شود ولی اگر مورث (میت) وارث دیگری نداشته باشد ارث می‌برد.
دلیل:

زیرا در این نوع اقرارها تحمیل نسب بر شخصی غیر از خود است؛ یعنی وقتی می‌گویند این برادرم است پس نسب وی را بر پدر تحمیل کرده است و کسی نمی‌تواند بر کسی دیگر نسب تحمیل کند ولی اگر وارثی دیگر نداشته باشد، از آنجاکه این امر اقرار به مال است، پس این اقرار درست است. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۱۳۸)



مسئله ٤١ ◀ اگر اقرار کند که فلانی برادرش است درحالی که پدرش مرده است، پس آن فلانی با اقرار کننده در ارث شریک می شود ولی نسب فلانی ثابت نمی شود.

دلیل:

زیرا این اقرار در حکم اقرار به نصف میراث برای وی است. (الاختیار لتعلیل المختار ج ٢ ص ١٣٨)

مسئله ٤٢ ◀ اگر میت را دو پسر باشد و میت از کسی طلبی داشته باشد و یکی از آن پسران اقرار کند که پدرشان نصف طلب خود را گرفته است پس در این صورت مقرر (اقرار کننده) را چیزی از آن نمی رسد و نصف طلب باقی مانده به پسر دیگر می رسد.

دلیل:

زیرا اقرار بر ستاندن میت حق خود را به مثابه ی اقرار بر بدهی داشتن میت است. (فتح باب العنایه ج ٥ ص ٤٤٣)

کِتَابُ الدَّعْوَى

مسئله ۱ ◀ تعریف دعوی: خبر دادن شخص از وجود حق به نفع خود علیه دیگری را گویند.

مسئله ۲ ◀ مدعی: کسی که به اقامه‌ی دعوی مجبور نیست یعنی اجباری بر وی نیست تا شکایت کند.

مسئله ۳ ◀ مدعی علیه: کسی که از وی شکایت می‌شود و وی را به دفاع از خود فراخوانده می‌شود.

مسئله ۴ ◀ دعوی در صورتی صحیح است که شیئی را ذکر کند که جنس و مقدارش معلوم باشد و دیگر اینکه بگوید در دست مدعی علیه می‌باشد.

دلیل:

زیرا دعوی برای الزام یک شیء بر دیگری است و حکم بر یک شیء مجهول غیرممکن است. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۱۱۰)

و ذکر کردن اینکه این شیء در دست مدعی علیه باشد برای این است که مدعی علیه وقتی مدعی علیه خواهد بود که شیء مدعا شده در دست وی باشد. (فتح باب العنايه ج ۵ ص ۴۴۵)

مسئله ۵ ◀ در دعوای اشیاء منقول (قابل جابجایی) در آخر ادعای خود باید قید کند که به ناحق در دست مدعی علیه است.

دلیل:



زیرا ممکن است مدعا در دست وی به خاطر رهن یا قبض ثمن باشد و این به حق است پس باید به غیر حق بودن را ذکر کند تا دعوا اقامه شود. (العنایه ج ۸ ص ۱۶۴)

مسئله ۶ ◀ در دعوای زمین، باید برای در دست مدعی علیه بودن شاهد بیاورد و در دست مدعی علیه بودن یک زمین بدون شاهد ثابت نمی‌شود و یا به جای شاهد، قاضی بر این عمل علم داشته باشد. دلیل:

برای وارد نشدن تهمت تبانی (دست به یکی کردن) به مدعی و مدعی علیه؛ زیرا ممکن است که زمین در دست کسی دیگر باشد. (الهدایه ج ۳ ص ۱۵۵)

مسئله ۷ ◀ در دعوی شرط است که مدعی مطالبه‌ی حق نماید؛ یعنی درخواست گرفتن حق نماید. دلیل:

زیرا بدون مطالبه بر قاضی شنیدن سخن وی واجب نمی‌شود؛ زیرا ممکن است که آنچه می‌گوید، بر سبیل حکایت از گذشته گفته باشد و قاضی برای حل و فصل دعوا تعیین شده است پس با مطالبه کردن معلوم می‌شود که دعوا وجود دارد. (تبیین الحقائق ج ۴ ص ۲۹۳)

مسئله ۸ ◀ در صورت امکان شیء مورد دعوی در مجلس قضاء آورده شود تا شاهد و قسم خورنده به آن شیء اشاره کنند و اگر حاضر کردنش متعذر باشد قیمت آن ذکر شود و در مورد زمین چهار یا سه



طرفش ذکر کرده شود و همچنین اسم مالکان زمین‌های مجاور و نسب آنان تا جدشان ذکر شود.

دلیل:

زیرا شیء مورد ادعا باید به بهترین وجه ممکن شناسانده شود و آن در اشیاء نقلی با آوردن خود شیء می‌باشد و در صورت عدم امکان حاضر کردن شیء، پس با ذکر قیمت می‌توان بر آن شناخت پیدا کرد پس قیمت ذکر شود و زمین نیز با ذکر حدود چهار طرفش شناخته می‌شود پس باید حداقل سه طرفش را ذکر کند و ذکر اسم صاحبان آن و ذکر اجداد آن برای این است که صاحب زمین به این طریق شناخته می‌شود و با ذکر اجداد از دیگران تشخیص داده می‌شود. (تبیین الحقائق ج ۴ ص ۲۹۲ و ۲۹۳)

مسئله ۹ ◀ وقتی شرایط دعوی تکمیل شود قاضی از مدعی علیه در مورد دعوی بپرسد و در صورت اقرار مدعی علیه، قاضی حکم کند یعنی حق را به مدعی بدهد.

مسئله ۱۰ ◀ و در صورتی که مدعی علیه انکار کند و قاضی از مدعی شاهد بخواهد و وی شاهد بیاورد، باز قاضی حکم کند. و این در صورتی است که مدعی درخواست حقش را نماید.

دلیل:

زیرا در اعتراف و اقرار تهمتی نیست پس حکم کند و در صورت انکار به اجماع مسلمانان از مدعی شاهد خواسته می‌شود و اگر شاهد نداشت، راه حل قسم دادن منکر است؛ زیرا رسول الله ﷺ به شخص



مدعی فرمودند: آیا شاهی داری؟ و مدعی گفت خیر و رسول الله ﷺ فرمودند: پس بر تو (مدعی علیه) قسم ثابت است. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۱۱۰)

مسئله ۱۱ ◀ اگر یک بار از قسم خوردن امتناع کند و یا ساکت بایستد در حالی که مانعی نباشد که از تکلم منع کند، در این صورت اگر قاضی حکم به امتناع از قسم کند، درست است.
دلیل:

زیرا امتناع از قسم خود حجت است؛ مانند حجت بودن شاهد. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۱۱۱)

مسئله ۱۲ ◀ ولی احتیاطاً سه بار درخواست قسم کند.
دلیل:

زیرا مسئله حکم کردن در صورت امتناع از قسم مجتهد فیه (اختلافی) است پس احتیاطاً سه بار درخواست قسم نماید. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۱۱۱)

مسئله ۱۳ ◀ از مدعی درخواست قسم نشود هر چند که مدعی علیه از قسم امتناع کرده باشد.
دلیل:

زیرا رسول الله ﷺ فرموده اند: شاهد آوردن بر مدعی لازم است و قسم بر مدعی علیه، پس بر مدعی قسم نیست. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۱۱۱)

مسئله ۱۴ ◀ در این موارد قسم داده نمی شود:



۱- نکاح. ۲- رجوع از طلاق. ۳- رجوع در ایلاء. ۴- امّ ولد اعلام کردن کنیز. ۵- برده بودن. ۶- نسب. ۷- ولاء. ۸- حد. ۹- لعان. دلیل:

زیرا امتناع از قسم بخشش است و در این اشیاء بخشش جاری نیست پس قسم نیز نیست و حمل بر بخشنده بودن شخص اولی تر از اتهام وی به دروغ گو بودن است. (الهدایه ج ۳ ص ۱۵۷)

مسئله ۱۵ ◀ ولی اگر در نکاح و یا در نسب ادعای مال شود قسم ثابت است؛ مانند ادعای مهریه یا نفقه یا ارث. دلیل:

زیرا قسم در دعوای مالی ثابت است. (الهدایه ج ۳ ص ۱۵۷)

مسئله ۱۶ ◀ دزد را قسم داده شود و در صورت امتناع از قسم، وی را ضامن گردانده شود ولی دستش بریده نشود. دلیل:

زیرا در این ادعاء دو نوع حق ثابت است: ۱- ضمان مال. ۲- بریدن دست؛ و در اولی با امتناع از قسم حکم کرده شود و دومی با شبهه دفع می شود. (الهدایه ج ۳ ص ۱۵۷)

مسئله ۱۷ ◀ اگر زن ادعای طلاق کند، شوهر را قسم داده شود و در صورت امتناع نصف مهر یا کل مهر ثابت می شود.

مسئله ۱۸ ◀ نصف در صورت عدم خلوت صحت و کل مهر در صورت داشتن خلوت صحت.

دلیل:

زیرا قسم در طلاق نزد ائمه مذهب ما ثابت است خصوصاً وقتی در آن دعوا مال مدنظر باشد. (الهدایه ج ۳ ص ۱۵۷)

مسئله ۱۹ ◀ اگر کسی قود یعنی کاری که موجب قصاص می شود را انکار کند، قسم بر وی عرض کرده شود و اگر قصاص نفس باشد وی را به زندان انداخته شود تا اقرار به قتل کند و یا قسم یاد کند و در غیر از نفس قصاص شود.
دلیل:

زیرا وی منکر است و بر منکر قسم لازم می شود و در غیر نفس برای این ثابت می شود که اعضای انسان نزد امام اعظم علیه السلام در حکم اموال است ولی امر نفس امری بزرگ است و به هیچ وجه هلاک آن مباح نمی گردد. (اللباب فی شرح الکتاب ج ۴ ص ۳۷)

مسئله ۲۰ ◀ اگر مدعی بگوید که شاهدش برای شهادت حاضر است ولی از مدعی علیه درخواست قسم کند، درخواست وی مبنی بر قسم رد کرده شود و از مدعی علیه کفیل به نفس بگیرد و اگر از ارائه کفالت اباء کند، مدعی وی را لازم گیرد یعنی پیش وی باشد و به شخص غریب در محل دعوا به اندازه‌ی مجلس حکم وقت داده شود و بیش از آخر مجلس کفالت گرفته نشود.

یعنی اگر شاهد دارد پس باید شاهد بیاورد و تا آوردن شاهد، از مدعی علیه کفیل و ضامن گرفته شود که در مجلس دعوا حاضر خواهد شد و مدعی کسی از مکانی دیگر باشد و در آن مکان غریب باشد فقط تا آخر وقت مجلس دعوا (وقت اداری) فرصت داده شود تا شاهد بیاورد.



دلیل:

زیرا از آنجا که شاهد حجت مدعی و اصل در اثبات حق است و قسم به مثابه‌ی نائب آن است، زمانی که اصل موجود باشد، به نائب رجوع نشود. (بدائع الصنائع ج ۶ ص ۲۲۶)

و کفیل بگیرد تا حق وی با غائب شدن مدعی علیه ضایع نشود. (الهدایه ج ۳ ص ۱۵۷)

و در نگه داشتن شخص غریب بیشتر از وقت مجلس باعث ضرر به وی و منع وی از سفر بدون داشتن حجت علیه وی می‌باشد. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۱۱۲)

مسئله ۲۱ ◀ قسم باید به نام الله جَلَّ جَلَالُهُ باشد نه قسم به طلاق یا آزادی برده و اگر مدعی علیه اصرار بر قسم خوردن داشته باشد، در این زمان جایز است که به طلاق زنش قسم یاد کند.

دلیل:

رسول الله ﷺ: هر کس قصد قسم دارد، به الله جَلَّ جَلَالُهُ قسم بخورد یا ساکت باشد. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۱۱۲ - سنن ابی داود ج ۵ ص ۱۵۳)

و در این زمان به طلاق نیز جایز است؛ زیرا مردم از قسم دروغ ابایی ندارند و آن را سبک می‌شمارند و قسم به طلاق را سنگین‌تر می‌دانند. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۱۱۳)

مسئله ۲۲ ◀ و قسم را با ذکر صفات الله جَلَّ جَلَالُهُ تغلیظ شود تا مدعی علیه بزرگی قسم را بداند ولی با استفاده از مکان خاص یا زمان خاص



تغلیظ نشود مانند گفتن اینکه باید در مسجد قسم بخورد و یا روز جمعه قسم بخورد.

دلیل:

دلیل تغلیظ قسم: زیرا قسم برای امتناع از دروغ گفتن است پس وقتی کسی حریص بر قسم خوردن باشد برای وی قسم را غلیظ کرده می شود و بزرگ بودنش را یادآوری کرده می شود تا قسم دروغ نخورد. (فتح القدیر ج ۸ ص ۱۹۶)

مسئله ۲۳ ◀ یهودی را به الله ای که تورات را بر موسی (ع) نازل کرد قسم داده شود.

مسئله ۲۴ ◀ مسیحی را به الله ای که انجیل را بر عیسی (ع) نازل کرد قسم داده شود.

مسئله ۲۵ ◀ مجوسی را به الله ای که آتش را خلق کرد قسم داده شود.

دلیل:

رسول الله ﷺ شخصی به نام ابن صوريا که یهودی بود را این گونه قسم دادند: به الله جلّ جلاله که بر موسی (ع) تورات را نازل کرده است قسمت می دهم که بگویی حکم زنا در کتاب شما چیست؟

و هر یک از این ادیان به کتاب خودش ایمان دارد پس با ذکر همان کتاب تغلیظ شود تا قسم دروغ نخورد. (البنایه ج ۹ ص ۳۴۲ و ۳۴۳)

مسئله ۲۶ ◀ بت پرست را به الله جلّ جلاله قسم داده شود.

دلیل:

زیرا کفار همه به الله جلّ جلاله اعتقاد دارند. (الهدایه ج ۳ ص ۱۵۹)



مسئله ۲۷ ◀ ادیان غیر از اسلام را نباید در معابدشان قسم داد.

دلیل:

زیرا قاضی نباید در آن اماکن، حاضر شود بلکه حاضر شدن قاضی در آن اماکن، ممنوع است. (الهدایه ج ۳ ص ۱۵۹)

مسئله ۲۸ ◀ به نتیجه و حاصل یک دعوی قسم داده می شود؛ یعنی مثلاً بگویند که «والله که بین شما بیعی نیست» یا مثلاً «والله که در حال حاضر نکاحی بین شما نیست» یا مثلاً «این زن الان از تو بائن نیست».

مسئله ۲۹ ◀ و به سبب دعوی قسم داده نشود مثلاً گفته نشود «والله که تو نفروخته ای» و یا مانند آن مگر اینکه در قسم به حاصل دعوا باعث ضرر کردن مدعی شود، در این صورت بر سبب دعوی قسم داده شود مثلاً کسی به خاطر همسایه بودن طلب شفعه کند پس اگر به حاصل قسم داده شود بر طبق مذهب امام شافعی رحمته الله قسم خواهد خورد و حق همسایه ضایع خواهد شد زیرا طبق مذهب ایشان شفعه با همسایگی ثابت نیست پس به سبب یعنی همسایه نبودن مدعی قسم یاد کند.

مسئله ۳۰ ◀ همچنین در سبب دعوی که آن سبب تکرار شونده نیست و یک بار اتفاق می افتد و دیگر تکرار نخواهد شد، پس در این گونه مسائل به سبب دعوی قسم داده شود مثلاً برده ی مسلمان ادعای آزادی خود را بر علیه ارباب خود مطرح کرده باشد پس بر سبب یعنی



بر اینکه وی را آزاد نکرده است قسم بخورد و در مورد ادعای آزادی
کنیز و برده‌ی کافر بر حاصل قسم داده شود.
دلیل:

زیرا اصل در دعوا حاصل است، پس به حاصل قسم خورده شود مگر
اینکه در قسم به حاصل در مدعا ضرری برای یکی از طرفین وجود
داشته باشد که به همین دلیل در این مواقع به سبب قسم خورده شود.
(الهدایه ج ۳ ص ۱۵۹)

مسئله ۳۱ ◀ کسی که شیئی را به ارث برده باشد و دیگری ادعاء کند که
آن شیء به وی تعلق دارد، در این صورت وارث به «علم نداشتن از
اینکه آن شیء به مدعی تعلق دارد» قسم یاد کند.
یعنی چنین قسم خورد: واللّٰه من نمی‌دانم که این شیء به مدعی تعلق
دارد.

دلیل:

زیرا وارث بر کاری که دیگری انجام داده است قسم می‌خورد و کسی
به‌طور قطعی نمی‌تواند بر انجام یا عدم انجام کاری از شخص دیگر
اعلام خبر کند پس بر علم نداشتن قسم خورد. (بدائع الصنائع
ج ۶ ص ۲۷)

مسئله ۳۲ ◀ اگر شیئی را به کسی هبه داده باشند و یا آن را خریده باشد و
دیگری ادعای مالکیت آن شیء را کند پس بر قطع مالکیت مدعی
قسم داده شود یعنی مثلاً بگوید «باللّٰه که این شیء ملک تو نیست».
دلیل:



زیرا سبب مالکیت برای ذی الید موجود است یعنی هبه و خرید باعث مالکیت یک شیء می شود پس به یقین قسم یاد کند. (الهدایه ج ۳ ص ۱۶۰)

مسئله ۳۳ ◀ فداء قسم صحیح است؛ یعنی قسم خوردن بر کسی لازم می شود و وی می گوید «به جای قسم پولش را می دهم».

مسئله ۳۴ ◀ صلح از قسم خوردن نیز صحیح است.

دلیل:

از حضرت عثمان رضی الله عنه چنین عملی ثابت شده است یعنی کسی بر علیه ایشان ادعای مالی کرده بود و از حضرت عثمان رضی الله عنه خواسته بود که قسم خورد و ایشان رضی الله عنه به جای قسم مال مدعا را دادند. (البنایه ج ۹ ص ۳۵۰)

فصل فی التحالف (قسم خوردن هر دو طرف)

مسئله ۳۵ ◀ اگر طرفین معامله در مقدار قیمت یا مبیع باهم اختلاف کنند هر کس که شاهد بیاورد به نفع وی حکم کرده شود.

دلیل:

زیرا طرف دیگر فقط ادعا می کند و حجتی ندارد و شاهد از دعوای تنها قوی تر است. (البحر الرائق ج ۷ ص ۲۱۸)

مسئله ۳۶ ◀ و اگر هر دو شاهد بیاورند، به کسی که مقدار بیشتری را ثابت می کند حکم شود.

دلیل:

زیرا شهادت برای اثبات حق است و آنچه توافق دارند، دارای شاهد از طرفین است و زیادت نیز از یک طرف شاهد دارد، پس همه‌ی آن ثابت می‌شود؛ مقداری توافق شده بدون دعوا و مقدار مورد اختلاف با دعوا همراه با شاهد ثابت شده است. (تبیین الحقائق ج ۴ ص ۳۰۴)

مسئله ۳۷ ◀ اگر مشتری و فروشنده بر سر مبیع (جنس) و قیمت اختلاف کنند، پس شاهد فروشنده در مقدار ثمن (قیمت) اولویت دارد و شاهد مشتری در حق مبیع اولویت دارد.
دلیل:

زیرا شاهد فروشنده در مورد قیمت و شاهد مشتری، شیء بیشتری را ادعا می‌کند پس چیزی که شاهد آورده‌اند ثابت می‌شود. (لسان الحکام ج ۱ ص ۲۳۷)

و دیگر اینکه بائع ثمن به دنبال اثبات ثمن است و مشتری آن را نفی می‌کند و همین‌طور مشتری به دنبال اثبات مبیع است و بائع نفی می‌کند و شاهد برای اثبات است نه نفی. (تبیین الحقائق ج ۴ ص ۳۰۴)
توضیح آن اینکه دو طرف، در مقداری از مبیع و ثمن توافق دارند پس دعوایی در این مورد نیست و دعوا بر سر زیادتی است که ادعا می‌کنند پس شاهد همان زیادت را ثابت می‌کند.

مسئله ۳۸ ◀ و اگر هر دو از اقامه‌ی شاهد عاجز باشند هر کدام به زیادتی که طرف مقابلش ادعا می‌کند رضایت دهد و الا هر دو را قسم داده شود و اول به مشتری قسم داده شود و قاضی بیع آن‌ها را فسخ کند.



مسئله ۳۹ ◀ و هر کس از قسم امتناع کند ادعای طرف مقابل ثابت می‌شود.

دلیل:

اگر قبل از قبض باشد برای این مشتری را قسم داده شود زیرا که بائع مدعی است و مشتری منکر و منکر را قسم داده شود و بعد از قبض نیز فقط بر مشتری قسم داده شود ولی به خاطر حدیث رسول الله ﷺ که می‌فرمایند: «وقتی طرفین بیع باهم اختلاف کنند و مبیع موجود باشد پس هر دو را قسم داده شود و بیع فسخ شود»، بر هردوی آنان قسم داده می‌شود. (نصب الرایه ج ۴ ص ۱۰۵ و الهدایه ج ۳ ص ۱۶۰) و به خاطر شدیدتر بودن انکار مشتری از انکار بائع، مشتری را اول قسم داده می‌شود؛ زیرا مشتری کسی است که اول مبیع را مطالبه می‌کند و دیگر اینکه فایده امتناع از قسم بر مبیع بیشتر از ثمن است و اگر بائع اول قسم داده شود مطالبه مشتری به بعد از پرداخت ثمن تأخیر کرده می‌شود. (الهدایه ج ۳ ص ۱۶۰)

مسئله ۴۰ ◀ در اختلاف بر سر مهلت داشتن و نداشتن و خيار شرط و یا قبض مقداری از ثمن، به هر دو قسم داده نمی‌شود بلکه هر کدام را که انکار می‌کند قسم داده شود.

دلیل:

زیرا اختلاف بر سر مهلت و خيار شرط اختلاف در اصل عقد و رکن آنها نیست بلکه در وصفی بیرون از معامله می‌باشد و با نبود این‌ها



ضرری به معامله وارد نمی‌شود و در قسم قول منکر با قسم وی را قبول کرده می‌شود. (الهدایه ج ۳ ص ۱۶۱)

مسئله ۴۱ ◀ بعد از هلاک مبیع به دو طرف قسم داده نمی‌شود بلکه مشتری را قسم داده می‌شود.

دلیل:

زیرا بائع مبیع را به مشتری تحویل داده است و حدیثی که در مورد قسم دادن به هر دو طرف بیان شده وقتی است که مبیع موجود باشد. (الهدایه ج ۳ ص ۱۶۱)

مسئله ۴۲ ◀ اگر بعضی از مبیع هلاک شود نیز هر دو را قسم داده نشود مگر اینکه فروشنده راضی شود که سهم مبیع هلاک شده را کم کرده شود که در این صورت هر دو را قسم داده شود.

دلیل:

زیرا امکان تحالف در باقی مانده مبیع نیست پس باید ثمن را بر مبیع هلاک شده و باقی مانده تقسیم کرده شود و این تقسیم از روی گمان و تخمین است پس قسم بر شیء مجهول لازم می‌آید و این عمل جایز نیست مگر اینکه بائع راضی شود که دعوای مربوط به مبیع هلاک شده را کنار گذارد و دعوا بر سهم باقی مانده را ادامه دهد که در این صورت دعوا بر سر مبیع موجود می‌شود پس تحالف صحیح می‌گردد. (الهدایه ج ۳ ص ۱۶۳)

مسئله ۴۳ ◀ اگر بر سر بدل اجاره یعنی بر سر اجرت اختلاف کنند یا بر سر منفعت اجاره اختلاف کنند همانند قسم مذکور در اختلاف بیع هر دو



را قسم داده شود و منفعت اجاره مانند مبیع در بیع می باشد و بدل اجاره مانند ثمن در بیع است و بعد از قبض منفعت اجاره هر دو را قسم داده نشود؛ و بعد از قبض بعضی از منفعت هر دو را قسم داده شود و اجاره را در مدت اجاره باقی مانده فسخ کرده شود و قول مستأجر همراه با قسم وی بر قول اجاره دهنده در حق اجاره ی گذشته اولویت دارد.

دلیل:

زیرا مستأجر منکر اجرت است و همچنین بر علیه وی اقامه ی دعوا شده است. (الهدایه ج ۳ ص ۱۶۴)

مسئله ۴۴ ◀ اگر زن و شوهر بر سر متاع خانه باهم اختلاف کنند که برای چه کسی می باشد پس هر آنچه به صلاح زن باشد متعلق به وی خواهد بود و هر آنچه به صلاح شوهر باشد متعلق به وی خواهد بود مگر اینکه زن فروشنده لوازم مردانه باشد و هر آنچه برای هر دو مورد استفاده باشد متعلق به شوهر محسوب می شود.

مسئله ۴۵ ◀ و اگر یکی از زوجین بمیرد پس آنچه صلاحیت استفاده برای هر دو بود به هر کدام که زنده است می رسد.

مسئله ۴۶ ◀ و اگر یکی از آنها برده باشد همه چیز به آزاد می رسد و هر یک از اینها بمیرد به زنده می رسد.

دلیل:

زیرا ظاهر امر بر این حکم می کند که هر آنچه برای یکی مناسب است برای آن شخص می باشد و ظاهر امر چنین است که زن و

اموالش در دست شوهر می‌باشند و در دعاوی (دعواها) قول ذی الید (کسی که در دستش هست) اولی است.

و اگر یکی از آنها فروشنده‌ی لوازم جنس مخالف باشد دیگر هر دو در آن مساوی هستند زیرا ظاهر امر برای هردوی آنها حق قائل است.

در مورد اینکه به هر کدام که زنده است تعلق می‌گیرد برای این است که ادعای زنده مانده از زوجین قبل از ادعای ورثه است؛ زیرا حق وارثان بعد از فوت مورث ثابت شده است پس قول زنده از زوجین ترجیح می‌یابد. (تبیین الحقائق ج ۴ ص ۳۱۲)

مسئله ۴۷ ◀ اگر کسی که شیء در دست وی باشد و در آن تصرف دارد شاهد بیاورد مبنی بر اینکه این شیء در دست وی از فلانی که غائب است به هبه و یا ودیعت یا عاریه است و یا به رهن است و یا به اجاره است و یا اینکه از فلانی غصب شده است و کسی دیگر بدون بیان سبب، ادعا کند که متعلق به وی است، پس این ادعای این شخص که بدون سبب ادعا می‌کند، ساقط است و اعتبار ندارد.

دلیل:

زیرا وی با شاهد اثبات کرده است که این شیء از فلانی رسیده است و فلانی غائب است پس فلانی نمی‌تواند اقامه‌ی دعوا کند و مدعی نیز نمی‌تواند نائب وی باشد پس دعوای وی ساقط است و مانند آن است که مدعی به ملک مدعی علیه اقرار کند و یا مدعی علیه اقرار مدعی بر آن را ثابت کند. (فتح باب العنایه ج ۵ ص ۴۶۳)



مسئله ۴۸ ◀ اگر بر سر یک شیء موجود در دست شخصی دعوی صورت گیرد و هر دو شاهد بیاورند یعنی کسی که شیء در دست وی است شاهد می آورد که این شیء متعلق به وی می باشد و همچنین کسی دیگر که تصرفی ندارد نیز شاهد می آورد که این شیء متعلق به او می باشد در این صورت شاهد کسی که تصرفی ندارد بر شاهدان متصرف اولویت دارد و هرچند که یکی از آنها زمانی را برای مالکیتش تعیین کند باز شاهد غیر متصرف اولی است. دلیل:

زیرا بینه ی ذی الید آن مقدار را که تصرف ثابت می کند اثبات نمی کند پس شاهد وی مقداری کمتر را ثابت می کند ولی شاهد خارج اثبات کامل تری دارد زیرا شهادت بر کل ملک مصروف می شود و همچنین واقعیت را بهتر آشکار می کند. (فتح القدیر ج ۹ ص ۳۲۷)

یعنی شاهد ذی الید مانند این است که تصرف کردن ذی الید را تکرار می کند و شاهد برای اثبات است و شخص خارج تصرفی ندارد پس شاهد وی دلیل محسوب می شود.

مسئله ۴۹ ◀ اگر دو شخص غیر متصرف ادعای آن شیء را نمایند و هر دو شاهد بیاورند این شیء به هردوی آنان می رسد به هر کدام نصف آن شیء.

مسئله ۵۰ ◀ اگر دو شخص غیر متصرف ادعای نکاح زنی را نمایند این ادعاء ساقط است.

مسئله ۵۱ ◀ و زن متعلق به کسی است که وی را تصدیق کند.



مسئله ۵۲ ◀ و اگر هر یک از آن‌ها تاریخی برای عقد زن بگویند هر کدام که تاریخ قدیمی‌تری را بیان کند وی اولی است.
دلیل:

زیرا حجت هر دو مرد مساوی است و یک زن نمی‌تواند همزمان همسر دو مرد باشد پس هیچ کدام اولویت ندارد. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۲۷۳)

زیرا نکاح از جمله‌ی مسائلی است که در آن با تصادق زوجین حکم کرده می‌شود. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۲۷۳)
تصادق: تصدیق کردن و تأیید کردن یکدیگر.

زیرا در زمان نکاح وی در نکاح بعدی نبوده است و بعداً نکاح حادث شده است و آن باطل است. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۲۷۳)

مسئله ۵۳ ◀ اگر زن اقرار به مردی کند که شاهی ندارد باز به آن مرد می‌رسد.

مسئله ۵۴ ◀ و اگر طرف دیگر دعوا شاهی داشته باشد به این شخص که شاهد آورده است می‌رسد.

دلیل:

زیرا این زن ادعای یکی از آن‌ها را تصدیق کرده است. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۲۷۳)

زیرا شاهد حجتی قوی‌تر از اقرار است. (فتح باب العنايه ج ۵ ص ۴۶۵)

مسئله ۵۵ ◀ اگر یکی از مدعیان شاهد بیاورد و به نفع وی حکم شود و بعد طرف دیگر نیز شاهد بیاورد دیگر به نفع این دومی حکم نشود



مگر اینکه اثبات کند که قبل از اولی نکاح کرده است که در صورت اثبات به وی می‌رسد.

دلیل:

زیرا ادعای اول با شهادت و حکم قاضی تثبیت شده است و صحیح بوده است و با حجت برابر با حجت وی نقض نمی‌شود و حجت دومی از حجت اولی ضعیف‌تر است زیرا اولی با حکم قاضی همراه بوده است مگر اینکه اثبات کند که قبل از وی نکاح کرده است که در این صورت اشتباه بودن حکم اول به یقین ثابت شده است. (فتح باب العنایه ج ۵ ص ۴۶۵)

مسئله ۵۶ ◀ اگر زنی در دست کسی باشد و نکاحش معلوم باشد و دیگری ادعای آن زن را نماید و شاهد بیاورد حکم به نفع مدعی کرده نشود مگر اینکه ثابت کند که قبل از ذی الید نکاح کرده است که در این صورت به وی می‌رسد. دلیل:

زیرا دلالت ظاهر امر بر سابق بودن نکاح ذی الید دارد و اگر تاریخ قبل از نکاح وی را ثابت کند، صراحتاً حق خود را اثبات کرده است. (فتح باب العنایه ج ۵ ص ۴۶۵)

مسئله ۵۷ ◀ اگر دو شخص ادعای خرید یک شیء را از متصرف آن شیء داشته باشند و هریک برای ادعای خود شاهد بیاورند، آن شیء به هردوی آنها می‌رسد و بر هر کدام نصف ثمن واجب می‌شود مگر



اینکه از خرید صرف نظر کند و اگر یکی از آنها بعد از حکم از خرید صرف نظر کند، مدعی دیگر نمی تواند کل مبیع را بگیرد.
دلیل:

زیرا این مدعیان تعلق آن شیء به ذی الید را تأیید کرده اند و ادعای تملک آن به سبب خرید را دارند پس شاهدشان برابر است و ادعای مالکیت همراه بایان سبب است و ملک ذی الید مطلق از سبب است، پس به هردوی مدعیان تعلق می گیرد. (المبسوط للسرخسی ج ۱۷ ص ۵۷)

مسئله ۵۸ ◀ اگر کسی ادعای خرید یک شیء را نماید و دیگری ادعای هبه شدن به وی را کند، پس ادعای خرید اولویت دارد و همچنین خرید بر صدقه ی همراه با قبض اولویت دارد.
دلیل:

زیرا خرید از هبه و صدقه قوی تر است به خاطر اینکه خرید معاوضه از دو طرف است ولی هبه و صدقه یک طرفی است و دیگر اینکه هبه و صدقه به قبض احتیاج دارد. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۲۷۴)

مسئله ۵۹ ◀ ادعای خرید و ادعای مهریه بودن برابر هستند.
دلیل:

در قوَّت حجت هر دو برابر هستند؛ زیرا هردو عقد معاوضه (شیء در مقابل شیئی دیگر) می باشد و هر دو با نفس عقد ثابت کننده ی مالکیت هستند. (تبیین الحقائق ج ۴ ص ۳۱۸)

مسئله ۶۰ ◀ ادعای غصب و ادعای ودیعت برابر هستند.



دلیل:

زیرا ودیعت نیز با انکار آن به غصب تبدیل می‌شود، پس برابر هستند.
(فتح باب العنايه ج ۵ ص ۴۶۶)

مسئله ۶۱ ◀ در دعوی به بیشتر بودن شاهد ترجیح داده نمی‌شود؛ یعنی کسی که دو شاهد بیاورد با کسی که ده شاهد بیاورد برابر است.
دلیل:

زیرا ترجیح با قوّت دلیل حاصل می‌شود نه کثرت آن؛ زیرا دو شاهد علت تامه است پس دیگری نمی‌تواند بر آن قوّت یابد به همین خاطر است که یک آیه ی قرآن بر دیگری به خاطر آیه بودن ترجیح ندارد.
(مجمع الانهر ج ۲ ص ۲۸۰)

مسئله ۶۲ ◀ اگر دو شخص غیر متصرف (کسی که شیء مورد دعوی در دستان وی نیست) ادعای «داری» را نمایند به این صورت که یکی از آنان ادعای نصف آن را دارد و دیگری ادعای کل آن را داشته باشد پس به مدعی نصف یک چهارم دار می‌رسد و به مدعی کل الباقی می‌رسد یعنی سه چهارم و امامین علیهما السلام گویند یک سوم به مدعی نصف و الباقی به مدعی کل می‌رسد.
دلیل:

زیرا نصف دار را بدون دعوا به طرف تسلیم کرده است و در نصف دیگر دعوا وجود دارد و هر یک شاهد دارند پس نصف را بین آنان تقسیم کرده می‌شود و نصف نصف همان یک چهارم است. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۲۸۰ و ۲۸۱)

مسئله ۶۳ ◀ اگر چنین دعوایی صورت گیرد و «دار» دست هردوی آنان باشد کل دار به مدعی کل می‌رسد؛ نصف آن با حکم قاضی و نصف دیگر بدون حکم قاضی.

دلیل:

زیرا نصفی که در دست مدعی کل دار است بدون منازعه به وی تعلق گرفته است و نصف دیگر مورد منازعه است و مدعی کل به عنوان خارجی محسوب می‌شود و شاهد خارجی بر شاهد ذی الید اولویت دارد. (شرح الوقایه ج ۸ ص ۲۰۸)

یعنی مدعی کل در نصف داری سکونت دارد که به مدعی نصف تعلق ندارد و در نصف دیگر دعوا واقع است پس با سکونت در نصف بودن منازعه خارجی محسوب می‌شود یعنی ذی الید محسوب نمی‌شود و شاهد وی بر دیگری اولویت دارد.

مسئله ۶۴ ◀ اگر دو شخص ادعای بچه‌ی حیوانی را نمایند و درحالی که آن حیوان در دست آنان نیست هر کدام تاریخی برای آن ذکر کنند، پس به هر کسی که تاریخش با سن بچه‌ی حیوان هماهنگ باشد تعلق می‌گیرد و اگر تعیین تاریخ و تطبیق مشکل باشد به هردوی آنها می‌رسد.

دلیل:

زیرا علامت صادق بودن در ادعای موافق با تاریخ به دنیا آمدن بچه‌ی حیوان ظاهر شده است پس باید عمل شود و همچنین علامت کذب



بودن در طرف مقابل ظاهر است پس باید رد شود. (تبیین الحقائق ج ۴ ص ۳۲۴)

مسئله ۶۵ ◀ کسی که در حال استعمال یک شیء باشد بر کسی که در دست وی نباشد اولویت دارد مانند کسی که در زمینی خشت زده است بر کسی که تصرفی ندارد اولویت دارد و یا کسی که لباسی را پوشیده است بر کسی که از آستین آن گرفته است اولویت دارد و همچنین سوار بر مرکب از کسی که از لگامش گرفته است اولی است و کسی که بر زین سوار شده است بر کسی که پشت وی نشسته اولویت دارد و کسی که بر مرکبی بار زده است بر کسی که کوزه‌اش را از آن آویزان کرده اولویت دارد.

دلیل:

زیرا چنین تصرفاتی بر یک شیء داشتن، دلالتش بر مالک بودن آن چیز بیشتر از ادعای بدون سبب کردن آن شیء است؛ به خاطر اینکه این گونه استعمال اختصاص به ملک دارد. (درر الحکام ج ۲ ص ۳۴۹)

مسئله ۶۶ ◀ کسی که دیوار به بنای وی متصل باشد اتصال تربیع بر غیر آن اولویت دارد.

اتصال تربیع: یعنی آجرهای دیوار با آجرهای بنای کسی متصل باشد و باهم جورچین شده باشد.

دلیل:



زیرا در این گونه اتصال ظاهر امر چنین نشان می دهد که دار و دیوار باهم بنا شده اند و اتصال نشان دهنده ی یکی بودن آنان است. (درر الحکام ج ۴ ص ۳۵۰)

مسئله ۶۷ ◀ همچنین کسی که بر دیوار تیرچه ی سقف را گذاشته باشد از غیر آن اولی است.
دلیل:

زیرا صاحب تیرچه در حال استعمال آن دیوار است. (درر الحکام ج ۴ ص ۳۵۰)

مسئله ۶۸ ◀ گذاشتن الوار یا چوب بر دیوار اعتباری ندارد.
دلیل:

زیرا این چوب ها برای سایه گرفتن است و اعتباری ندارد. (فتح باب العنایه ج ۵ ص ۴۶۹)

مسئله:

مسئله ۶۹ ◀ کسی که بر بساطی نشسته باشد با کسی که خود را به آن چسبانده و گرفته باشد برابر است.

مسئله ۷۰ ◀ کسی که جامه ای در دست وی باشد با کسی که قسمتی از آن را گرفته است برابر است.

دلیل:

زیرا دست مالکیت هردوی این دو بر آن شیء ثابت است. (فتح باب العنایه ج ۵ ص ۴۶۹)



مسئله ۷۱ ◀ کسی که یک اتاق از یک خانه را داشته باشد با کسی که دارای چندین اتاق است در حق استفاده از سالن آن خانه برابر می باشد.
دلیل:

زیرا در استفاده از حق مرور و گذاشتن متاع در آن برابر هستند. (فتح باب العنايه ج ۵ ص ۴۷۰)

کِتَابُ الصُّلْحِ

مسئله ۱ ◀ تعریف صلح: قراردادی است که توسط آن نزاع و دعوا برداشته می شود.

مشروعیت صلح:

قرآن کریم: صلح بهتر است. (سوره نساء ۱۲۸)

قرآن کریم: بین آنان صلح برقرار کنید. (سوره حجرات ۹)

مسئله ۲ ◀ «صلح با اقرار به مدعی» و همچنین «صلح با سکوت در برابر ادعاء» و همچنین «صلح همراه با انکار» نیز صحیح است.
دلیل:

رسول الله ﷺ: صلح بین مسلمانان جایز است به غیر از صلحی که حلالی را حرام گرداند و یا حرامی را حلال گرداند. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۳ ص ۵ - صحیح ابن حبان ج ۱۱ ص ۴۸۸)

مسئله ۳ ◀ اگر صلح همراه با اقرار به مدعا صورت پذیرد در این صورت اگر صلح از مال در مقابل مال باشد در حکم بیع است در نتیجه در این نوع صلح حق شفعه ثابت می شود و همچنین خیارات بیع نیز ثابت است (خیار شرط و عیب و رؤیت) و اگر بدل صلح مجهول باشد صلح فاسد است و اگر برای مقداری از مدعا صاحب پیدا شود، مدعی همان مقدار از عوض را باید برگرداند و اگر برای مقداری از بدل صلح صاحب پیدا شود همان مقدار از مدعا را برگرداند.

دلیل:



زیرا در این نوع صلح مبادله مال با مال با رضایت طرفین صورت گرفته است و آن همان معنی بیع را می‌دهد. (الهدایه ج ۳ ص ۱۹۰)

اگر بدل صلح مجهول باشد باعث منازعه می‌شود پس فاسد است همچنان که در بیع چنین است. (الهدایه ج ۳ ص ۱۹۰)

مسئله ۴ ◀ اگر صلح از مال در مقابل استفاده و منفعت یک شیء واقع شود در حکم اجاره است و شرط است که مدت استفاده از منفعت مشخص شود.

دلیل:

به خاطر وجود معنی اجاره که همان استفاده از منافع در مقابل اجرت می‌باشد. (الهدایه ج ۳ ص ۱۹۰)

مسئله ۵ ◀ «صلح از روی سکوت» و «صلح همراه با انکار مدعی علیه» در حق مدعی «معاوضه» محسوب می‌شود و در حق منکر و ساکت «فداء یمین» و «قطع نزاع» محسوب می‌شود؛ یعنی وی به صلح رضایت داده است تا دعوا نوبتم و راضی شده است که به جای قسم هزینه کند در نتیجه در چنین صلحی حق شفعه نیست (اگر مدعی خانه باشد) و اگر صلح با دادن یک خانه باشد در این صورت در خانه‌ای که برای صلح داده شده است شفعه ثابت است.

دلیل:

در حق مدعی «معاوضه» محسوب می‌شود زیرا مدعی به گمان اینکه دارد آن را به جای حق خودش می‌گیرد به این صلح راضی شده است. (العنایه ج ۸ ص ۴۱۰)



و مدعی علیه برای این به پرداخت شیء راضی شده است تا به گمان خود دعوای باطل علیه خود را فیصله دهد. (البنایه ج ۱۰ ص ۵)

مسئله ۶ ◀ در این دو نوع صلح، آنچه از مدعا که برایش صاحب پیدا شود، حکمش مانند حکم صلح همراه با اقرار است یعنی به مقدار مستحق (شیء صاحب پیدا شده) از بدل صلح کم کرده شود.

مسئله ۷ ◀ و آنچه از بدل صلح که برای آن صاحب پیدا شود دعوای قبلی برقرار می شود.

دلیل:

زیرا مدعی علیه برای این راضی به پرداخت عوض شده است تا دعوا را در مورد شیء مورد دعوا بردارد و وقتی مقداری را صاحب پیدا شد معلوم شد که دعوا در آن مقدار بی مورد بوده است پس همان مقدار از عوض را پس بگیرد.

و در استحقاق عوض: مدعی برای این راضی شده بود که عوض آن، این شیء توافق شده را بگیرد و وقتی آن را مستحق پیدا شد دیگر رضایتش منتفی است و دعوای قبلی برقرار می گردد. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۳ ص ۶)

مسئله ۸ ◀ اگر بر سر یک خانه نزاع صورت گیرد و در مقابل بعضی از همان خانه ی مورد دعوی صلح شود، این صلح جایز نیست و حیلۀ درست گرداندن این صلح آن است که در بدل صلح شیئی را اضافه کرده شود و یا مقداری را گرفته و مدعی از ادعای باقی مانده



صرف نظر کند؛ یعنی بگوید من این مقدار از مدعا را می گیرم و از باقی آن صرف نظر می کنم.
دلیل:

زیرا بعض یک شیء نمی تواند به عنوان بدل از کل خود آن شیء محسوب شود؛ زیرا جزء در ضمن کل می باشد یعنی جزء قسمتی از کل است و دیگر اینکه وقتی مدعی مقداری از شیء مورددعوا را بگیرد؛ به این معنی است که دعوا در باقی مانده ی آن شیء برقرار است پس صلح صورت نگرفته است. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۳۱۰)
و صرف نظر کردن از مقداری از یک شیء مورددعوا جایز است. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۳۱۱)

مسئله ۹ ◀ صلح در این مسائل جایز است:

- ۱- صلح از دعوای اموال.
- ۲- صلح از دعوای منافع یک شیء.
- ۳- صلح از جنایت نفس (قتل)؛ به عمد یا خطاء در هر دو جایز است.
- ۴- صلح از جنایت بر عضوی از بدن؛ به عمد یا خطاء در هر دو جایز است.
- ۵- صلح از نکاحی که مرد آن را ادعاء می کند؛ و این نوع صلح در حکم خلع است یعنی زن با پرداخت مال طلاق خود را می گیرد.

دلیل:



۱- زیرا صلح مالی در حکم بیع است پس هرآن چه در بیع جایز باشد در صلح نیز جایز است. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۳۱۱)

۲- زیرا گرفتن عوض در مقابل منافع یک شیء جایز است. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۳۱۱)

۳ و ۴- پس اگر کسی در حق برادر [دینی] اش بخشش کند، بر اوست که خوش رفتاری کند. (سوره بقره ۱۷۸) و ابن عباس رضی الله عنهما گوید که این آیه در مورد صلح نازل شده است. (البنایه ج ۱۰ ص ۱۰)

۵- زیرا برای این صلح می توان وجهی صحیح قائل شد؛ به این صورت که حمل نمودن آنچه مرد گرفته است را به عنوان بدل خلع حساب کرده شود و پرداختی زن را به عنوان بدل دفع خصومت حمل کرده شود. (درر الحکام ج ۲ ص ۳۹۸)

مسئله ۱۰ ◀ صلح در این مسائل جایز نیست:

۱- صلح از نکاحی که زن مدعی آن باشد.

۲- صلح از حدی که بر کسی واجب شده باشد.

دلیل:

۱- زیرا اگر بدل جدایی باشد پس به خاطر جدا شدن چیزی بر زوج واجب نمی شود و اگر پرداخت بدون جدایی باشد پس پرداخت در مقابل هیچ خواهد بود و این جایز نیست زیرا رشوه برای قطع منازعه محسوب می شود. (درر الحکام ج ۲ ص ۳۹۸)

۲- زیرا حد حق الله است و صلح از حق الله جایز نیست. (درر الحکام ج ۲ ص ۳۹۸)



مسئله ۱۱ ◀ در صلح مانند بیع، تحویل بدل صلح بر عهده‌ی وکیل صلح است (اگر وکیل در میان باشد) یعنی بدل از وکیل مطالبه شود.

مسئله ۱۲ ◀ و اگر صلحی باشد که مانند بیع نیست؛ مانند اینکه از قتل عمد صلح کنند یا صلح در مقابل اخذ بعضی از حق بدل باشد؛ تحویل بدل صلح بر عهده‌ی موکل می‌باشد.
دلیل:

زیرا وکیل در معاوضات مالی اصیل و در معاوضات غیرمالی سفیر است. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۳۱۴)

یعنی در معاملات مالی که توسط وکیل انجام می‌شود عقد و آنچه در عقد واجب می‌شود بر عهده‌ی وکیل می‌باشد و در غیرمالی بر عهده‌ی موکل است و وکیل فقط خواسته‌ی موکل را بیان می‌کند.

مسئله ۱۳ ◀ اگر کسی بدون اجازه از دعوای کسی صلح کند و ضامن بدل صلح شود و یا بدل صلح را به اموال خودش مضاف کند یعنی بگوید «از خودم می‌پردازم» و یا به پولی اشاره کند و یا به کالایی اشاره کند تا آن را به عنوان بدل صلح بپردازد و یا مطلقاً صلح کند و بعد خودش بپردازد، در این صور صلح درست است و در صورت عدم پرداخت این شخص اگر مدعی علیه این صلح را اجازه دهد صلح جایز می‌شود و بر مدعی علیه پرداخت بدل صلح توافق شده لازم می‌شود و اگر اجازه ندهد صلح مردود است.

دلیل:



ضامن شدن جهت بدل صلح برای این درست است که بر مدعی علیه تبرئه کردن خودش لازم است و در باعث شدن به تبرئه، خودش و دیگری فرقی ندارد؛ یعنی هر کس باعث تبرئه شود، به نفع مدعی علیه است و در اینکه بگوید «خودم می‌پردازم» برای این درست است که وی با این کار پرداخت بدل صلح را بر خود لازم کرده است و بر این کار نیز قادر است زیرا هر کس بر اموال خود اختیار دارد و در «اشاره به پول نقد یا شیئی دیگر»، این کار تعیین کردن بدل است و با تعیین بدل، صلح کامل می‌شود و اما وقتی مطلق از اینکه چه کسی پرداخت می‌کند عقد صلح کند و بعد خودش پرداخت کند باز مقصود صلح که همان دریافت بدل صلح باشد حاصل شده است.

و اما اگر مطلق باشد و از خودش نپردازد، پس اگر مدعی علیه اجازه دهد، در این صورت با اختیار خود بدل صلح را برعهده گرفته است و این درست است ولی اگر قبول نکند، صلح باطل است؛ زیرا صلح کننده بر ادای بدل صلح ولایتی ندارد و مقصود صلح حاصل نمی‌شود پس باطل است. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۳۱۴)

مسئله ۱۴ ◀ بدل صلحی که جنسش با جنس شیء مورد ادعا یکی باشد و مدعی بعضی از آن را بگیرد، این نوع صلح گرفتن بعضی از حق خود و گذشت کردن از بعض دیگر حقش محسوب می‌شود و عقد معاوضه محسوب نمی‌شود.

دلیل:



زیرا در صورت معاوضه بودن در حکم ربا خواهد بود. (فتح باب العنايه ج ۵ ص ۴۸۲)

مسئله ۱۵ ◀ پس در نتیجه: اگر مثلاً هزار تومان نقد طلب داشته باشد و بر صد تومان نقد صلح کند جایز است و یا بر هزار تومان مهلت دار صلح کند نیز جایز است.
دلیل:

زیرا به این معنا می شود که صد را گرفته و از نهصد باقی مانده گذشت کرده باشد و در هزار مهلت دار با پرداخت در حال به این معنی می شود که صفت مهلت دار بودن که حشش است را ساقط کرده است. (فتح باب العنايه ج ۵ ص ۴۸۲)

مسئله ۱۶ ◀ همچنین اگر هزار درهم جیاد (مرغوب) طلب داشته باشد و بر صد درهم غیر مرغوب صلح کند نیز جایز است.
دلیل:

با این کار از بعض حق خودش و از صفت حق خودش گذشت کرده است. (فتح باب العنايه ج ۵ ص ۴۸۲)

یعنی از نهصد گذشت کرده است و همچنین از صفت طلبش که همان مرغوبیت بود نیز گذشت کرده است. (فتح باب العنايه ج ۵ ص ۴۸۲)

مسئله ۱۷ ◀ صلح از دراهم در مقابل دینار مهلت دار جایز نیست و یا از هزار مهلت دار بر نصف آن به شرط پرداخت در حال حاضر جایز نیست؛



و همچنین از هزار درهم سود (نامرغوب) بر نصف آن از درهم مرغوب جایز نیست.

دلیل:

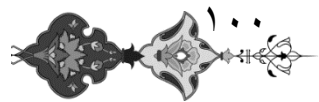
زیرا این مسائل جزو معاوضات مالی محسوب می‌شود و فروش دینار و درهم به نسیه جایز نیست و نقد بهتر از نسیه است و در گرفتن بعضی از حق مهلت‌دار در مقابل پرداخت نقدی باعث می‌شود که به خاطر مهلت از حق کاسته شود و عوض مهلت محسوب شود و تعیین عوض برای مهلت حرام است. (فتح باب العنایه ج ۵ ص ۴۸۲)

و صفت مرغوب بودن جزو بدهی نبوده است پس این زیادت کردن بر بدهی است و آن ربا است. (فتح باب العنایه ج ۵ ص ۴۸۳)

مسئله ۱۸ ◀ اگر با کسی بر این شرط صلح کند که «اگر تا فردا نصف بدهی‌اش را بپردازد از باقی مانده‌اش معاف است»، در این صورت اگر قبول کند و وفا کند از باقی بدهی‌اش مبرا می‌شود و اگر وفا نکند بدهی قبلش پابرجا می‌ماند.

دلیل:

زیرا در این مسئله براءت مشروط به پرداخت در فردا است و این شرطی است که مدعی به آن رغبت دارد و رغبتش یا به خاطر جلوگیری از ورشکست شدنش باشد و یا رسیدن به تجارتی که سود بیشتری عایدش می‌شود و یا پرداخت بدهی است و یا دفع زندان رفتن از خود است پس وقتی شرط یافت نشود تبرئه نیز از بین می‌رود



و طبق عرف اسقاط باقی حقیق محسوب می‌شود. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۳ ص ۹)

مسئله ۱۹ ◀ اگر صراحته شرط کند مثلاً بگوید «اگر فلان مقدار به من بپردازی تو از باقی مانده‌ی دین مبرا هستی» این صلح درست نیست. دلیل:

زیرا تعلیق براءت به شرط باطل است؛ زیرا در تعلیق به شرط، معنی تملیک وجود دارد.

و فرق بین شرط و تقیید یکی در لفظ است یعنی در تقیید لفظ شرط و کلماتش استعمال نمی‌شود و فرق دیگر از لحاظ معنایی است یعنی در تقیید، بریء گرداندن در حال است و در تعلیق به شرط به براءت در وقت وجود شرط است و قبل از وجود شرط، معدوم است و این معنی را می‌دهد که براءت به وقت شرط موکول شده است و این درست نیست. (فتح باب العنایه ج ۵ ص ۴۸۳)

مسئله ۲۰ ◀ اگر دو شخص طلب مشترکی داشته باشند و یکی از آنها با گرفتن یک جامه از نصف طلب صلح کند، در این صورت شریک دیگر نصف بدهی را از بدهکار بگیرد یا اینکه نصف جامه را از شریکش بگیرد. دلیل:

زیرا برای شریک، طلب کردن طلب شریکی در عوض دین (طلب) ثابت است، پس حق دارد که در جامه‌ی گرفته شده شراکت کند و یا از بدهکار نصف دیگر را طلب کند؛ زیرا حق وی در این نصف باقی است. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۳ ص ۱۰)



کِتَابُ الْحُدُودِ

مسئله ۱ ◀ حد: عذاب و سزای گناهی است که دارای مقدار معین است و به خاطر زیر پا گزاردن حق الله واجب می شود.

مسئله ۲ ◀ تعزیر و قصاص جزو حدود محسوب نمی شود.

دلیل:

زیرا تعزیر مقدار معینی ندارد و قصاص نیز حق بندگان است.
(المبسوط للسرخسی ج ۹ ص ۳۶)

مسئله ۳ ◀ تعریف زنا: جماع کردن مرد در فرج زن که خالی از ملک و شبهه‌ی ملک باشد؛ یعنی نه از روی نکاح یا نه از روی ملک یمین (کنیزش هم نیست) بر وی حلال نباشد.

دلیل:

زیرا رسول الله ﷺ از ماعز چنین سؤال و تحقیق کردند و گفتند آیا مانند وارد شدن میله‌ی سرمه در سرمه دادن انجام شد و بعد گفتند شاید فقط بوسیده‌ای یا لمس کرده‌ای؟ پس معلوم می شود که زنا فقط به آنچه در فرج زن باشد گفته می شود. (المبسوط للسرخسی ج ۹ ص ۳۶ - حدیث در سنن ابی داود ج ۶ ص ۴۷۷)

مسئله ۴ ◀ زنا با شهادت دادن چهار نفر مرد نزد قاضی ثابت می شود.

دلیل:

قرآن کریم: باید بر آنان چهار شاهد از خود [مردان مسلمان] بگیرید.
(سوره نساء ۱۵)



مسئله ۵ ◀ صورت اثبات زنا: قاضی اول از شهود پرسد که زنا چیست؟ و بعد پرسد چگونه واقع شده است؟ کجا بوده است؟ چه وقت بوده است؟ و با چه کسی زنا کرده است؟

مسئله ۶ ◀ اگر شهود همه‌ی این سؤالات را بیان کنند و بگویند ما دخول آلت وی در فرج زن را دیدیم که مانند میله‌ی سرمه در سرمه‌دان وارد می‌شود و عدالت شهود سرّاً و ظاهراً معلوم شود، قاضی حکم به ثبوت زنا نماید.

دلیل:

۱- زیرا شهود از مردم عادی هستند که هر نوع نزدیکی حرام را زنا می‌دانند پس باید اول معنی زنا را از شهود پرسیده شود. ۲- زیرا با زنا در دار الحرب حد واجب نمی‌شود. ۳- زیرا اگر زنا قدیمی باشد حد ساقط می‌شود. ۴- رسول الله ﷺ از ماعز از اینکه با چه کسی زنا کرده است پرسیدند و دیگر اینکه امکان دارد که بین این مرد و زن نسبت نکاح یا شبهه‌ی نکاح وجود داشته باشد. ۵- رسول الله ﷺ از ماعز چنین سؤال کردند؛ یعنی آیا مانند میله‌ی سرمه در سرمه‌دان بود.

(المبسوط للسرخی ج ۹ ص ۳۶)

مسئله ۷ ◀ اگر کسی اقرار به زنا نماید، این اعتراف کننده برای ثبوت آن در نزد قاضی باید چهار بار اعتراف کند و در هر بار اعتراف قاضی وی را از خود براند و اگر زنای خودش را بیان کند مستحب است که به وی تلقین شود که از اعترافش برگردد مثلاً بگوید: شاید تو او را فقط لمس کرده‌ای و مانند این سخن را بگوید. اگر قبل از اجرای حد یا در



حين اجرای حد از اعترافش برگردد وی را آزاد کرده می‌شود و اگر
برنگشت حد اجرا شود.

دلیل:

زیرا رسول الله ﷺ با ماعز چنین رفتار کردند. (السنن الصغیر للبيهقي
ج ۳ ص ۲۸۹ - المبسوط للسرخسی ج ۹ ص ۳۸)

مسئله ۸ ◀ حکم اجرایی و دنیوی زنا:

اگر زنا کنندگان محصن باشند در مکانی خالی از سکنه وی را سنگسار
کنند تا بمیرد.

محصن: شخص مسلمان آزاد که با کسی از روی نکاح نزدیکی داشته
است.

دلیل:

رسول الله ﷺ ماعز و غامدیه (اسم دو شخص اولی مرد و دومی زن) را
وقتی اعتراف به زنا کردند رجم کردند و هر دو به صفت احسان بودند.
(الهدایه ج ۴ ص ۸۴ - السنن الصغیر للبيهقي ج ۳ ص ۲۸۸)

مسئله ۹ ◀ اجرای حکم سنگسار: سنگسار را شهود زنا شروع کنند و اگر
از این کار ابراء کنند و یا غائب باشند و یا فوت شده باشند سنگسار
ساقط است و بعد از آنان امام و بعد مردم سنگسار را شروع کنند.

دلیل:

زنی به نام شراحه همدانیة نزد حضرت علی رضی الله عنه به زنا اعتراف نمود و
حضرت علی رضی الله عنه (زمان خلافتشان) اول شروع به رجم کردند و گفتند
زنا دو نوع است یکی زنای سرّی اینکه آنچه در شکم دارد گواهی بر



زنای وی می‌دهد و دیگری زنای علانیه که با شهادت شاهدان ثابت می‌شود و شهود اول رجم را شروع کنند و بعد امام و بعد مردم رجم کنند. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۴ ص ۸۴ - مسند ابن جعد ج ۱ ص ۱۷۶)

مسئله ۱۰ ◀ بعد از رجم وی را غسل دهند و کفن کنند و بر وی نماز جنازه خوانند.

دلیل:

وقتی ماعز را رجم کردند صحابه رضی الله عنہ از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیدند: با وی چه کار کنیم؟ و ایشان فرمودند: با وی آنچه برای اموات خود انجام می‌دهید انجام دهید از غسل و کفن و حنوط نماز. (فتح باب العنایه ج ۶ ص ۱)

مسئله ۱۱ ◀ اگر زناکار محصن نباشد حکم زنا صد ضربه تازیانه (شلاق) با ضربه‌ی میانه است و با تازیانه‌ای که چند رشته نباشد و یا بندی نداشته باشد؛ و در حین اجرای حکم، لباسی غیر از لباس پائین‌تنه را کنده شود و تازیانه را بر اعضای مختلف زده شود و به یکجا زده نشود و به سروصورت و فرج (شرمگاه) وی زده نشود و مجرم در زمان اجرای حکم بایستد (در هر نوع حد این‌گونه عمل شود) و جلاد تازیانه را بر بدن مجرم نکشد و یا مجرم را بر زمین دراز گردانده نشود و یا جلاد تازیانه را تا حد سر خودش بالا نبرد.

دلیل:

حضرت علی رضی اللہ عنہ وقتی خواستند تازیانه بزنند، بند آن را برداشتند و دیگر اینکه حضرت انس رضی اللہ عنہ وقتی خواستند تازیانه بزنند، تازیانه را یک رشته کردند و بین دو سنگ گذاشتند تا نرم شود.

وقتی از وی پرسیدند از چه زمانی چنین می کردید؟ گفت: از زمان حضرت عمر رضی اللہ عنہ. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۴ ص ۸۵ - نصب الرایه ج ۳ ص ۳۲۳)

و در روایت فوق، حضرت انس رضی اللہ عنہ فرمودند: حق هر عضو را از تازیانه بدهید. (نصب الرایه ج ۳ ص ۳۲۳)

و حضرت علی رضی اللہ عنہ فرمودند: حق هر عضوی از بدن را از تازیانه بده و از صورت و شرمگاه دوری کن. (البنایه ج ۶ ص ۲۷۴ - مصنف ابن ابی شیبہ ج ۵ ص ۵۲۹)

مسئله ۱۲ ◀ بر برده نصف این حکم ثابت است.

دلیل:

قرآن کریم: اگر مرتکب ناشایستی [زنا] شدند، مجازات آنان به اندازه نصف مجازاتی است که بر زنان آزاد مقرر است. (سوره نساء ۲۵)

مسئله ۱۳ ◀ ارباب برده حق ندارد بدون اجازه امام بر برده اش حد اجرا کند.

دلیل:

رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم: چهار امر بر سلطان است: ۱- نماز. ۲- زکات. ۳- حدود. ۴- قصاص. (نصب الرایه ج ۳ ص ۳۲۶)



زیرا حد زنا حق الله است و آن را کسی غیر از نائب الله جلالہ یا نائب امام انجام ندهد. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۴ ص ۸۷)

مسئله ۱۴ ◀ در حین اجرای حکم بر زن، لباس وی را کنده نشود ولی پوستین و پالتوی وی کنده شود و در حالت نشسته بر وی اجرا شود و اگر برای زن حفره‌ای کنده شود جایز است ولی برای مرد جایز نیست؛ حفره‌ای برای اینکه عورت زن پوشیده بماند.
دلیل:

زیرا در کندن لباسش کشف عورت است و آن حرام است و لباسی مانند پوستین و پالتو از رسیدن درد تازیانه جلوگیری می‌کند و ستر عورت بدون آن نیز حاصل است. (الهدایه ج ۳۴۲)

مسئله ۱۵ ◀ بین سنگسار و تازیانه جمع کرده نشود یعنی بر یک شخص همراه با رجم، تازیانه اجرا نشود.
دلیل:

زیرا رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم ماعز را بدون تازیانه زدن رجم کردند. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۴ ص ۸۶)

مسئله ۱۶ ◀ بین رجم و تبعید نیز جمع کرده نشود مگر اینکه امام (قاضی) صلاح بداند.

در زمان رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم شخصی مریض و بدحال را دیدند که با کنیزی در حال زنا است و به رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم خبر دادند و ایشان فرمودند: صد تازیانه بزنی‌دش. گفتند وی طاقت تازیانه ندارد و حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: پس خوشه‌ای را بگیرد که صد شاخه داشته باشد و با آن یک‌بار



بزنی‌دش. (سبل السلام ج ۲ ص ۴۱۹ - المبسوط للسرخسی ج ۹ ص ۴۴) و
امر به تبعید نکردند. (المبسوط للسرخسی ج ۹ ص ۴۴)
دلیل:

مسئله ۱۷ ◀ شخص مریض را در هنگام بیمار بودن وی نیز رجم
(سنگسار) کرده شود ولی مریضی که بر وی تازیانه واجب شده است،
اجرای حکم تا وقت سلامت یافتن وی تأخیر کرده شود.
دلیل:

زیرا رجم برای کشتن است پس تأخیر نشود. (فتح باب العنایه
ج ۶ ص ۹)

در زمان رسول الله ﷺ شخصی مریض و بدحال را دیدند که با کنیزی
در حال زنا است و به رسول الله ﷺ خبر دادند و ایشان فرمودند: صد
تازیانه بزنی‌دش. گفتند وی طاقت تازیانه ندارد و حضرت ﷺ فرمودند:
پس خوشه‌ای را بگیرید که صد شاخه داشته باشد و با آن یک‌بار
بزنی‌دش. (سبل السلام ج ۲ ص ۴۱۹ - تبیین الحقائق ج ۳ ص ۱۷۴)

مسئله ۱۸ ◀ حکم زن حامله که زنایش ثابت شده است بعد از وضع حمل
اجرا شود.
دلیل:

زیرا با اجرای حد امکان هلاک بچه‌ی در شکم وی وجود دارد.
(الاختیار لتعلیل المختار ج ۴ ص ۸۷)

مسئله ۱۹ ◀ زنی که بر وی تازیانه واجب شده است بعد از گذشتن وقت
نفاسش حکم اجرا شود.



دلیل:

زیرا زن در زمان نفاس مریض و ضعیف است. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۴ ص ۸۷)

مسئله ۲۰ ◀ اگر در عمل موجب حد شبهه‌ای باشد، حد از مجرم دفع می‌شود؛ مثلاً مجرم امری را به گمان دلیل بودن بر انجام فعلش حلال بداند، مانند اینکه به گمان حلال بودن کنیز پدر و مادرش با کنیز آنان جماع کند و یا با کنیز همسرش به گمان حلال بودن برای خودش نزدیکی کند پس در این صورت اگر این گمان را داشته باشد که بر وی حلال است، حد از وی ساقط است.

دلیل:

از حضرات علی و ابن عباس و عمر و معاذ و ابن مسعود رضی الله عنہم: ایشان به دفع حدود با عارض شدن شبهه حکم نموده‌اند. (البنایه ج ۶ ص ۲۹۵)

زیرا بین املاک شخص و پدر و مادرش اتصال و اختلاط وجود دارد و ممکن است که گمان کند در مورد کنیز نیز چنین باشد و همچنین مرد را با اموال زوجه‌اش غنی حساب آورده می‌شود همچنان که در تفسیر آیه ۸ ضحی که می‌فرماید: «خداوند تو را فقیر یافت و بعد غنی گرداند» منظور با اموال حضرت خدیجه رضی الله عنہا است. (فتح باب العنایه ج ۶ ص ۱۱)

مسئله ۲۱ ◀ اگر در محل انجام عمل موجب حد شبهه وجود داشته باشد حد از وی ساقط می‌شود.



شبهه در محل انجام عمل موجب حد: یعنی در این مسئله دلیلی باشد که ذاتاً حرمت را از محل نفی کند مانند اینکه کنیزِ پسرش را جماع کند و یا همسرش را در مدت عدّت از طلاق کنایه جماع کند و یا کنیز فروخته شده را قبل از تسلیم به مشتری جماع کند که در این صورت‌ها حد نیست هرچند که اقرار داشته باشد که می‌دانسته است که بر وی حرام است.

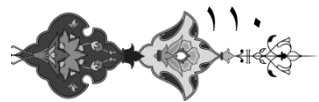
دلیل:

زیرا در این نوع مسائل دلیلی که نفی حرمت می‌کند وجود دارد مانند این حدیث که آمده است: مردی نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: من اموال و فرزند دارم و پدرم می‌خواهد از اموال من بگیرد و رسول الله ﷺ فرمودند: تو و اموات برای پدرت هستید. (نصب الرایه ج ۳ ص ۳۳۷ - فتح باب العنايه ج ۶ ص ۱۲)

و در مورد معتده ی طلاق کنایه طبق قول حضرات ابن مسعود رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه رجعی است پس دلیل اباحت نیز وجود دارد. (فتح باب العنايه ج ۶ ص ۱۲)

از آنجا که تا وقتی مبیع در دست بائع باشد و هلاک شود ثمن از مشتری ساقط می‌شود پس از یک طرف ملک وی محسوب می‌شود. (فتح باب العنايه ج ۶ ص ۱۲)

این امور همه شبهه هستند و باعث دفع حد می‌شوند.



مسئله ۲۲ ◀ اگر با کنیزِ برادر خود یا عمویش یا زن اجنبی را که در فراش خود یافته بود جماع کند، هرچند مرد نابینا باشد، بر وی حد واجب می‌شود.

دلیل:

زیرا بین این اقوام و خویشان اشتراک اموال و اختیار اموال وجود ندارد پس دلیلی بر گمان حلال بودن نیست. (فتح باب العنايه ج ۶ ص ۱۳)

مسئله ۲۳ ◀ اگر با زن غریبه‌ای که در تشکش یافته است جماع کند بر وی حد لازم می‌شود هرچند مرد نابینا باشد.

دلیل:

زیرا کسی زن خود را با دیگری اشتباه نمی‌گیرد پس گمان وی بی‌دلیل بوده است. (فتح باب العنايه ج ۶ ص ۱۴)

مسئله ۲۴ ◀ اگر در شب اول عروسی زنی را بیاورند و بگویند این عروست است و وی نزدیکی کند و بعد معلوم شود که زنش نبوده است حد از این مرد ساقط است. (فتح باب العنايه ج ۶ ص ۱۴)

مسئله ۲۵ ◀ بر خلیفه حد اجرا نشود ولی قصاص شود و اگر مالی را هلاک کند از وی گرفته شود.

دلیل:

خلیفه: کسی که بالاتر از وی در حکومت کسی نباشد و وی مجری اجرای حکم الله ﷻ است و برای خودش نمی‌تواند اجرا کند و دیگری نیز از ترس وی نمی‌تواند اجرا کند و ظاهر امر این است که رجم شود. (فتح باب العنايه ج ۶ ص ۱۵)



زیرا اموال و نفس (جان) از حقوق بندگان است و او می‌تواند از وی استیفای حق نماید. (فتح باب العنایه ج ۶ ص ۱۵)

فصلُ فی حدِّ القَذْفِ

فصل در بیان اجرای حد بر کسی که بر دیگری نسبت زنا می‌دهد.

مسئله ۲۶ ◀ اگر کسی به فرد محصنی (آزاد، مکلف، مسلمان، پاک از زنا) نسبت زنا دهد (قذف کند)، بر وی هشتاد ضربه تازیانه زده شود.
دلیل:

قرآن کریم: و کسانی که به زنان پاک‌دامن تهمت [زنا] می‌زنند سپس چهار شاهد نمی‌آورند، ایشان را هشتاد تازیانه بزنید و دیگر هرگز شهادت آنان را قبول نکنید و اینانند که فاسق‌اند. (سوره نور ۴)

مسئله ۲۷ ◀ اگر کسی در حالت غضب به شخص محصنی بگوید «تو از پدرت نیستی» و یا بگوید «تو پسر فلانی نیستی» درحالی که فلانی پدر وی است، بر این کس هشتاد ضربه شلاق زده شود.
دلیل:

زیرا این کلام را در حالت غضب گفته می‌شود و حقیقت امر را قصد کرده می‌شود یعنی حقیقتاً قصد نفی نسب از پدرش را دارد؛ زیرا حالت غضب حالت فحش و ناسزاگویی است. (فتح القدیر ج ۵ ص ۳۲۱)



مسئله ۲۸ ◀ حد قذف در تعداد تازیانه و چگونگی ثابت شدن آن مانند حد شرب خمر است.

دلیل:

حضرت عمر رضی الله عنه در مورد حد شرب خمر با اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله مشورت کردند و حضرت علی رضی الله عنه گفتند: نظر ما هشتاد ضربه تازیانه است، زیرا وقتی شراب می خورد مست می کند و وقتی مست شد هذیان می گوید و وقتی هذیان گفت افتری بندد (قذف کند). (شرح مشکل الاثار ج ۱۱ ص ۲۷۴ - البنايه ج ۱۲ ص ۳۶۰)

مسئله ۲۹ ◀ اگر کسی فرد فوت شده ای را قذف کند پس پدر میت یا فرزند وی یا فرزند فرزند وی طلب اجرای حد کند، هرچند این بستگان میت از ارث محروم باشند باز حق طلب اجرای حد را دارند.

دلیل:

زیرا عار و دفاع از ناموس این شخص (میت) به فرزندان می رسد و این قذف تهمت به آنان نیز محسوب می شود. (فتح باب العنايه ج ۶ ص ۲۳)

مسئله ۳۰ ◀ اگر پدر به زنش یعنی مادر فرزندش نسبت زنا دهد، فرزند حق طلب حد بر پدرش را ندارد.

دلیل:

زیرا پدر به خاطر فرزند معاقبه نمی شود همچنان که در قتل فرزند خود قصاص نیست. (الهدايه ج ۲ ص ۳۵۷)

مسئله ۳۱ ◀ طلب حد به ارث نمی‌رسد و یا نمی‌توان از آن عفو نمود یعنی با گفتن اینکه از طلب حد گذشت کردم حد ساقط نمی‌شود بلکه طلب حد برای وی ثابت است؛ و در حد عوض گرفتن نیست یعنی گرفتن مال به جای حد جایز نیست.

دلیل:

زیرا در حد حق بنده و حق شرع موجود است یعنی در قذف حق بنده و حق شرع زیر پا گذاشته شده است پس بنده می‌تواند از حق خود بگذرد ولی حق ندارد از حق شرع بگذرد و باید حق شرع به جای آورده شود و حق شرع در قذف غالب است و باید حد اجرا شود. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۴ ص ۹۶)

مسئله ۳۲ ◀ اگر شخصی به دیگری بگوید: ای زناکار (زانی) و دیگری جواب دهد: خیر بلکه تو هستی، هردوی اینان را حد زده شود.

دلیل:

زیرا سخن وی که می‌گوید «خیر بلکه تو هستی» منظورش «بلکه تو زانی هستی» می‌باشد. (الهدایه ج ۲ ص ۳۵۸)

مسئله ۳۳ ◀ اگر این جواب را زنش بگوید بر زن حد ثابت می‌شود و لعان ثابت نمی‌شود.

دلیل:

اصل در اجتماع چند حد بر این است که هر کدام را که حد دیگری را ساقط کند اول از همان حد شروع شود و در این مسئله دو حد ثابت است: «حد لعان» و «حد قذف». اگر در مرحله‌ی اول گفته‌ی مرد



عملی کرده شود حد لعان ساقط نمی‌شود ولی اگر با حد زدن بر زن شروع شود «حد لعان» ساقط می‌شود پس از زن شروع شود تا حد دیگر ساقط شود. (النهر الفائق شرح كنز الدقائق ج ۳ ص ۱۶۱)

مسئله ۳۴ ◀ و اگر در مسئله فوق زن بگوید «با تو زنا کرده‌ام» هدر است یعنی بر هیچ‌یک حد واجب نمی‌شود.

دلیل:

زیرا این گفته‌ی زن چند معنا را محتمل است و حد با احتمال ثابت نمی‌شود؛ زیرا ممکن است منظور زن قبل از نکاح باشد پس بر وی حد قذف لازم می‌شود و دیگر اینکه مرد را تصدیق کرده است پس حد لعان نیز ثابت نمی‌شود و به آن زنا اطلاق کرده است تا شریک بودنش را ثابت کند و در این صورت لعان نیز ساقط می‌شود. (النهر الفائق شرح كنز الدقائق ج ۳ ص ۱۶۱)

فصل فی حد الشُّربِ

فصل در بیان حد خمر خوردن.

مسئله ۳۵ ◀ اگر کسی را دستگیر کنند درحالی که بوی خمر می‌دهد و به خاطر نوشیدن نبیذ (آبی که در آن میوه را خوابانده باشند) مست و زائل العقل (عقلش سر جایش نباشد) باشد و معلوم شود که به اختیار خود خورده است و اکراهی در کار نبوده است پس وقتی به حالت عادی برگردد بر وی حد شرب اجرا شود.

دلیل:

رسول الله ﷺ در مورد شارب خمر: اگر خمر نوشید برای سه بار تازیانه بزنیدش و بار چهارم اگر تکرار کرد بکشیدش و یک مرد را سه بار به خاطر نوشیدن خمر پیش حضرت ﷺ آوردند و تازیانه زدند و بار چهارم آوردند و باز تازیانه زدند؛ پس قتل منسوخ شده است. (شرح معانی الآثار ج ۳ ص ۱۶۱ - اللباب فی الجمع بین السنه و الکتاب ج ۲ ص ۷۴۴) در وقت زایل شدن مستی حکم اجرا شود تا انزجار (بیزار شدن، متنفر شدن) از نوشیدن برایش حاصل شود. (مجمع الانهر ج ۱ ص ۶۰۲)

مسئله ۳۶ ◀ اگر شارب یک بار به شرب خود اقرار کند، بر وی حد شرب اجرا شود.

دلیل:

زیرا این حد مانند حدود دیگر است و اینکه برای حد زنا چهار بار شرط شده است به خلاف قیاس و توسط شرع ثابت شده است پس حدی دیگر بر زنا قیاس کرده نشود. (مجمع الانهر ج ۱ ص ۶۰۲)

مسئله ۳۷ ◀ اگر دو مرد شهادت دهند که این شخص شرب داشته است نیز بر این شخص حد شرب اجرا شود.

دلیل:

زیرا شهادت زنان در حدود به خاطر وجود شبهه قبول نیست. (مجمع الانهر ج ۱ ص ۶۰۲)



مسئله ۳۸ ◀ اگر کسی را دستگیر کنند درحالی که بوی شیء مست کننده می دهد و یا حالت تهوع داشته باشد و یا از اقرار خود برگردد بر وی حد اجرا نمی شود.

دلیل:

زیرا احتمال اکراه بر شرب و یا اضطراب بر شرب وجود دارد و احتمالات دیگری نیز ثابت است و حد با شک ثابت نمی شود. (مجمع الانهر ج ۱ ص ۶۰۳)

در صورت برگشت از اقرار، حد ساقط می شود؛ زیرا حد شرب خالص حق الله جلّ و آن با برگشت از اقرار ساقط می شود. (مجمع الانهر ج ۱ ص ۶۰۳)

مسئله ۳۹ ◀ اگر کسی شهادت دهد که فلانی در قدیم مرتکب کاری شده است که موجب حد است و این شاهد از نظر مسافت به قاضی نزدیک باشد، شهادت وی مردود است مگر در قذف کسی که هرچند قدیمی باشد حد ثابت می شود.

دلیل:

زیرا کسی که موجب حد را ببیند دو راه دارد: یکی برای حق الله شهادت دهد و طبق آیه ۲ سوره طلاق (شهادت را به خاطر الله جلّ و پا دارید) و دومی اینکه بر طبق قول رسول الله ﷺ (هر کس بر برادر مسلمانش جرمی را بیوشاند در آخرت الله جلّ عیوب وی را خواهد پوشاند) عمل کند و از شهادت صرف نظر کند و وقتی در زمانی که امکان خبر دادن به قاضی وجود داشته ولی خبر ندهد معلوم می شود

راه دوم را انتخاب کرده است و اگر بعداً بخواهد شهادت دهد بر این گواه است که وی از روی کینه شهادت می‌دهد پس شهادتش قبول نشود.

و حضرت عمر رضی الله عنه فرمودند: هر کس موجب حدی را ببیند و در همان وقت شهادت ندهد بر کینه داشتن وی دلالت دارد و شهادتش قبول نیست. (بدائع الصنائع ج ۷ ص ۴۶)

در قذف برای این حد ثابت می‌شود که شهادت برای دفع عار از شخص مقذوف است و با تأخیر متهم به کینه نمی‌شود و راه دومی ندارد پس هرگاه بر این شهادت دهند همان وقت حکم قذف اجرا شود. (بدائع الصنائع ج ۷ ص ۴۷)

مسئله ۴۰ ◀ اگر بر کسی شهادت دهند که در قدیم اموال کسی را دزدیده است، با این شهادت شخص مجرم ملزم به پرداخت اموال دزدی می‌شود.
دلیل:

زیرا بطلان شهادت قدیمی در حدود برای دفع حد بوده است؛ زیرا حد همراه شبهه ثابت نمی‌شود ولی حق مالی با شبهه نیز ثابت می‌شود. (بدائع الصنائع ج ۷ ص ۴۷)

مسئله ۴۱ ◀ اگر کسی اقرار کند که در قدیم کاری را انجام داده است که موجب حد می‌باشد، حد بر وی اجرا شود.
دلیل:



زیرا در اقرار به حد قدیمی تهمت دشمنی و کینه نیست؛ زیرا شخص با خودش کینه ندارد و دیگر اینکه اقرار با فاسق بودن و یا تهمت باطل نمی‌شود. (تبیین الحقائق ج ۳ ص ۱۸۸)

مسئله ۴۲ ◀ اگر بوی خمر از بین رود، امر قدیمی محسوب می‌شود و در کارهایی غیر از این با گذشتن یک ماه قدیمی محسوب می‌شود.
دلیل:

شخصی برادر مستش را نزد حضرت ابن مسعود رضی الله عنه آورد و ایشان گفتند تکانش دهید و حرکتش دهید و دهانش را بو کنید و این کار انجام شد. پس دستور دادند که وی را زندانی کنند و فردای آن روز حد بر وی اجرا کردند. (نصب الرایه ج ۳ ص ۳۲۳ - النهر الفائق ج ۳ ص ۱۴۹)

مسئله ۴۳ ◀ اگر بر علیه کسی شهادت دهند که با فلانه زنا کرده است و فلانه غائب باشد، پس بر مرد زناکار حد اجرا شود.
دلیل:

زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله بر ماعز و غامدیه حد اجرا کردند در حالی که طرف مقابلشان غائب بوده است. (تبیین الحقائق ج ۳ ص ۱۸۸)

مسئله ۴۴ ◀ اگر شهادت دهند که این شخص از فلانی دزدی کرده است و فلانی غائب باشد، بر این شخص حد اجرا نشود.
دلیل:

زیرا در اجرای حکم سرقت وجود دعوا شرط است و صاحب حق غائب است، پس حکم اجرا نشود و دیگر اینکه شاهدان برای شخصی غائب



ملکی را ثابت کرده‌اند و این امر بدون حضور آن شخص، ثابت نمی‌شود. (تبیین الحقائق ج ۳ ص ۱۸۸)

مسئله ۴۵ ◀ تعداد حد برده نصف شخص آزاد است یعنی حد شرب و قذف بر آزاد هشتاد تازیانه است و برای برده نصف یعنی چهل ضربه است.

دلیل:

قرآن کریم: اگر مرتکب ناشایستی [زنا] شدند (کنیزان)، مجازات آنان به اندازه نصف مجازاتی است که بر زنان آزاد مقرر است. (سوره نساء ۲۵)

این آیه هرچند حکم کنیزان را می‌گوید ولی بردگان نیز از طریق دلالت آیه در این حکم داخل هستند. (فتح باب العنايه ج ۶ ص ۳۴)

مسئله ۴۶ ◀ اگر کسی یک نوع جرم را که موجب حد است چندین بار تکرار کرده باشد یک حد اجرا شود.

دلیل:

زیرا در قذف حق الله نیز وجود دارد و در حق الله یک حد کافی است. (فتح باب العنايه ج ۶ ص ۳۴)

فصلُ فی التَّغْزِيرِ

فصل در بیان تأدیب و تنبیه کردن.

مسئله ۴۷ ◀ تعزیر مشروع دین است.



دلیل:

قرآن کریم: مردان باید بر زنان مسلط باشند چراکه خداوند بعضی از انسان ها را بر بعضی دیگر برتری بخشیده است و نیز از آن روی که مردان از اموال خویش [برای زنان] خرج می کنند، زنان شایسته آنانند که مطیع و به حفظ الهی در نهان خویشتن دار هستند و زنانی که از نافرمانیشان نگرانید، باید نصیحتشان کنید و [سپس] در خوابگاه ها از آنان دوری کنید [و سپس اگر لازم افتاد] آنان را ترک کنید آنگاه اگر از شما اطاعت کردند، دیگر بهانه جویی [و زیاده روی] نکنید، خداوند بلندمرتبه بزرگوار است. (نساء ۳۶)

مسئله ۴۸ ◀ بیشترین تازیانه برای تعزیر سی و نه ضربه و کمترین حدش سه ضربه می باشد.

دلیل:

رسول الله ﷺ: هر کس در غیر حد به حد برساند (تنبیه را به اندازه ی حد و یا بالاتر اجرا کند) وی از تجاوز کنندگان و از حدود الله ﷻ خارج شوندگان است. (الهدایه ج ۲ ص ۳۶۰ - السنن الصغیر البیهقی ج ۳ ص ۳۴۶)

و کمترین حد، حد بنده است که چهل تازیانه می باشد پس نباید به چهل برسد. (الهدایه ج ۲ ص ۳۶۰)

مسئله ۴۹ ◀ در تعزیر همراه ضربه زدن قاضی حق حبس نیز دارد.

دلیل:



زیرا حبس به تنهایی صلاحیت دارد که به عنوان تعزیر حکم کرده شود؛ زیرا رسول الله ﷺ شخصی را از جهت اجرای تعزیر حبس نموده‌اند پس اگر امام (قاضی) تشخیص دهد که تازیانه مفید فایده‌ی کامل نباشد، این حق را دارد که در کنار آن به عقوبتی دیگر نیز حکم کند. (العنایه ج ۵ ص ۳۵)

مسئله ۵۰ ◀ ضربه‌ی تعزیر شدیدتر از همه‌ی حدها می‌باشد و بعد از آن حد زنا است و بعد از آن حد شرب خمر و بعد از آن حد قذف. دلیل:

زیرا در تعزیر از لحاظ عدد تخفیف داده شده است پس در ضربه تخفیف نشود زیرا در غیر این صورت ممکن است مقصود از تعزیر حاصل نشود و مقصود همان انزجار (تنفر) از فعل خویش است. (العنایه ج ۵ ص ۳۵۱)

و از آنجاکه حد زنا با قرآن ثابت شده است و حد شرب خمر با اقوال صحابه رضی الله عنهم، پس در شدت به ترتیب باشند و ثبوت حد شرب یقینی است و ثبوت قذف ظنی پس حد شرب بالاتر از قذف واقع می‌شود. (الهدایه ج ۲ ص ۳۶۱)

مسئله ۵۱ ◀ تعزیر واجب می‌شود: ۱- به خاطر نسبت دادن زنا به برده یا کافر. ۲- همچنین با فاسق گفتن به مسلمان واجب می‌شود مثلاً بگوید: ای فاسق. ۳- یا به مسلمان بگوید «ای کافر» و یا «ای دزد» و یا «ای مخنث (مردی که خود را شبیه زنان می‌کند)» و یا نسبت‌هایی به مانند این دهد.



دلیل:

زیرا جنایت وی در حق برده و کافر جنایتی است که موجب حد است ولی از آنجا که صفت احسان ندارند حد واجب نمی‌شود پس تعزیر باید واجب شود و گفتن کلمات رکیک به مسلمان باعث آزار وی شده است پس باید تعزیر شود ولی حد قیاسی نیست پس حد واجب نمی‌شود. (الهدایه ج ۲ ص ۳۶۰)

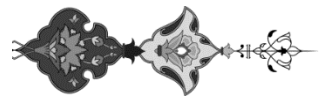
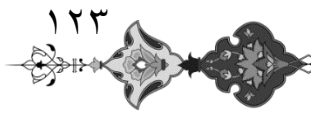
مسئله ۵۲ ◀ با گفتن «ای الاغ» تعزیر کرده نشود و گفته شده است اگر این سخن را به عالم دین یا علوی (خوجه) گفته شود تعزیر واجب می‌شود.

دلیل:

زیرا با گفتن این کلمه بر شخص مقابل عیب و زشتی وارد نمی‌شود زیرا دروغ بودنش آشکار است و گفته شده است در این زمان تعزیر کرده شود زیرا در این زمان تلفظ این کلمه را عیب و زشت می‌دانند و نیز گفته شده است اگر فحش شونده آبرومند باشد مانند فقها و علویان (خوجه) تعزیر شود زیرا با این کار ایشان را ناراحت می‌کنند و اگر عوام الناس باشد تعزیر نشود و این قول بهتر است. (الهدایه ج ۲ ص ۳۶۰)

مسئله ۵۳ ◀ اگر کسی در حال اجرای حد بر وی یا در حال اجرای تعزیر بر وی فوت شود خونس هدر است یعنی دیه یا قصاصی ندارد.

دلیل:



زیرا قاضی مأمور اجرای حکم شرع است و کسی که مأمور باشد مقید به سلامت شخص مقابل نیست.

(الهدایه ج ۲ ص ۳۶۱)

مسئله ۵۴ ◀ اگر مردی زن خود را تعزیر کند و در این حین زن بمیرد خونس هدر نیست و مرد ضامن است.
دلیل:

زیرا امام (قاضی) برای منفعت عموم تعزیر می کند ولی زوج برای منفعت خودش پس خودش نیز مسئول انجام کار خودش می باشد و تبعاتش نیز بر خودش برمی گردد. (المبسوط للسرخسی ج ۹ ص ۵۶ و ۶۶)

کِتَابُ السَّرِقَةِ

کتاب در بیان احکام دزدی

مسئله ۱ ◀ تعریف دزدی: اگر شخص مکلف اموال کسی دیگر را به طریق پنهانی بگیرد و ارزش این مال ده درهم یا بیشتر باشد و مال مملوک کسی باشد و محافظت شده توسط فرد یا مکان باشد و شبهه‌ای در به ناحق گرفتن نداشته باشد حکم دزدی ثابت می‌شود. دلیل:

در لغت معنای سرقت به طریق پنهانی گرفتن را گویند و در قرآن کریم نیز آمده است: **إِلَّا مَنْ اسْتَرْقَ السَّمْعَ**

مگر کسی که دزدانه گوش فرا دهد که در این صورت، شهابی روشن در پی او خواهد افتاد (الحجر ۱۸). در این آیه به شیاطینی که به طور پنهانی گوش می‌ایستند را با عبارت استراق سمع آورده است پس به طریق پنهانی گرفتن در دزدی شرط است و اگر به طریق آشکارا گرفته شود اسمش را غارت و یا غصب یا نامی دیگر خواهد بود و سرقت گفته نمی‌شود. (بدائع الصنائع ج ۷ ص ۶۵)

مسئله ۲ ◀ اگر کسی یک بار به دزدی اقرار کند و قاضی سؤال‌هایی را که از شهود می‌پرسد از مقرر (اقرار کننده) نیز بپرسد، اگر او بیان نمود، پس حد سرقت بر وی اجرا می‌شود.



مسئله ۳ ◀ اگر دو مرد بر دزدی کسی شهادت دهند، قاضی از آنها سؤال کند: دزدی چیست؟ چگونه بوده است؟ چه وقت بوده است؟ کجا بوده است؟ چه مقدار بوده است؟ و از چه کسی دزدیده است؟

مسئله ۴ ◀ اگر شهود همه‌ی سؤالات را بیان کنند، دست دزد بریده می‌شود.

دلیل:

قرآن کریم: دستان مرد و زن دزد را به کیفر کاری که کرده‌اند ببرید که عقوبتی الهی است و خداوند پیروزمند فرزانه است. (مائده ۳۸)

و دلیل اینکه این سؤالات پرسیده می‌شود برای این است که زیرا گوش ایستادن پنهانی را نیز سرقت گویند پس باید بیان کنند که سرقتی است که حکمش بریدن دست است و همچنین اگر دزدی در زمان قدیم بوده باشد دست بریده نشود و همچنین اگر در دارالحرب دزدی کرده باشد بریده نشود و همچنین اموال محرز و غیر محرز دارد (محافظت شده و غیر محافظت شده است) و همچنین مقدار دزدیده شده به اندازه نصاب دست بریدن است و یا کمتر، پس باید این سؤالات را بیان کنند تا حکم سرقت ثابت شود. (المبسوط للسرخی ج ۹ ص ۱۴۲)

و اینکه از چه کسی دزدیده است تا معلوم شود از ذی رحم محرمش است یا که خیر؟ (شرح الوقایه ج ۶ ص ۱۲)



مسئله ۵ ◀ اگر گروهی دزدی کنند و ارزش مال دزدی به هر کدام به نصاب قطع دست برسد، دست همه‌ی اعضای گروه بریده شود، هرچند مال را بعضی از آن‌ها گرفته باشند.

دلیل:

زیرا معتبر در قطع دست، دزدیدن به مقدار نصاب در حق هر کدام است و اگر به هر کدام قدر نصاب برسد بریده شود. (الهدایه ج ۲ ص ۳۶۳)

مسئله ۶ ◀ نصاب قطع دست ده درهم است.

دلیل:

رسول الله ﷺ: دست سارق در کمتر از قیمت سپر بریده نشود و قیمت سپر در زمان رسول الله ﷺ یک دینار یا ده درهم بوده است. (البنایه ج ۷ ص ۶ - السنن الصغیر للبيهقي ج ۳ ص ۳۰۸)

مسئله ۷ ◀ با دزدیدن شیئی بی ارزش که در دیار ما به طور مباح (بدون صاحب) پیدا می شود، دست بریده نشود؛ مانند گرفتن چوب و علف و ماهی و صید.

دلیل:

حضرت عایشه رضی الله عنها: در زمان رسول الله ﷺ به خاطر اشیاء حقیر و بی ارزش دست بریده نمی شد. (نصب الرايه ج ۳ ص ۳۶۰ - الاختیار لتعلیل المختار ج ۴ ص ۱۰۳)

مسئله ۸ ◀ همچنین با دزدیدن شیئی که زود فاسد می شود نیز دست بریده نشود مانند شیر و گوشت و میوه تازه و خرماي سر درخت و میوه سر درخت و خربزه و زراعت برداشت نشده.



دلیل:

رسول الله ﷺ: در دزدیدن میوه و نخل قطع دست نیست و اگر در ظرف مخصوص خود قرار گرفتند در آن بریدن دست است. (البنایه ج ۷ ص ۱۸)

و میوه سر درخت و زراعت سر ساقه به خاطر قرار نگرفتن در ظرف است که بریدن دست در آن اجرا نمی‌شود. (الهدایه ج ۲ ص ۳۶۴)

مسئله ۹ ◀ همچنین با دزدیدن مشروبات که جهت لهو و بازی مصرف می‌شود نیز دست بریده نشود.

دلیل:

زیرا دزد این اشیاء، عمل خود را بر هدف دور ریختن این شراب تأویل خواهد نمود و دیگر اینکه بعضی از مشروبات مانند خمر جزو مال متقوم (ارزش دار در شرع) نیست و بعض دیگر در مالیت آن اختلاف وجود دارد پس شبهه ثابت است و با شبهه دست بریده نشود. (فتح القدير ج ۵ ص ۳۶۸)

مسئله ۱۰ ◀ همچنین با دزدیدن آلات موسیقی و بازی نیز دست بریده نشود.

دلیل:

زیرا جزو اموال متقوم نیستند و دیگر اینکه هر کس آن را تلف کند ضامن نمی‌شود و انجام دهنده‌ی نهی از منکر است. (فتح القدير ج ۵ ص ۳۶۸)

مسئله ۱۱ ◀ همچنین با دزدیدن صلیب طلائی نیز دست بریده نشود.



دلیل:

زیرا گرفتن آن به این تأویل می‌شود که برای نهی از منکر انجام داده است. (الهدایه ج ۲ ص ۳۶۴)

مسئله ۱۲ ◀ همچنین با دزدیدن درب مسجد و قرآن هرچند با طلا تزئین شده باشد دست بریده نمی‌شود.

دلیل:

زیرا کسی که قرآن می‌گیرد عملش را برای خواندن و نگاه کردن تأویل خواهد کرد و اصل قرآن برای خواندن و متن آن می‌باشد و ورق و وسایل تزئینی آن تابع آن هستند. (الهدایه ج ۲ ص ۳۶۴)
و در مسجد از آنجاکه از آن محافظت نمی‌شود در آن دست بریده نشود. (الهدایه ج ۲ ص ۳۶۴)

مسئله ۱۳ ◀ و در دزدیدن کودک آزاد هرچند با اشیاء قیمتی مزین شده باشد نیز دست بریده نشود.

دلیل:

زیرا کودک آزاد جزو اموال نیست و اشیاء قیمتی همراه وی تابع وی است. (الهدایه ج ۲ ص ۳۶۴)

یعنی حکم دزدی ندارد بلکه حکم آدم‌ربایی حکمی دیگر است.

مسئله ۱۴ ◀ با دزدیدن برده نیز بریده نشود مگر اینکه کودک باشد.

دلیل:

زیرا انسان است و از این لحاظ جزو اموال نیست. (الهدایه ج ۲ ص ۳۶۵)

مسئله ۱۵ ◀ با دزدیدن دفتر نیز بریده نشود مگر اینکه دفتر حساب باشد.



دلیل:

زیرا مقصود از دزدیدن این اشیاء نوشته‌های داخل این دفاتر می‌باشد و مکتوبات جزو اموال نیستند ولی در دفتر حساب (حسابداران) مقصود خود دفتر می‌باشد و آن جزو اموال است. (الجوهرة النيرة ج ۲ ص ۱۶۶)

مسئله ۱۶ ◀ در دزدیدن سگ و یوزپلنگ نیز دست بریده نشود.

دلیل:

زیرا در مالیت این اشیاء اختلاف وجود دارد؛ زیرا فروش آن نزد امام شافعی رحمته الله علیه جایز نیست. (الجوهرة النيرة ج ۲ ص ۱۶۶)

مسئله ۱۷ ◀ با خیانت کردن و غارت کردن و نبش قبر نیز دست بریده نشود.

دلیل:

رسول الله صلی الله علیه و آله بر خیانت کننده و غارت کننده بریدن دست نیست. (اللباب فی الجمع بین السنه و الكتاب ج ۲ ص ۷۵۱ - سنن الترمذی ج ۴ ص ۵۲)

مسئله ۱۸ ◀ دزدیدن مال عمومی و مالی که در آن شراکت دارد و یا با دزدیدن مثل حق خودش که نقد است یا که مهلت دارد، هرچند بیش از حقش بردارد، دست بریده نشود.

دلیل:

در زمان حکومت مروان، نباشی (کفن دزدی) را گرفتند و صحابه‌ی بسیاری نیز در آن وقت بودند و اجماعاً حکم کردند که بر نباش قطع



دست نیست. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۴ ص ۱۰۸ - نصب الرايه ج ۳ ص ۳۶۷)

مسئله ۱۹ ◀ اگر دست دزدی را به خاطر شیئی بریده باشند و باز آن شیء را دوباره بدزد درحالی که تغییری نکرده باشد، بار دوم بریده نشود. دلیل:

زیرا با بریده شدن دست عصمت این شیء در حق سارق از بین رفت زیرا اگر این شیء هلاک شده بود با بریدن دست دزدش دیگر دزد ضامن آن شیء نبود و وقتی به صاحبش برگشت داده شد باز شبهه‌ی عدم عصمت باقی است زیرا اثر بریدن در حق وی ثابت است. (فتح القدیر ج ۵ ص ۳۷۹ و ۳۷۸)

مسئله ۲۰ ◀ با دزدیدن اموال ذی رحم خود از خانه‌ی وی، حکم بریدن ثابت نمی‌شود.

ذی رحم محرم: اشخاصی که نسبت آنان بدون واسطه به یک اصل برسد همانند دو برادر و یا یکی از آنان با واسطه و دیگری بدون واسطه، نسبشان به یک اصل برسد همانند برادرزاده و عمو. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۴ ص ۲۱ فصل من ملک ذا رحم محرم منه عتق علیه) مانند برادر و خواهر و دایی و عمو. (البنایه ج ۷ ص ۳۴) دلیل:

زیرا بین این اشخاص مراوده و آمدوشد و صله‌ی رحم وجود دارد و بر خانه‌های یکدیگر داخل می‌شوند پس محافظت (حرز) کامل نیست. (فتح القدیر ج ۵ ص ۳۸۱)



مسئله ۲۱ ◀ همچنین با دزدیدن اموالی از همسر خود نیز حکم به بریدن دست نمی‌شود.

دلیل:

زیرا در عادت بر یکدیگر اجازه‌ی ورود داده می‌شود و در بین آنان انبساط و گشاده‌رویی برقرار است پس محافظت کامل نیست. (العنایه ج ۵ ص ۳۸۲ و ۳۸۳)

مسئله ۲۲ ◀ همچنین با دزدیدن از میزبان خود و یا از مال غنیمت و حمام عمومی و از خانه‌ای که با اجازه وارد شده باشد نیز دست بریده نشود.

دلیل:

زیرا بر خانه میزبان با اجازه وارد شده است پس در حق وی محافظت شده محسوب نمی‌شود و عمل وی خیانت است. (البحر الرائق ج ۵ ص ۶۴)

زیرا شخصی از مال غنیمت دزدی کرده بود و نزد حضرت علی رضی الله عنه آوردند و دست وی را نبریدند و گفتند در غنیمت برای وی نیز سهمی ثابت است پس دزدی به تمام معنا نمی‌شود. (العنایه ج ۵ ص ۳۸۳ و نصب الرایه ج ۳ ص ۳۶۸)

از ابی درداء رضی الله عنه (صحابی) در مورد دزد حمام پرسیدند و ایشان حکم به عدم قطع کردند. (السنن الکبری للبیهقی ج ۸ ص ۴۵۸ - البنایه ج ۷ ص ۱۶)



مسئله ۲۳ ◀ اگر در حال دزدی باشد ولی مال را از خانه خارج نکرده باشد نیز بریده نشود.

دلیل:

زیرا کل خانه مکان محافظت محسوب می شود پس مادامی که از خانه خارج نکرده باشد دزدی کامل نشده است. (البحر الرائق ج ۵ ص ۶۴)

مسئله ۲۴ ◀ همچنین اگر به کسی که بیرون است بدهد نیز بریده نشود. دلیل:

زیرا از اولی خارج کردن از مکان محافظت شده صورت نگرفته است و از دومی هتک حفاظ صورت نگرفته است. (الهدایه ج ۲ ص ۳۶۸)

مسئله ۲۵ ◀ اگر بدون داخل شدن به خانه و با وارد کردن دست چیزی را بگیرد دست بریده نشود.

دلیل:

از حضرت علی رضی الله عنه: اگر دزد ظرافت داشته باشد دستش بریده نشود و گفتند: یعنی چه؟ گفت دستش را داخل دار (خانه) می کند ولی خودش

وارد نمی شود. (بدائع الصنائع ج ۷ ص ۶۶) و در کتب حدیث از عبیده رضی الله عنه

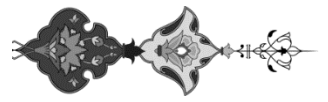
روایت کرده اند و توضیحی در معنی ظرافت نیامده است (المسند

للشاشی ج ۲ ص ۹۸) و در بعضی دیگر از حضرت عمر رضی الله عنه روایت

کرده اند و بعد توضیح داده اند (از خودشان اضافه کرده اند) که معنی

ظرافت یعنی توجیه بلد باشد و بلیغ باشد. (کشف المشکل من حدیث

الصحيحین ج ۱ ص ۳۸۱)



مسئله ۲۶ ◀ اگر کیفی از آستین بیرون آمده باشد و کسی آن را بدزدد دست بریده نشود.

در قدیم جیب در آستین بوده است.
دلیل:

زیرا در این صورت بدون زیر پا گذاشتن حرز (محافظ) این کار را از بیرون انجام داده است. (الهدایه ج ۲ ص ۳۶۹)

مسئله ۲۷ ◀ اگر از قطار (کاروان شتر) یکی از آن‌ها را بدزدد نیز بریده نشود.

مسئله ۲۸ ◀ و یا از آن کاروان باری را بدزدد نیز بریده نشود.
دلیل:

زیرا محافظت و حرز کامل نیست. (الهدایه ج ۲ ص ۳۶۹)

مسئله ۲۹ ◀ ولی اگر صاحبش در حال محافظت باشد یا بر آن خوابیده باشد، بریده شود.

دلیل:

زیرا نشستن بر بار و خوابیدن بر آن در عادت محافظت محسوب می‌شود پس وی چیزی را که تحت محافظت کامل بوده است دزدیده است. (الهدایه ج ۲ ص ۳۶۹)

مسئله ۳۰ ◀ اگر چادر بار را بریده و از آن چیزی بردارد دستش بریده شود.
دلیل:

زیرا چادر برای حفظ بار است پس اموال محافظت شده را دزدیده است.
(المبسوط للسرخی ج ۹ ص ۱۵۶)



مسئله ۳۱ ◀ اگر دستش را داخل صندوق کند و چیزی بردارد نیز دستش بریده شود.

مسئله ۳۲ ◀ همچنین اگر دستش را داخل جیب کرده و چیزی بردارد نیز بریده شود.
دلیل:

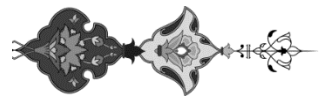
زیرا صندوق برای حفظ اشیاء درون آن است و جیب نیز همراه صاحبش محافظ محسوب می‌شود. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۴ ص ۱۰۶)

مسئله ۳۳ ◀ اگر مکانی که دارای چندین اتاق و حال باشد و چیزی را از اتاق خارج و به سالن (حال) بیاورد نیز بریده شود.
مانند اتاق‌ها و سالن هتل.
دلیل:

زیرا در این نوع بناها از سالن به‌مانند کوچه استفاده می‌شود پس مانند این است که به کوچه آورده باشد. (النهر الفائق ج ۳ ص ۱۸۴) یعنی از سالن برای آمدوشد استفاده می‌شود.

مسئله ۳۴ ◀ همچنین اگر صاحب اتاقی از اتاقی دیگر چیزی بردارد نیز بریده شود.
دلیل:

زیرا هر اتاق به اعتبار صاحبانش محافظ جداگانه‌ای محسوب می‌شوند.
(الهدایه ج ۲ ص ۳۶۸)



مسئله ۳۵ ◀ اگر چیزی را گرفته و به بیرون اندازد و بعد بگیرد نیز دستش بریده شود.

دلیل:

زیرا بیرون انداختن و بعد برداشتن از عادات دزدان می باشد. (الهدایه ج ۲ ص ۳۶۸)

مسئله ۳۶ ◀ همچنین اگر بر الاغی (یا مانند آن) سوار کند و آن را براند نیز بریده شود.

دلیل:

زیرا رانده شدن الاغ عمل وی بوده است. (تبیین الحقائق ج ۳ ص ۲۲۳)

مسئله ۳۷ ◀ طریقه بریدن دست سارق:

بار اول دست راست را از مچ دست بریده شود و با روغن داغ کرده شود تا خونریزی بند آید و اگر دزدی را تکرار کند پای چپش را بریده شود و اگر بار سوم تکرار کند عضوی بریده نشود بلکه به زندان انداخته شود تا وقتی که توبه کند.

دلیل:

قرآن کریم: دستان مرد و زن دزد را به کیفر کاری که کرده اند ببرید که عقوبتی الهی است و خداوند پیروزمند فرزانه است. (سوره مائده ۳۸)

صفوان بن امیه رضی الله عنه در مسجد خوابیده بود و جامه اش زیر سرش بود و شخصی آمد و آن را گرفت و صفوان رضی الله عنه بیدار شد و وی را دستگیر کرده پیش رسول الله صلی الله علیه و آله برد و شخص به دزدی اقرار کرد و حضرت



رسول الله ﷺ فرمودند: ببرید دستش را قطع کنید و صفوان رضی الله عنه گفت: یا رسول الله ﷺ آیا به خاطر جامه‌ی من دست یک عرب قطع کرده شود؟ رسول الله ﷺ فرمودند: اگر این را قبل از آوردن وی پیش من می‌گفتی و فرمودند: قبل از آوردن پیش والی شفاعت کنید پس وقتی پیش والی بیاید و بعد ببخشد، الله جل جلاله از وی نمی‌بخشد بعد امر کردند تا از مفصل دست ببرند. (نصب الرايه ج ۳ ص ۳۷۰ - البنايه ج ۷ ص ۵۰)

و رسول الله ﷺ: ببریدش و ببرید و دستش را داغ زنید و بیاوریدش و صحابه رضی الله عنهم چنین کردند و آوردند و ایشان رضی الله عنهم فرمودند: توبه کن؛ و شخص گفت توبه کردم و رسول الله ﷺ فرمودند: یا الله توبه‌اش را قبول فرما. (السنن الصغير للبيهقي ج ۳ ص ۳۱۳ - الهدايه ج ۲ ص ۳۶۹)

و در قرائت ابن مسعود رضی الله عنه «فاقطعوا ايمانهما» آمده است یعنی دست راستشان را ببرید. (الهدايه ج ۲ ص ۳۶۹)

رسول الله ﷺ: اگر دوباره دزدی کرد پایش را قطع کنید و اگر بار سوم تکرار کرد دستش را ببرید و اگر بار چهارم تکرار کرد پایش را ببرید. (المطالب العاليه ج ۵ ص ۴۶۶ - تبیین الحقائق ج ۳ ص ۲۲۵)

و در راویان این حدیث مشکل وجود دارد. (تبیین الحقائق ج ۳ ص ۲۲۵)

و حضرت علی رضی الله عنه فرمودند: از خدا خجالت می‌کشم اگر برایش دستی نگذارم تا با آن غذا تناول کند و استنجا کند و پایی نگذارم که با آن برای حاجت خود برود و این گفته‌ی ایشان رضی الله عنه در حضور صحابه رضی الله عنهم بوده است و همه قبول کردند و این شد که اجماع بر بریدن



یکدست و یک پا صورت گرفت. (الهدایه ج ۲ ص ۳۷۰ - مسند ابی حنیفه ج ۱ ص ۱۶۰)

مسئله ۳۸ ◀ برای اجرای دست بردن شرط است که مالک یا کسی که نگهداری مال بر وی است شکایت کند. مثلاً امانت دار. دلیل:

زیرا برای ظهور وجود سرقت دعوا شرط است. (الهدایه ج ۲ ص ۳۷۰)

مسئله ۳۹ ◀ اگر به خاطر مالی دست کسی بریده شود، اگر آن مال موجود بود به صاحبش بدهد و اگر موجود نبود ضامن نیست. دلیل:

زیرا الله تعالی، بردن دست را، کل مکافات عمل وی، قرار داده است پس اگر بر بردن ضمان را اضافه شود، مانند این است که بدون دلیل، حکم قرآن را منسوخ کرده ایم. (المبسوط للسرخی ج ۹ ص ۱۵۷)

مسئله ۴۰ ◀ اگر شخص دارای عصمت از سوی دولتی اسلامی بر معصومی دیگر قطع طریق (راهزنی) کند و قبل از گرفتن مال یا کشتن کسی دستگیر شود، وی را تا وقتی که توبه کند زندانی کرده شود و اگر مالی گرفته باشد و سهم هر یک از راهزنان به نصاب سرقت برسد، دست و پایشان را برعکس یکدیگر بریده شود (مثلاً دست راست و پای چپش) و اگر بدون گرفتن مال کسی را کشته باشد، وی را به خاطر اجرای حد راهزنی، به دار آویخته شود.



مسئله ۴۱ ◀ اگر همراه گرفتن مال مرتکب قتل شده باشد، در این صورت وی را به دار آویخته شود و یا کشته شود و یا دست و پایش را بریده شود و بعد کشته شود و یا به دار آویخته شود.

دلیل:

قرآن کریم: همانا جزای کسانی که با [دوستان] خداوند و پیامبر او به محاربه برمی خیزند و در زمین به فتنه و فساد می کوشند، این است که کشته شوند یا بر دار شوند یا دست ها و پاهایشان در خلاف جهت یکدیگر بریده شود، یا از سرزمین خویش تبعید شوند، این خواری و زاری دنیویشان است و در آخرت هم عذاب بزرگی [در پیش] خواهند داشت. (المائدة ۳۳)

و منظور از این چهار نوع جزا (والله اعلم) برای چهار نوع راهزنی است یعنی: ۱ - دستگیر شدن قبل از گرفتن اموال و قتل. ۲ - گرفتن اموال بدون قتل. ۳ - قتل بدون گرفتن اموال. ۴ - قتل همراه با گرفتن اموال. (العنایه ج ۵ ص ۴۲۳)



کِتَابُ الْجِهَادِ

کتاب در بیان احکام جنگ در راه خدا.

مسئله ۱ ◀ حکم جهاد: اگر کفار، به دیار مسلمانان حمله کنند، بر هر شخصی، فرض عین است که به جهاد برود؛ یعنی بر هر شخصی فرض است و زن و برده، برای جهاد، به اجازه‌ی همسر و ارباب، نیازی ندارند.

دلیل:

قرآن کریم: و با مشرکان همگی کارزار کنید، همچنان که آنان هم با شما همگی کارزار می‌کنند و بدانید که خداوند با پرهیزگاران است. (سوره توبه ۳۶)

زیرا مقصود که همان دفاع باشد، بدون همت همه‌ی مسلمانان حاصل نشود و حق زوج و ارباب در حق فرض عین تأثیر و اختیار و حقی ندارند، همانند نماز و روزه‌ی فرض که به اجازه‌ی زوج احتیاج ندارد بلکه باید انجام دهد. (تبیین الحقائق ج ۱ ص ۲۸۲)

و بر همه‌ی مسلمانان در صورتی فرض می‌گردد که ناحیه‌ای که حمله واقع شده است، قدرت دفاع از خود و مملکت اسلامی را نداشته باشند و الا بر اهل همان ناحیه فرض می‌گردد. (تبیین الحقائق ج ۱ ص ۲۸۲)

مسئله ۲ ◀ اگر دولت اسلامی ابتداءً به کفار حمله کند فرض کفایه است؛ یعنی اگر بعضی از مردم به این جهاد بروند، از عهده‌ی بقیه‌ی



مسلمانان ساقط است ولی اگر هیچ کس به این جهاد نرود، همه ی مسلمانان گناهکار می شوند.

دلیل:

قرآن کریم: و با مشرکان همگی کارزار کنید، همچنان که آنان هم با شما همگی کارزار می کنند و بدانید که خداوند با پرهیزگاران است. (سوره توبه ۳۶)

قرآن کریم: جهادگريزان مؤمن، به جز آسیب مندان، با جهادگران به مال و جان در راه خدا برابر نیستند، خداوند جهادگران به مال و جان را بر جهادگريزان به مرتبتی برتری داده است و همگان را خداوند وعده پاداش نیک [بهشت] داده است و خداوند جهادگران را بر جهادگريزان به پاداشی عظیم برتری داده است. (سوره النساء ۹۵)

اگر جهاد در مواقع عدم ضرورت فرض کفایی نمی بود پس بر متخلفین تهدید وارد می شد درحالی که در این آیه فقط فضل جهادگران بر غیر مجاهدین را بیان می کند و البته برای متخلفین نیز وعده ی حسن می دهد. (العنایه ج ۵ ص ۴۴۰)

و صحابه رضی الله عنہم بعضی از آن ها به جهاد می رفتند و بعضی دیگر نمی رفتند و اگر فرض عین می بود کسی از آن ها در خانه نمی ماندند و این جهاد مانند نماز جنازه و دفن میّت است که اگر بعضی از مسلمانان انجام دهند از بقیه نیز ساقط می شود ولی اگر هیچ کس انجام ندهد همه گناهکار می شوند. (منحۃ السلوک فی شرح تحفۃ الملوک ج ۱ ص ۳۳۷)



مسئله ۳ ◀ بر کودک و برده و زن و نابینا و کسی که نمی‌تواند راه برود و دست بریده، جهاد فرض نیست.

دلیل:

قرآن کریم: [البته] بر نابینا ایرادی نیست و بر لنگ ایرادی نیست و بر بیمار هم ایرادی نیست و هر کس از خداوند و پیامبرش اطاعت کند، به بوستان‌هایی که جویباران از فرودست آن جاری است، درآوردشان و هر کس روی برتابد، به عذابی دردناک عذابش کند. (سوره فتح ۱۷)

وقتی گروهی از جهاد تخلف کردند، آیه‌هایی در تهدید آنان به عذاب آخرت نازل شد و مردم ناتوان از قبیل شل و نابینا در حرج و سختی افتادند و خواستند باوجوداین عجز خود روانه‌ی جهاد شوند، در این حال بود که این آیه نازل شد. (تبیین الحقائق ج ۳ ص ۲۴۱)

مسئله ۴ ◀ امام مسلمانان مردم کافر را که قصد جنگ با آنان را دارد اول دعوت به ایمان آوردن می‌کند و اگر قبول نکردند پس به قبول پرداخت جزیه دعوت نماید و اگر قبول نمودند در این صورت مانند مسلمان هر حکمی که برای آنان ثابت است برای ذمی نیز ثابت می‌شود و همچنین هر حکمی که برعلیه مسلمان باشد بر این جزیه پرداخت‌کنندگان نیز ثابت است.

مسئله ۵ ◀ اگر از پرداخت جزیه ابا‌ء کنند با هر وسیله‌ای که باعث هلاک آنان می‌شود جنگ کند و درخت و زراعتشان را تباه کند ولی خیانت و عهدشکنی نکند و خیانت در مال غنیمت نیز نباشد و یا مثلث کرده نشود. (مثلث بریدن اعضای بدن و تکه‌تکه کردن).



دلیل:

رسول الله ﷺ: تا وقتی آنان را به اسلام دعوت نکرده‌ای کارزار نکن.
(مسند احمد ج ۳۹ ص ۵۲۹ - تبیین الحقائق ج ۳ ص ۲۴۳)

رسول الله ﷺ: اگر از اسلام سر باز زدند و جزیه دادند از آنان قبول کن.
(الاموال لزنجویه ج ۱ ص ۱۱۹ - البنایه ج ۷ ص ۱۰۱)

رسول الله ﷺ: اگر از جزیه نیز امتناع کردند پس با استعانت از الله جل جلاله
با آنان کارزار کن. (سنن ابن ماجه ج ۴ ص ۱۱۹ - الهدایه ج ۲ ص ۳۷۹)

قرآن کریم: و در برابر آنان هر نیرویی که می‌توانید، از جمله نگاهداری
اسبان فراهم آورید تا به آن وسیله دشمن خدا و دشمن خود را
بترسانید، همچنین دیگرانی را هم غیر از آنان که شما ایشان را
نمی‌شناسید و خداوند می‌شناسدشان و آنچه در راه خدا اتفاق کنید،
پاداشش به شما برمی‌گردد و بر شما ستم نمی‌رود. (سوره الانفال ۶۰)
رسول الله ﷺ: اگر بین قومی، عهد و پیمان، بسته باشید، آن را نشکنید
تا موعدهش به سر رسد و یا اینکه شکسته شدن صلح را اعلام کنید.
(سنن الترمذی ج ۴ ص ۱۴۳ - فتح باب العنایه ج ۶ ص ۷۸)

از سمره بن جندب، رسول الله ﷺ ما را بر صدقه امر می‌کردند و از
مثلت نهی می‌کردند. (سنن ابی داود ج ۴ ص ۳۰۱ - المبسوط لامام
محمد الشیبانی ج ۴ ص ۵۰۲)

رسول الله ﷺ: کارزار کنید ولی خیانت نکنید و از مال غنیمت دزدی
نکنید و مثلث نکنید و کودک را نکشید. (البنایه ج ۷ ص ۱۰۹ - سنن
ابی داود ج ۴ ص ۲۵۶)



مسئله ۶ ◀ کافر عاجز از جنگ را کشته نشود مگر اینکه این شخص ملکه‌ی آنان باشد و یا صاحب‌رأی در جنگ باشد و یا صاحب مالی باشد که به‌وسیله‌ی آن کفار را بر جنگ تشویق می‌کند که در این صورت آنان را کشته شود.

دلیل:

رسول الله ﷺ: از قتل زنان و کودکان نهی فرمودند. (مسند احمد ج ۴ ص ۳۷۸ - شرح معانی الآثار ج ۳ ص ۲۲۰)

اگر در جنگ برای کفار نفعی می‌رسانند پس کشته شوند زیرا اعمال آنان در معنای جنگ است. (بدائع الصنائع ج ۷ ص ۱۰۱)

در جنگ حنین شخصی به نام درید بن صمه را کشتند درحالی که صد و پنجاه سال عمر داشت و کفار وی را برای این آورده بودند تا از رأی وی استفاده کنند. (المبسوط للسرخسی ج ۱۰ ص ۲۹ - السنن الصغير للبيهقي ج ۳ ص ۳۸۷)

مسئله ۷ ◀ اگر پدر مجاهد کافر بوده و در صف کفار باشد، ابتداءً پدرش را نکشد.

دلیل:

قرآن کریم: و اگر تو را وادارند چیزی را که بدان علم نداری شریک من گردانی، از آنان فرمان مبر و با آنان در دنیا به نیکی هم نشینی کن و به راه کسی برو که به سوی من بازگشته است، سپس بازگشت شما به سوی من است، آنگاه از [حقیقت و نتیجه] کار و کردارتان آگاهتان می‌سازم. (سوره لقمان آیه ۱۵)



و اگر ناگزیر باشد پسر حق دفاع از خود را دارد. (فتح باب العنايه ج ۶ ص ۸۱)

مسئله ۸ ◀ قرآن و زن به جنگ برده نشود مگر اینکه در لشکری باشد که از در امان بودن آنها اطمینان داشته باشند.
دلیل:

رسول الله ﷺ: در مسافرت به دیار دشمن قرآن را همراه خود نبرید؛ زیرا می ترسم دست دشمن بیفتد. (شرح مشکل الاثار ج ۵ ص ۱۶۴ - المبسوط للسرخسی ج ۱۰ ص ۲۹) و نهی به خاطر ترس از بی حرمتی به قرآن می باشد و اگر شوکت مسلمانان بسیار باشد در این صورت برای تبرک و خواندن اشکالی ندارد. (المبسوط للسرخسی ج ۱۰ ص ۲۹)
زیرا در بردن زنان نیز ترس ضایع شدن آنان می رود. (الهدایه ج ۲ ص ۳۸۰)

مسئله ۹ ◀ اگر صلح به صلاح مسلمانان باشد صلح کرده شود.
دلیل:

قرآن کریم: و اگر جانب آشتی را گرفتند تو نیز جانب آن را بگیر و بر خداوند توکل کن که او شنوای داناست. (الانفال ۱۶).
رسول الله ﷺ با اهل مکه به مدت ده سال صلح کردند. (تبیین الحقائق ج ۳ ص ۲۴۵ - مسند ابی داود الطیالسی ج ۲ ص ۸۷)
مسئله ۱۰ ◀ صلح در مقابل گرفتن مال در زمان نیاز به آن نیز جایز است.
دلیل:



رسول الله ﷺ در مقابل گرفتن دو هزار حله با اهل نجران صلح کردند که نصف آن را در ماه صفر و نصف دیگر آن را در ماه رجب پرداخت کنند و همچنین عاریت دادن سی زره و سی اسب و سی شتر و سی قبضه از هر نوع سلاح و مسلمانان بر عودت دادن آنها ضامن هستند. (سنن ابی داود ج ۴ ص ۶۴۸ - منحه السلوک فی شرح تحفه الملوک ج ۱ ص ۳۴۹)

حله: لباس و جامه‌ی نو.

مسئله ۱۱ ◀ شکستن پیمان صلح اگر به نفع مسلمانان باشد نیز جایز است. (با اعلام به دشمن).
دلیل:

رسول الله ﷺ صلح بین ایشان و اهل مکه را وقتی دیدند مشرکین عهدشکنی می‌کنند قبل از موعد صلح شکستند و وقتی حضرت ابوبکر رضی الله عنه گفتند: یا رسول الله ﷺ هنوز مدت صلح به پایان نرسیده است؛ ایشان جواب دادند: مگر ندیدی آنان چه کرده‌اند؟. (السنن الصغیر للبيهقي ج ۴ ص ۱۷ - مجمع الانهر ج ۱ ص ۶۳۸)

مسئله ۱۲ ◀ اگر دشمن خیانت کند بدون اعلام شکستن عهد جنگ کرده شود.

دلیل:

زیرا کفار خودشان عهدشکنی کرده‌اند پس لزومی به اعلام اتمام صلح نیست. (مجمع الانهر ج ۱ ص ۶۳۸)



مسئله ۱۳ ◀ صلح با مرتد بدون گرفتن مال جایز است ولی اگر گرفته شود پس داده نشود.

دلیل:

برای این از مرتدین مالی گرفته نشود زیرا گرفتن مال در حکم جزیه است و جزیه از مرتدین قبول نیست و پس ندادن برای این است که اموال مرتدین در وقت غالب شدن بر آنان برای مسلمانان، فیء، است. (النهر الفائق شرح کنز الدقائق ج ۳ ص ۲۰۸)

فیء: مال غنیمتی که بدون جنگ به دست مسلمانان رسیده باشد.

مسئله ۱۴ ◀ سلاح یا آهن یا اسب به کفار فروخته نشود و حتی فروش آن در زمان صلح نیز ممنوع است.

دلیل:

زیرا در این کار تقویت کفار بر علیه مسلمانان است. (النهر الفائق شرح کنز الدقائق ج ۳ ص ۲۰۸)

مسئله ۱۵ ◀ اگر مسلمان آزاد چه مرد و چه زن به کسی امان دهند امانشان صحیح است.

دلیل:

رسول الله ﷺ: مسلمانان خوششان برابر و یکسان است یعنی نفس در مقابل نفس فرقی ندارد، شریف و غیر شریف خوششان برابر است و امان دادن کمترین آنهاست و بر همه لازم است. (شرح الطیبی علی

مشكاه المصابيح المسمى بـ الكاشف عن حقائق السنن ج ۸ ص ۲۴۶۹ -
 الغرة المنيفة في تحقيق بعض مسائل الإمام أبي حنيفة ج ۱ ص ۱۷۰
 مسئله ۱۶ ◀ اگر دادن امان به آن‌ها به ضرر مسلمانان باشد امان شکسته
 شود و شخصی را که امان داده است تنبيه کرده شود.
 دليل:

زيرا اگر خود امام به کسی امان دهد و يا صلح کند و بعد به اين نتیجه
 برسد که شکستن صلح منفعتش بيشتر است حق دارد صلح را
 تمام شده اعلام کند و اين امان که از طرف غير ولی امر صورت گرفته
 به طريق اولی شکسته شود. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۴ ص ۱۲۳)
 مسئله ۱۷ ◀ امان دادن ذمی و اسير و تاجری که همراه کفار است درست
 نیست و اعتبار ندارد.

مسئله ۱۸ ◀ کسی که در دار حرب مسلمان شده باشد ولی مهاجرت
 نکرده باشد، امان دادن وی اعتباری ندارد.
 دليل:

زيرا ذمی متهم به خیانت است و کسانی که در دار حرب هستند کفار
 از آنان نمی‌ترسند پس اهل بیان حق نیستند و اعتبار ندارند. (الاختیار
 لتعلیل المختار ج ۴ ص ۱۲۳)

مسئله ۱۹ ◀ همچنین امان دادن کودک و برده که از معامله ممنوع
 هستند نیز جایز نیست و همین‌طور امان مجنون نیز اعتبار ندارد.
 دليل:



زیرا برده به خاطر حق صاحبش از دخالت در مسائل عقد معامله ممنوع است پس به خاطر حق عموم مسلمانان، به طریق اولی ممنوع خواهد بود و کودک برای این ممنوع است که کفار خود را از طرف کودک در ترس نمی بینند و از آنان حساب نمی برند پس امانش نیز معتبر نیست. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۴ ص ۱۲۳)

فصلُ فی المَغْنَمِ و قِسْمَتِهِ:

فصل در بیان مال غنیمت و تقسیم آن:

مسئله ۲۰ ◀ هر مکانی که به زور و جنگ تصرف کرده شده است امام بین لشکریان تقسیم کند و یا با گرفتن جزیه و خراج اهل آن مکان را بر املاکشان تثبیت کند.

دلیل:

رسول الله ﷺ خیر را بین لشکریان تقسیم کردند. (الهدایه ج ۲ ص ۳۸۴)
حضرت عمر رضی الله عنه با موافقت صحابه رضی الله عنهم اهل عراق را بر اراضی خود ابقاء کردند و بر آنان جزیه وضع کردند. (الهدایه ج ۲ ص ۳۸۴)

مسئله ۲۱ ◀ و اسیران را کشته شود و یا به بردگی گرفته شود و یا در دار اسلام به آنان اجازه داده شود تا به عنوان ذمی سکونت گزینند.

دلیل:

زیرا رسول الله ﷺ بعضی از اسیران را کشتند و دیگر اینکه ریشه کن کردن فساد است. (البنایه ج ۷ ص ۱۳۴)



و زیرا در برده گرفتن آنان دفع شرشان است و دیگر اینکه منفعت بسیاری برای مسلمانان دارد. (البنایه ج ۷ ص ۱۳۴)
حضرت عمر رضی الله عنه اهل عراق را بر املاکشان ابقاء کرد. (البنایه ج ۷ ص ۱۳۴)

مسئله ۲۲ ◀ بدون گرفتن هیچ مالی آنان را رها کرده نشود.
دلیل:

زیرا در این کار ابطال حق جهادگران بدون منفعت برای مسلمانان است. (تحفه الفقهاء ۳ ص ۳۰۲)

مسئله ۲۳ ◀ و همچنین از آنان فدیة گرفته نشود. (فدیة: گرفتن مال در مقابل استرداد آنان و یا معاوضه اسراء در مقابل آزادی اسراء کفار)
دلیل:

قرآن کریم: ... آنگاه مشرکان را هر جا که یافتید بکشید. (سوره توبه ۵)
قرآن کریم: و با آنان کارزار کنید تا آنکه فتنه شرک باقی نماند و دین، سراسر دین خدایی باشد و اگر دست بردارند خداوند به کار و کردارشان بیناست. (الانفال ۳۹)

و دفع شر کفار از آزادی مسلمانان در اولویت می باشد و آزادسازی مسلمانان با سعی و کوشش لشکریان باشد. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۴ ص ۱۲۵)

امامین رضی الله عنهم معاوضه با اسیران مسلمانان را اجازه داده اند به این دلیل که در این عمل برگرداندن مسلمان از برای کمک به مسلمانان است.
(الاختیار لتعلیل المختار ج ۴ ص ۱۲۵)



مسئله ۲۴ ◀ به اسراء اجازه‌ی برگشت به وطنشان داده نشود.

دلیل:

زیرا استرداد اسیران علیه مسلمانان است. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۴ ص ۱۲۵)

مسئله ۲۵ ◀ در مکان جنگ غنیمت تقسیم کرده نشود، مگر به صورت امانتی یعنی به امانت به افراد داده شود تا پس از برگشت به دار اسلام غنیمت تقسیم کرده شود.

دلیل:

رسول الله ﷺ از فروش غنیمت در دار الحرب نهی فرموده‌اند و تقسیم نیز در معنی فروش است. (الهدایه ج ۲ ص ۳۸۵ - حدیث در عمده القاری ج ۱۴ ص ۳۱۱ - شرح مسند ابی حنیفه ج ۱ ص ۱۸۹)
زیرا قبل از آوردن و احراز غنیمت به دار اسلام تملیک کامل نشده است. (مجمع الانهر ج ۱ ص ۶۴۲)

مسئله ۲۶ ◀ نیروی کمکی که در دار حرب به لشکر ملحق شود، در تقسیم غنائم همانند جنگجوی در میدان جنگ می‌باشند.

دلیل:

زیرا در سبب استحقاق که همان رفتن به دار الحرب و حضور در میدان جنگ می‌باشد برابر می‌باشند. (الهدایه ج ۲ ص ۳۸۵)

مسئله ۲۷ ◀ شخص بازاری که در دار حرب به لشکر ملحق شود و جنگ نکند، از غنیمت سهمی ندارد.

دلیل:



زیرا قصد وی از آمدن به میدان جنگ جهاد نبوده است پس اگر شرکت در جنگ حاصل شود سهم دارند و الا خیر. (الهدایه ج ۲ ص ۳۸۶)

مسئله ۲۸ ◀ اگر کسی از مجاهدین قبل از آورده شدن غنائم به دار اسلام در دار حرب فوت شود، از غنیمت سهمی نمی برد.
دلیل:

زیرا مالکیت با تصاحب مال غنیمت ثابت نمی شود بلکه حق مجاهد ثابت است و با آورده شدن به دار اسلام این حق موکد می شود و با تقسیم این حق تثبیت می شود. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۴ ص ۱۲۶)
مسئله ۲۹ ◀ اگر کسی از لشکریان بعد از آمدن غنائم به دار اسلام فوت شود، سهمش از غنیمت به ارث می رسد.
دلیل:

زیرا مجاهد بعد از تأکید حقیقتش از مال غنیمت فوت شده است و ملک وی به ورثه اش می رسد. (الجواهر النیره ج ۲ ص ۲۶۶)
مسئله ۳۰ ◀ غذا و علف و روغن و هیزم و سلاحی که به آن نیاز باشد قبل از تقسیم غنیمت بر لشکریان حلال است.
دلیل:

از ابن عمر رضی الله عنهما: ما در جنگ به عسل و انگور دست می یافتیم و می خوردیم. (سنن سعید بن منصور ج ۲ ص ۳۱۷ - تبیین الحقائق ج ۳ ص ۲۵۲)



مسئله ۳۱ ◀ اگر کسی در دار حرب مسلمان شود، با اسلام آوردنش خودش و کودکانش و اموالی که همراه خودش است معصوم است یعنی به وی تعرض نشود و اموالش گرفته نشود. همچنین اموالی امانتی که شخص معصوم دیگر در دست وی گذارده است نیز در امان است. دلیل:

رسول الله ﷺ: مأمور به جنگ هستم تا وقتی که «لا اله الا الله» گویند و وقتی گفتند پس جان و مالشان معصوم است. (تبیین الحقائق ج ۳ ص ۲۵۳ - سنن ابی داود ج ۳ ص ۵)

و کودکانش تابع وی می‌باشند. (تبیین الحقائق ج ۳ ص ۲۵۳)

مسئله ۳۲ ◀ برای کسی که سواره است دو سهم و برای پیاده یک سهم از غنیمت می‌رسد و برای سواره یا پیاده بودن وقت خروج از دروازه مرز معتبر است و برای این امر وقت جنگ معتبر نیست یعنی کسی که در هنگام خروج از دروازه مرز سواره باشد دو سهم داده شود و وقت شروع جنگ اعتباری ندارد. دلیل:

رسول الله ﷺ در روز بدر برای صاحب اسب دو سهم از غنیمت پرداختند؛ یک سهم برای خودش و دیگری برای اسبش. (مسند الحارث ج ۲ ص ۶۸۰ - نصب الرایه ج ۳ ص ۴۱۷)

و حالت سواره یا پیاده بودن هنگام خروج از مرز دار اسلام معتبر است؛ زیرا با گذر از آن خوف جنگ مستولی می‌شود. (الهدایه ج ۲ ص ۳۸۹)



مسئله ۳۳ ◀ خمس: یک پنجم غنیمت به یتیمان و مساکین و ابن سبیل تعلق می گیرد و به هر صنفی از این سه صنف می تواند تعلق گیرد. ابن سبیل (در راه مانده): کسی که خرج برگشت به خانه اش را ندارد هرچند در وطنش دارای مال باشد. دلیل:

قرآن کریم: اگر به خداوند و آنچه بر بنده خود در یوم الفرقان [روز جنگ بدر، روز جدایی حق از باطل]، روز برخورد دو گروه [حق و باطل] نازل کرده ایم، ایمان دارید، بدانید که از هر غنیمتی که به دست آورید یک پنجم آن خاص خداوند و پیامبر و خویشاوندان [او] و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان است و خداوند بر هر کاری تواناست. (سوره الانفال ۴۱)

و این است حکم مال غنیمتی که از دشمن گرفته می شود. (المبسوط للشیبانی ج ۲ ص ۱۷۸)

مسئله ۳۴ ◀ فقرای ذوی القربی بر دیگر فقرا تقدیم شود ولی به اغنیاء ذوی القربی از خمس چیزی داده نشود. ذوی القربی: نزدیکان رسول الله ﷺ که بر آنها صدقه گرفتن حرام است و در اینجا طایفه بنی هاشم و بنی المطلب هستند. (رد المختار ج ۴ ص ۱۴۹) دلیل:

بعد از وفات رسول الله ﷺ همه ی خلفای راشدین چهارگانه رضی الله عنهم بر سه قسم تقسیم شدن خمس متفق هستند و خلفای راشدین رضی الله عنهم را مقتدی



بودن کفایت است. (البنایه ج ۷ ص ۱۷۲ - مرقات المفاتیح ج ۶ ص ۲۵۷۷)

مسئله ۳۵ ◀ اگر کسی به دار الحرب وارد شده و غارت کند و همراه وی افرادی بوده باشند و دارای شوکتی باشد، از مال غارت شده خمس واجب می شود.
دلیل:

زیرا در این صورت اموالی را که اینان گرفته اند به طریق غالب شدن و قهری بوده است و اختلاس و دزدی نبوده است پس مال غنیمت محسوب می شود. (فتح باب العنایه ج ۶ ص ۱۰۸)

مسئله ۳۶ ◀ اگر کسی بدون افراد و شوکت وارد دار الحرب شود و امام نیز به وی چنین اجازه ای نداده باشد و غارت کند، از مال غارت شده خمس واجب نمی شود.
دلیل:

زیرا این اموال دزدی و اختلاس است. (فتح باب العنایه ج ۶ ص ۱۰۸)

مسئله ۳۷ ◀ امام (امیر جنگ) حق دارد برای تشویق در حال جنگ بین لشکریان خود نفل تعیین کند؛ یعنی برای کسی چیزی به اضافه سهمش تعیین کند مثلاً بگوید هرکسی را که کشتید سلب آن از آن وی می باشد و سلب یعنی مرکب و هر آنچه بر مقتول و مرکبش بسته شده است.
دلیل:



رسول الله ﷺ در هنگام برگشت از جنگ برای لشکر یک چهارم غنیمت را بعد از کم کردن خمس، تنفیل کردند. (منحة السلوك في شرح تحفة الملوک ج ۱ ص ۳۴۷ - السنن الصغير للبيهقي ج ۳ ص ۳۷۶)

فصلٌ في استيلاء الكفار:

فصل در احکام غلبه‌ی کفار بر دیگران.

مسئله ۳۸ ◀ اگر بعضی از کفار اموال بعضی دیگر را غارت کنند و به دار (وطن) خود ببرند مالک آن اشیاء محسوب می‌شوند و همچنین اگر از ما (مسلمانان) ببرند نیز مالک آن اشیاء محسوب می‌شوند.
دلیل:

قرآن کریم: برای بینوایان مهاجر است که از خانه و کاشانه‌هایشان و ملک و مال‌هایشان رانده شده‌اند و در طلب بخشش و خشنودی خداوندند و [دین] خداوند و پیامبر او را یاری می‌دهند، اینانند که راستگویانند. (سوره حشر آیه ۸)

در این آیه مهاجران را الله تعالی فقیر نامید زیرا آنان اموال خود را در دست مشرکین مکه رها کرده بودند پس معلوم می‌شود که اموال آنان را مشرکین با غلبه مالک شده‌اند و الا الله تعالی آنان را فقیر نمی‌گفت. (المبسوط للسرخسی ج ۱۰ ص ۵۲)

وقتی رسول الله ﷺ در روز فتح مکه وارد مکه شدند از ایشان پرسیدند در خانه‌ی خودتان نزول نمی‌کنید؟ رسول الله ﷺ جواب دادند: آیا عقیل



برای ما خانه‌ای گذاشته است. (سنن ابن ماجه ج ۴ ص ۳۲ - المبسوط للسرخی ج ۱۰ ص ۵۲) یعنی کفار آن را صاحب شده‌اند. و بعض کفار با غلبه بر بعض دیگرشان مالک اموال آنان می‌گردند؛ زیرا سبب تملک مال مباح تحقق یافته است و سبب تملک همان غلبه است. (الهدایه ج ۲ ص ۳۹۲)

مسئله ۳۹ ◀ با گرفتن و بردن شخص آزاد از ما (مسلمانان) مالک آن نمی‌شوند و آزاد محسوب می‌شوند.

دلیل:

زیرا سبب ملک در محلی که قابلیت تملیک دارد می‌تواند سببیت خود را ایفاء کند و آن در اموال است ولی در حق شخص آزاد از آنجا که مال مباح نیست نمی‌تواند سبب ملک باشد. (الهدایه ج ۲ ص ۳۹۳)

مسئله ۴۰ ◀ ولی ما (مسلمانان) با گرفتن و آوردن اشخاص آزاد آنان و هر آنچه ملک آنان بود را صاحب می‌شویم.

دلیل:

زیرا شرع به خاطر جنایتشان که همان کفر می‌باشد، عصمت از جان و مال آنان برداشته است. (تبیین الحقائق ج ۳ ص ۲۶۳)

مسئله ۴۱ ◀ اگر کسی از ما (مسلمانان) اموال خود را بین غنائم بیابد، اگر قبل تقسیم غنائم باشد بدون پرداخت چیزی می‌تواند پس بگیرد و اگر تقسیم شده باشد پس با پرداخت قیمت (ارزش بازاری) آن می‌تواند پس بگیرد و اگر تاجری آن را از کفار خریده باشد پس با قیمت توافقی با تاجر می‌تواند پس بگیرد.



دلیل:

رسول الله ﷺ به شخصی که اموالش را بین غنائم یافته بود و دعوی می کرد فرمودند: اگر قبل از قسمت بیابی برای توسل و اگر بعد از قسمت باشد پس با پرداخت قیمتش برای توسل. (نصب الرایه ج ۳ ص ۴۳۴ - بدائع الصنائع ج ۷ ص ۱۲۸)

شتر مسلمانی را مشرکی دزدیده و به دار الحرب برده بود و مسلمانی آن را از وی خرید و به مدینه آورد و صاحبش بر آن دعوا کرد و پیش رسول الله ﷺ رفتند و ایشان ﷺ چنین حکم کردند: اگر قیمتی را که وی به دشمن پرداخته است به وی بپردازد می توانی شتر خود را بگیری و الا با وی کاری نداشته باشد. (البنایه ج ۷ ص ۱۹۱ - المعجم الکبیر للطبرانی ج ۲ ص ۲۰۴)

مسئله ۴۲ ◀ اگر برده ای از کفار در دار الحرب مسلمان شده باشد و به دار اسلام بیاید یا ما (مسلمانان) بر آنها چیره شویم، آن برده ی مسلمان شده آزاد است.

دلیل:

رسول الله ﷺ وقتی طائف را محاصره کردند چند برده ی اهل طائف آمدند و اسلام آوردند و رسول الله ﷺ آنان را آزاد نمودند. (نصب الرایه ج ۳ ص ۴۳۶ - فتح باب العنايه ج ۶ ص ۱۱۶)

مسئله ۴۳ ◀ همچنین برده ی مسلمانی که وی را مستأمن کافر از دار اسلام خریده و به دارشان (وطنشان) انتقال داده بود آزاد می گردد.



مسئله ۴۴ ◀ تاجران ما (مسلمانان) در دار حرب حق تعرض به جان و مال آنان را ندارند مگر اینکه پادشاه آنان اموال تاجرمان را بگیرد و یا کسی دیگر به دستور پادشاهشان بگیرد که در این صورت حق تعرض برایشان ثابت می‌شود.
دلیل:

زیرا مسلمان باید بر عهده‌ی که با کسی بسته است وفادار بماند و این تاجر برای این با امان داخل دار الحرب شده‌اند که بر اموال و جان آنان تعرض نکنند پس باید آن را رعایت کنند و در صورت تعرض پادشاه آنان، تعرض برای تاجران ما نیز حلال می‌گردد؛ زیرا آنان نقض عهد کرده‌اند. (درر الحکام ج ۱ س ۲۹۲)

مسئله ۴۵ ◀ اگر تاجر مسلمان از دار حرب اموال آنان را به ناحق خارج کرده و به دار اسلام بیاورد مالک آن می‌شود و بر وی حرام است و بر وی واجب است که آن را صدقه دهد و نباید خودش استفاده کند.
دلیل:

مالک بودنش به خاطر احراز وی و استیلای وی بر مال مباح بوده است و حرام بودنش برای این است که با خیانت به دست آورده است.
(درر الحکام ج ۱ س ۲۹۲)

مسئله ۴۶ ◀ مستأمن (کافری که با اجازه وارد کشور اسلامی شده است)؛ به وی اجازه اقامت تا یک سال داده نشود و به وی گفته می‌شود اگر یک سال بمانی بر تو جزیه وضع می‌کنیم.



مسئله ۴۷ ◀ اگر مستأمن یک سال بماند به وی اجازه‌ی برگشت به وطنش داده نشود و وی ذمی ما محسوب می‌شود.
دلیل:

زیرا اگر اجازه آمدن داده نشود باب تجارت بسته خواهد شد و اگر مدت زیادی بماند برای دشمن جاسوسی خواهد کرد پس اگر بیش از حد در دیار ما بماند که همان یک سال باشد به وی اجازه‌ی برگشت داده نشود؛ و امام حق دارد بنا بر مصلحت مدتی کمتر از آن را تعیین کند. (الهدایه ج ۲ ص ۳۹۶)

فصل فی الجزیه

گرفتن جزیه از کفار:

مسئله ۴۸ ◀ اگر به خاطر صلح بر کفار جزیه تعیین شده باشد، پس هیچ‌گاه تغییر داده نشود.
دلیل:

زیرا صلح بر شیئی واقع شده است که دو طرف بر آن رضایت داده‌اند پس از آن عدول کرده نشود. (البحر الرائق ج ۵ ص ۱۱۹)

مسئله ۴۹ ◀ اگر بر کفار غالب شوند و آنان را بر املاک خود ابقاء کنند و املاکشان از آن‌ها گرفته نشود، در این صورت بر کافر کتابی و مجوسی و بت پرست عجم (غیر عرب) که غنی بودنشان آشکار باشد برای یک سال چهل و هشت (۴۸) درهم جزیه نهاده شود و به طبقه



متوسط آنان نصف آن جزیه نهاده می شود و بر فقیری که دارای کسب و کار است ربع (یک چهارم) آن نهاده می شود.

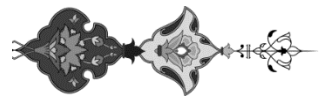
مسئله ۵۰ ◀ از مرتد جزیه قبول کرده نشود و از وی چیزی به غیر از اسلام یا شمشیر نیز قبول کرده نشود.
دلیل:

قرآن کریم: با اهل کتابی که به خداوند و روز بازپسین ایمان ندارند و حرام داشته خدا و پیامبرش را حرام نمی گیرند و دین حق نمی ورزند کارزار کنید تا به دست خویش و خاکسارانه جزیه بپردازند. (سوره التوبه ۲۹)

حضرت عمر از مجوس جزیه قبول نکردند تا وقتی که عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه گواهی دادند که رسول الله صلی الله علیه و آله از مجوس سرزمین هجر جزیه گرفته اند. (تبيين الحقائق ج ۳ ص ۲۷۷ - حدیث سنن ابی داود ج ۴ ص ۶۵۰)

و مبلغ گفته شده در مذهب ما بر طبق قرارداد خلفای اربعه رضی الله عنهم است که در بین صحابه ی دیگر وضع کرده اند و کسی از صحابه رضی الله عنهم مخالفت نکرده اند پس با اجماع صحابه رضی الله عنهم ثابت شده است. (نصب الرايه ج ۳ ص ۴۴۷ - البحر الرائق ج ۵ ص ۱۱۹)

مسئله ۵۱ ◀ از بت پرست عربی جزیه قبول کرده نشود و اگر بر چنین افرادی غالب شویم (مسلمانان) پس کودک و زن وی فیء (غنیمت) محسوب می شود و از وی چیزی به غیر از اسلام یا شمشیر قبول کرده نشود.



دلیل:

رسول الله ﷺ وصیت کردند که مشرکین را از جزیره العرب اخراج کنند.
(شرح مشکل الاثار ج ۷ ص ۱۹۱)

زیرا رسول الله ﷺ از میان آنان مبعوث شده است و قرآن به زبان آنان نازل شده است پس معجزه‌ی اسلام بر آنان آشکارتر است و اما مرتد؛ زیرا وی بعد از هدایت به اسلام از آن برگشته است و حضرت ابوبکر رضی الله عنه وقتی بنی حنیفه مرتد شدند با آنان جنگیدند و زنان و کودکانشان را به اسارت و بردگی گرفتند و بین جنگجویان تقسیم نمودند. (البحر الرائق ج ۵ ص ۱۲۰)

مسئله ۵۲ ◀ بر کافر راهب که با مردم اختلاط ندارد نیز جزیه وضع نشود و همچنین بر کودک و زن و برده و نابینا و معلول عاجز از راه رفتن و فقیر بدون کسب و کار نیز جزیه نهاده نمی‌شود.

دلیل:

زیرا این اشخاص که در جنگ علیه مسلمانان شرکت ندارند خونشان معصوم است و جزیه برای دفع قتل آنان می‌باشد و اینان مستحق قتل نیستند پس جزیه نیز گرفته نشود. (فتح باب العنایه ج ۶ ص ۱۲۳)

مسئله ۵۳ ◀ جزیه با فوت فرد یا اسلام آوردن وی ساقط می‌شود.

دلیل:

رسول الله ﷺ: بر مسلمان جزیه نیست. (اللباب فی الجمع بین السنه - الكتاب ج ۲ ص ۷۹۰ - سنن ابی داود ج ۴ ص ۶۵۹)



مسئله ۵۴ ◀ جزیه با تکرار سال، متداخل محسوب می شود؛ یعنی اگر جزیه یک سال گرفته نشود و موعد پرداخت جزیه سال دوم برسد یک جزیه گرفته شود.

دلیل:

زیرا جزیه عقوبت به خاطر کفرشان است و قاعده در عقوبات تداخل است به مانند حدود و دیگر اینکه جزیه برای انزجار طرف از کفر است و انزجار از گذشته محال است. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۴ ص ۱۳۹)

مسئله ۵۵ ◀ اجازه ساخت کنیسه و کلیسا در دار اسلام داده نشود ولی ذمیان حق تجدید بنای کنیسه و کلیسای قدیمی و منهدم شده را دارند.

دلیل:

رسول الله ﷺ: خصاء (کشیدن خایه) در اسلام نیست و احداث کنیسه نیز نیست. (بدائع الصنائع ج ۴ ص ۱۷۶ - الاموال لزنجویه ج ۱ ص ۲۶۸) یعنی در دار اسلام.

و از آنجاکه بنا دائمی نیست و تاریخ انقضاء دارد و امام به ذمیان اجازه نگهداری از معابدشان را داده است، پس به منزله‌ی مجوز اعاده‌ی آن را دادن است و باید به عهد خود وفا کند. (الهدایه ج ۲ ص ۴۰۴)

مسئله ۵۶ ◀ ذمی را در نوع لباس پوشیدن و مرکبش و زینش و سلاحش از مسلمانان جدا کرده می شود یعنی ذمی باید لباسی بپوشد که به وسیله‌ی آن از مسلمان جدا شود و شناخته شود پس حق ندارد



اسب سوار شود و حق ندارد سلاح بسازد و باید کستیج خود را آشکار کند و زینی مانند پالان استفاده کند.

کستیج: رشته‌ای به ضخامت یک انگشت و جنسش از پشم یا موی بز که ذمی بر کمر خود به عنوان علامت ذمی بودن می‌بندد.

مسئله ۵۷ ◀ زنان ذمی را در خیابان و حمام از زنان مسلمان جدا کرده شود.

دلیل:

برای نشان دادن خواری و ذلت ذمیان تا ضعیفان مسلمانان با دیدن اینکه آنان در رفاه باشند مفتون نشوند همچنان که قوم موسی با دیدن اینکه قارون را ثروتی بسیار است دچار فتنه شدند. (تبیین الحقائق ج ۳ ص ۲۸۱)

و حضرت عمر رضی الله عنه اولین خلیفه‌ای بود که بین مسلمانان و کفار علامتی گذاشت تا کافر از مسلمان شناخته شود برای اینکه در زمان ایشان مردم فزونی یافتند و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: به هر طرف که عمر رضی الله عنه بگردد، حق نیز با وی است. (البنایه ج ۳ ص ۳۶۱)

مسئله ۵۸ ◀ بر خانه‌هایشان علامتی نهاده شود.

دلیل:

تا متکدی (گدا) بر آن‌ها استغفار، نگوید. (بدائع الصنائع ج ۷ ص ۱۱۳)

مسئله ۵۹ ◀ جزیه و خراج و هر آنچه از کفار بدون جنگ گرفته شود مورد مصرفشان مصلحت‌های مسلمانان می‌باشد مانند حفاظت از مرزها و ساختن پل و نفقه‌ی علماء و کارمندان و جنگجویان و فرزندان آنان.



دلیل:

زیرا با قدرت و شوکت مسلمانان به دست آمده است پس بر مصالح خودشان صرف شود. (تبیین الحقائق ج ۳ ص ۲۸۳)

أَحْكَامُ الْمُرْتَدِّ:

احکام متعلق به مرتد (از اسلام خارج شده):

مسئله ۶۰ ◀ اگر کسی مرتد شود از وی خواسته می شود که به اسلام برگردد و اگر شبهه‌ای برایش پیش آمده باشد پاسخ داده شود و اگر مهلت خواست تا سه روز مهلت داده شود پس اگر توبه کرد و به اسلام برگشت فبها (کار درستی است) و الا باید کشته شود.

دلیل:

رسول الله ﷺ: هر کس دینش را تغییر دهد بکشیدش. (شرح مشکل الاثار ج ۷ ص ۳۰۳ - المبسوط للسرخی ج ۱۰ ص ۹۸)

و کشتن مرتدین از حضرت علی رضی الله عنه نیز روایت شده است یعنی حضرت علی رضی الله عنه دستور دادند تا کسانی که مرتد شدند را آتش بزنند.

(شرح مشکل الاثار ج ۷ ص ۳۰۳ - المبسوط للسرخی ج ۱۰ ص ۹۸)

و مهلت دادن برای این است که ممکن است شبهه‌ای برایش پیش آمده باشد پس برای تفکر مدتی را اجازه داده شود. (المبسوط

للسرخی ج ۱۰ ص ۹۸)



مسئله ۶۱ ◀ توبه از ارتداد به این صورت است که از هر دینی به غیر از اسلام اعلام براءت و بیزاری کند و یا به این صورت اعلام نماید: «از دینی که اختیار کرده است اعلام بیزاری کند».

دلیل:

زیرا مرتد دینی ندارد پس با تبرّی و بیزاری از ادیان غیر اسلام توبه‌ی وی حاصل می‌شود و اگر از دینی که اظهار دخول در آن کرده باشد اعلام بیزاری کند مقصود حاصل می‌شود. (المبسوط للسرخسی ج ۱۰ ص ۹۹)

مسئله ۶۲ ◀ اگر مرتد را قبل از تقاضای اسلام از وی کشته شود فقط ترک مستحب نموده است و ضمان و تاوانی ندارد.

دلیل:

حضرت عمر رضی الله عنه در مورد کسی که بدون مهلت وی را کشته بودند فرمودند: اگر من بودم به وی سه روز مهلت می‌دادم اگر در این سه روز توبه نکرد بعد می‌کشتم؛ و این دلیل بر مستحب بودن مهلت است. (المبسوط للسرخسی ج ۱۰ ص ۹۹)

مسئله ۶۳ ◀ املاک مرتد تا وقت توبه‌ی وی مصادره می‌شود؛ یعنی اگر توبه کند به وی برگردانده می‌شود.

دلیل:

قرآن کریم: آنگاه اگر [از کفر] توبه کردند و نماز برپا داشتند و زکات پرداختند، آزادشان بگذارید که خداوند آمرزگار مهربان است. (سوره التوبه آیه ۵)



با کفر ورزیدن ملکش زایل می شود ولی از آنجا که امید برگشت وی می رود، پس مصادره کرده شود و اگر برگشت، آنچه از کفر بر وی پیش آمده است را در حکم عدم محسوب کرده شود. (الهدایه ج ۲ ص ۴۰۷)

مسئله ۶۴ ◀ اگر مرتد بمیرد یا کشته شود و یا به دار الحرب فرار کند و حکم به فرار وی به دار الحرب شود، در این صورت، مدبر و ام ولد وی آزاد می شوند و بدهی مهلت دار وی را نقد حساب شود و آنچه در زمان مسلمان بودنش کسب کرده است به وارثان مسلمان وی می رسد و آنچه در مدت ارتدادش کسب نموده است فیء (غنیمت) است. مدبر: برده ای که اربابش به وی می گوید وقتی من مردم تو آزاد هستی.

ام ولد: کنیزی که اربابش به وی گفته است آنچه در شکم داری از من است. دلیل:

مرتدشدن مرگ حکمی است و آنچه قبل از آن کسب کرده است می توان به خود وی نسبت داد پس به ورثه اش می رسد ولی بعد از مرتدشدن حق مالکیت چیزی را ندارد پس به وارثان وی نیز تعلق نمی گیرد. (فتح القدیر ج ۶ ص ۷۶)

مسئله ۶۵ ◀ بدهی هر زمان از کسب همان پرداخت شود یعنی بدهی زمان مسلمانی اش را از کسب زمان مسلمانی اش پرداخت شود و بدهی زمان ارتدادش را از کسب زمان ارتداد وی پرداخت شود.

دلیل:

زیرا مستحقان اموال وی در هر دو زمان (زمان ارتداد و قبل ارتداد) سببشان مختلف است و هر یک از اموال در زمان خودش حاصل شده است پس استحقاق نیز بر اساس واجب شدن آن می باشد تا تاوان در مقابل غنیمت باشد. (الهدایه ج ۲ ص ۴۰۸)

تاوان در مقابل غنیمت بودن یعنی هر آنچه کسب می کنی به همان اندازه و مثل آن تاوان باشد و این محض عدالت خواهد بود.

مسئله ۶۶ ◀ نکاح مرتد باطل می شود و ذبحش نیز باطل است و طلاق و ام ولد نمودن کنیزش صحیح است.

دلیل:

زیرا حکم نکاح و ذبح بر اساس دین است و مرتد دینی ندارد. (الهدایه ج ۲ ص ۴۰۹)

و ام ولد خواندن و طلاق به ولایت کامل داشتن بستگی ندارند و همچنین به مالکیت حقیقی نیز بستگی ندارند. (الهدایه ج ۲ ص ۴۰۹)

مسئله ۶۷ ◀ معامله و بیعش موقوف است؛ یعنی اگر اسلام بیاورد اجرا شود و اگر بمیرد و یا کشته شود و یا به دارالحرب بگریزد و حکم به ملحق شدن وی به دار الحرب شود، معامله و بیعش باطل است.

دلیل:

زیرا مرتد در حکم حربی است که بدون اجازه وارد دار الاسلام شده باشد و دستگیر شود و معاملات وی به مانند اموالش موقوف است؛ زیرا حال وی از اسلام یا ارتداد نامعلوم است. (الهدایه ج ۲ ص ۴۰۹)



مسئله ۶۸ ◀ اگر قبل از حکم به ارتداد و لاحق شدن به دارالحرب برگردد پس حکمش این است که انگار وی مرتد نشده است و اگر بعد از حکم برگردد، پس آنچه در دست و ارثانش وجود دارد را پس بگیرد.
دلیل:

زیرا وارث برای این اموال مرتد را گرفته بود که وی با الحاق به دارالحرب از اموالش بی نیاز شده است و وقتی برگشت و مسلمان شد، به آن احتیاج پیدا کرد. (الهدایه ج ۲ ص ۴۰۹)

مسئله ۶۹ ◀ زن اگر مرتد شود، کشته نشود و تا وقت اسلام آوردن زندانی شود.
دلیل:

رسول الله ﷺ به معاذ بن جبل رضی الله عنه به هنگام فرستادن وی به یمن چنین فرمودند: اگر مردی از اسلام برگشت پس بر وی اسلام را عرض کن، اگر اسلام آورد توبه‌اش را قبول کن و اگر برنگشت گردنش را بزن و اگر زنی مرتد شد پس بر وی اسلام را عرض کن اگر توبه کرد قبول کن و اگر توبه نکرد پس توبه‌اش بده (کاری کن توبه کند). (نصب الرايه ج ۳ ص ۴۵۷ - المعجم الكبير للطبرانی ج ۲۰ ص ۵۳)

مسئله ۷۰ ◀ تصرف زن مرتد در اموالش صحیح است و کسب زمان اسلامش و زمان ارتدادش به وراثت می‌رسد.
دلیل:



زیرا مالکیت وی بر اموالش باقی است و زن در حکم حربی نیست.
(فتح باب العنایه ج ۶ ص ۱۳۳)

مسئله ۷۱ ◀ مرتد شدن کودک عاقل و همچنین اسلام وی معتبر است و در صورت مرتد شدن وی را به برگشت به اسلام اجبار کرده شود و اگر امتناع کند کشته نشود.
دلیل:

زیرا حقیقت اسلام و کفر از وی سر زده است یعنی با اسلام آوردن اقرار با زبان و اعتقاد با قلب از وی حاصل شده است و رسول الله ﷺ اسلام حضرت علی رضی الله عنه را که کودک بودند معتبر دانسته اند و حقیقت کفر که همان انکار باشد نیز حاصل است. (فتح باب العنایه ج ۶ ص ۱۳۵)

و قتل به خاطر ارتداد، عقوبت است و کودک اهل عقوبت نیست و اجبار به اسلام به نفع وی می باشد. (تبیین الحقائق ج ۳ ص ۲۹۳)

فصل فی البُغَاءِ:

مسئله ۷۲ ◀ بغات: افرادی مسلمان هستند که از اطاعت امام مسلمان خارج شده اند پس امام آنان را به برگشت دعوت کند و به شبهه هایشان پاسخ دهد.

دلیل:

زیرا حضرت علی رضی الله عنه حضرت ابن عباس رضی الله عنه را بر اهل حروراء برای مذاکره فرستادند و دیگر اینکه ممکن است با صحبت کردن حل شود



و آنان سخن امام را قبول کنند و بدین وسیله شرشان دفع شود. (تبیین الحقائق ج ۳ ص ۲۹۴)

مسئله ۷۳ ◀ اگر برای خود مکانی انتخاب کرده و در آن جمع شوند، شروع جنگ با آنان بر ما (مسلمانان) حلال است. دلیل:

رسول الله ﷺ: در آخر زمان قومی خواهند آمد که جوان هستند و سبک سر و بهترین اقوال خیر البریه (بهترین مخلوقات یعنی رسول الله ﷺ) را می گویند و ایمانشان از گلویشان پائین تر نمی رود و آنان از ایمان خارج می شوند همانند خارج شدن تیر از کمان پس هر جا آنان را بیابید بکشیدشان و زیرا در کشتن آنان برای کسی که آنان را کشته است در قیامت اجری بسیار است. (منحه السلوک ج ۱ ص ۳۶۱ - شرح الطیبی علی مشکاه المصابیح المسمی بـ (الکاشف عن حقائق السنن) ج ۸ ص ۲۴۹۸ و ۲۴۹۹)

زیرا در صورت تأخیر ممکن است دیگر نتوان شرشان را دفع نمود. (تبیین الحقائق ج ۳ ص ۲۹۴)

مسئله ۷۴ ◀ اگر گروهی از آنان باقی باشد پس در جنگ کار زخمیان را تمام کرده شود و کشته شود و کسانی را که فرار کرده اند دنبال کرده شوند تا به گروهشان نپیوندند. دلیل:

زیرا در صورت باقی ماندن آنان دوباره به گروهشان ملحق خواهند شد. (تبیین الحقائق ج ۳ ص ۲۹۵)



مسئله ۷۵ ◀ فرزندان بغات را اسیر کرده نشود و اموالشان را تا وقت توبه مصادره کرده شود و از سلاح و اسبشان در وقت نیاز می‌توان استفاده نمود.
دلیل:

حضرت علی رضی الله عنه در روز جنگ جمل چنین فرمودند: اسیری کشته نشود و پرده‌ای دریده نشود و اموالی گرفته نشود و ایشان در این مورد و موارد مشابه مقتدا هستند. (تبیین الحقائق ج ۳ ص ۲۹۵)

مسئله ۷۶ ◀ اگر فرد باغی (آشوبگر) شخص عادل را کشته باشد، در صورت وجود رابطه‌ی ارث‌بری، از آن عادل ارث می‌برد و این در صورتی است که باغی مدعی محق بودن خود باشد.
دلیل:

زیرا قتل وی به سبب فاسد با تأویل بر اینکه صحیح است صورت گرفته است و در این مورد سبب فاسد به سبب صحیح الحاق می‌شود. (تبیین الحقائق ج ۳ ص ۲۹۶)

مسئله ۷۷ ◀ همچنین در عکس مسئله‌ی فوق نیز عادل از باغی ارث می‌برد.
دلیل:

زیرا قتل باغی واجب است پس به سببی صحیح کشته است. (تبیین الحقائق ج ۳ ص ۲۹۶)

مسئله ۷۸ ◀ اگر باغی، باغی دیگری را بکشد شیئی (دیه یا قصاص) واجب نمی‌شود.
دلیل:

زیرا مکانی که در آن اهل بغی جمع شده‌اند در حکم دارالحرب است و در دارالحرب قصاص یا دیه‌ای نیست. (فتح باب العنایه ج ۶ ص ۱۴۳)



کتاب الجنایات

مسئله ۱ ◀ تعریف قتل عمد: کشتن انسان است به عمد با وسیله‌ای که آن وسیله باعث می‌شود اجزای بدن از هم جدا شود؛ مثلاً به وسیله‌ی آتشی یا شیئی تیز، هرچند که این شیء از چوب باشد.
دلیل:

زیرا عمد عمل قلب است و بر آنچه در قلب است و نمی‌توان بر آن اطلاع یافت، مگر اینکه دلیلی بر آن باشد و دلیل آن استفاده از آلاتی است که در عادت موجب قتل می‌شود و این آلات در اشیاء ذکر شده موجود است. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۵ ص ۲۳)

مسئله ۲ ◀ حکم قتل عمد: با انجام آن، شخص گناهکار می‌شود و قصاص واجب می‌شود.
دلیل:

قرآن کریم: و هر کس فرد باایمانی را از روی عمد بکشد مجازات وی دوزخ است درحالی که جاودانه در آن خواهد ماند و خداوند بر وی غضب می‌کند و او را از رحمتش دور می‌کند و عذاب عظیمی برای وی آماده ساخته است. (سوره نساء ۹۳)

قرآن کریم: بر شما نوشته شده است قصاص در قتل. (سوره البقره ۱۷۸)

رسول الله ﷺ: عمد قود است مگر اینکه ولی مقتول ببخشد؛ یعنی قتل عمد موجب قصاص است. (البنایه ج ۱۳ ص ۶۵ - مصنف ابن ابی شیبہ ج ۵ ص ۴۳۶)



مسئله ۳ ◀ تعریف شبه عمد: به عمد زدن با وسیله‌ای غیر از آنچه در قتل عمد ذکر شد؛ یعنی زدن با چیزی که اجزای بدن را جدا نمی‌کند؛ یعنی زدن با چیزی که در عادت باعث مرگ نمی‌شود.

مسئله ۴ ◀ حکم قتل شبه عمد: با انجام آن گناهکار می‌شود و کفارت واجب می‌شود و دیه‌ی مغضله بر عاقله‌ی قاتل واجب می‌شود.
دلیل:

رسول الله ﷺ در روز فتح مکه در حین خطبه فرمودند: در مقتول خطای عمد که با ضرب عصا یا تازیانه و یا سنگ باشد، در آن صد نفر شتر که چهل نفر آن آبستن است واجب می‌شود. (اللباب فی الجمع بین السنه و الکتاب ج ۲ ص ۷۱۳ - مسند امام احمد ج ۲۴ ص ۱۱۰)

مسئله ۵ ◀ شبه عمدی که باعث تلف شدن عضوی از بدن شود ولی به قتل نرسد، در حکم عمد است؛ یعنی تلف کردن یک عضو از روی شبه عمد، عمد محسوب می‌شود.
دلیل:

زیرا قتل با اختلاف آلت آن مختلف می‌شود؛ یعنی بعضی از اشیاء کشنده‌اند و بعضی دیگر کشنده نیستند ولی در مورد تلف کردن عضو مختلف نیست. (الهدایه ج ۴ ص ۴۴۴)

تعریف و تقسیم قتل خطاء: قتل خطاء دو نوع است: ۱- خطاء در فعل؛ مثلاً به سوی هدفی شلیک کند و به انسانی اصابت کند و بکشد. ۲- خطاء در قصد؛ مثلاً به مسلمانی، به گمان اینکه آن شکار است یا حربی (دشمن کافر) است شلیک کرده و می‌کشد و یا هر آنچه از این



قبیل است مانند اینکه کسی در خواب بر روی کسی بیفتد و بدین وسیله آن فرد بمیرد.

دلیل:

قرآن کریم: هر کس مؤمنی را از روی خطاء به قتل رساند پس بر وی آزاد کردن بنده‌ی مؤمن است و دیه‌ای که به اولیاء مقتول داده می‌شود. (سوره النساء ۹۲)

و زیرا وی سبب قتل شخص شده است و تعدی کرده است. (الهدایه ج ۴ ص ۴۴۳)

مسئله ۶ ◀ در قتل خطاء بر قاتل کفارت واجب می‌شود و بر عاقله‌اش دیه واجب می‌شود.

دلیل:

قرآن کریم: هر کس مؤمنی را از روی خطاء به قتل رساند پس بر وی آزاد کردن بنده‌ی مؤمن است و دیه‌ای که به اولیاء مقتول داده می‌شود. (سوره النساء ۹۲)

مسئله ۷ ◀ در قتل به سبب یعنی سبب کشته شدن کسی شدن مانند اینکه چاهی حفر کرده است و انسانی در آن بیفتد و بمیرد و مانند آن، پس دیه بر عاقله واجب می‌شود.

دلیل:

در زمان رسول الله ﷺ دو زن یکدیگر را کشتند و رسول الله ﷺ بر عاقله‌ی هر یک از آنها پرداخت دیه واجب کردند. (العنایه ج ۱۰ ص ۲۱۳ - السنن الصغیر للبيهقي ج ۳ ص ۲۳۱)



مسئله ۸ ◀ قاتل از مقتول در غیر از «قتل به سبب» ارث نمی‌برد.

دلیل:

رسول الله ﷺ: برای قاتل میراث نیست. (البنایه ج ۱۳ ص ۶۹ و سنن الدارقطنی ج ۵ ص ۱۶۸)

زیرا جزای قتل محروم شدن از ارث است و شبهه و خطا فقط در سقوط قصاص تأثیر دارند. (الهدایه ج ۴ ص ۴۴۳)

مسئله ۹ ◀ کودک بودن و یا زن بودن یا برده بودن یا دیوانه بودن و یا نابینا بودن و یا عاجز از راه رفتن بودن و یا کافر بودن اهل ذمه و یا نقصان در عضو، در حکم قتل عمد تأثیری ندارد و همان قصاص واجب می‌شود.

و در اصطلاح شرع گویند که این معایب در مورد حکم قتل هدر است. دلیل:

زیرا آیات و احادیث وارد شده در مورد قصاص عمومی است و در آن مساوات در اعضاء ذکر نشده است و دیگر اینکه اگر مساوات در اعضاء را شرط قصاص قرار داده شود در این صورت کشت و کشتار زیاد خواهد شد. (البنایه ج ۱۳ ص ۸۲)

مسئله ۱۰ ◀ اگر ارباب برده‌اش را بکشد قصاص نیست و همچنین اگر برده مشترک باشد نیز قصاص نیست.

دلیل:

زیرا ولی قتل برده خودش است و شخص بر علیه خودش ولایت قصاص ندارد. (البنایه ج ۱۳ ص ۸۴)



مسئله ۱۱ ◀ اگر کسی فرزندش را بکشد قصاص نیست.

دلیل:

رسول الله ﷺ: پدر به خاطر فرزند قصاص کرده نشود و همچنین ارباب به خاطر برده‌اش قصاص نشود. (المبسوط للسرخسی ج ۲۶ ص ۹۱ - الديات لابن ابی عاصم ج ۱ ص ۱۴۵)

مسئله ۱۲ ◀ اگر کسی برده‌ی فرزندش را بکشد نیز قصاص نیست.

دلیل:

زیرا فرزند نمی‌تواند مالک قصاص علیه پدر باشد. (الهدایه ج ۴ ص ۴۴۵)

مسئله ۱۳ ◀ اگر کسی مکاتبی را که در حال پرداخت قسطش است و وارث نیز دارد و ارباب نیز داشته باشد را بکشد نیز قصاص نیست.

دلیل:

رسول الله ﷺ: پدر به خاطر فرزند قصاص کرده نشود و همچنین ارباب به خاطر برده‌اش قصاص نشود. (تبیین الحقائق ج ۶ ص ۱۰۵)

مسئله ۱۴ ◀ اگر دیه و قصاص به کسی برسد که بر علیه پدرش باشد این دیه و قصاص ساقط می‌شود.

مثلاً پدر کسی برادرزن این کس را بکشد و زن قبل از استیفای قصاص بمیرد و این قصاص به این کس یعنی شوهرش برسد این قصاص ساقط می‌شود.

دلیل:

به خاطر حرمت پدری. (الهدایه ج ۴ ص ۴۴۵)

مسئله ۱۵ ◀ قصاص با شمشیر اجرا می‌شود نه چیزی دیگر.

دلیل:

رسول الله ﷺ: قصاص نیست مگر با شمشیر. (المبسوط للشيباني ج ۴ ص ۴۸۳ و سنن ابن ماجه ج ۲ ص ۸۸۹)

مسئله ۱۶ ◀ اگر وارثان مقتول بعضی بالغ و بعضی صغیر باشند، بالغ حق دارد قبل از بلوغ صغیر از طرف خودش و صغیر قصاص را اجرا کند.
دلیل:

زیرا قصاص تجزیه پذیر نیست و حق قصاص با سببی که تجزیه پذیر نیست ثابت شده است؛ یعنی با خویشاوند بودن؛ پس برای هر کدام حق قصاص کامل ثابت شده است و عفو از صغیر متصور نیست پس به خاطر احتمال حق تأخیر کرده نشود. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۵ ص ۲۸)

مسئله ۱۷ ◀ اگر مسلمانی مسلمان دیگر را در صف جنگ به گمان مشرک بودن طرف بکشد کفارت و دیه واجب می شود.
دلیل:

زیرا این قتل یک نوع از انواع قتل خطاء می باشد و قتل خطا موجب قصاص نیست بلکه موجب کفارت و دیه است. (المجمع الانهر ج ۲ ص ۶۲۲)

مسئله ۱۸ ◀ اگر شخصی به خاطر عمل خودش و شخصی دیگر و مار و حیوان درنده ای بمیرد در این صورت یک سوم دیه بر شخص دیگر واجب می شود.

دلیل:



زیرا فعل مار و حیوان درنده از یک جنس است؛ زیرا فعل آن‌ها نه در دنیا و نه در آخرت سزا ندارد و فعل خود شخص نوعی دیگر است؛ زیرا جنایت شخص علیه خودش عقوبت دنیوی ندارد ولی در آخرت مورد عذاب واقع خواهد شد و امام ابویوسف رحمته الله گوید بر وی نماز خوانده نشود و فعل شخص دیگر نیز یک نوع جنایت دیگر است؛ زیرا فعل شخص بر دیگری هم عذاب دنیوی دارد و هم عذاب اخروی پس سه نوع جنایت بر شخص واقع شده است و یک سوم دیه را ضامن می‌شود. (المجمع الانهر ج ۲ ص ۶۲۳)

مسئله ۱۹ ◀ اگر شخص بالغی بر کسی شمشیر (اسلحه) بکشد و حمله کند و آن شخص فرد شمشیر کشیده را بکشد بر قاتلش چیزی واجب نمی‌شود و همچنین است اگر به جای شمشیر با عصا حمله کند مگر اینکه در روز باشد و در شهر باشد که در این صورت اگر بکشد قصاص واجب می‌شود.

دلیل:

رسول الله صلی الله علیه و آله: هر کس شمشیرش را بر مسلمانان برکشد خونش هدر است. (الهدایه ج ۴ ص ۴۴۸ و شرح مشکل الاثار ج ۳ ص ۳۲۴)

مسئله ۲۰ ◀ اگر غیر مکلف بر وی شمشیر کشیده باشد و شخص برای دفاع از خود وی را بکشد پس دیه بر خود قاتل واجب می‌شود.
دلیل:



زیرا وی شخص معصوم را کشته است و واجب نشدن قصاص برای این است که طرف مقابل کاری انجام داده است که خون خود را به وسیله‌ی عمل خود مباح گردانده است. (الهدایه ج ۴ ص ۴۴۸)

مسئله ۲۱ ◀ اگر شتری بر کسی حمله‌ور شود و آن کس شتر را بکشد قیمت شتر بر وی واجب می‌شود.

دلیل:

زیرا اموال معصوم را تلف کرده است و دلیل کشتن نیز دارد پس قیمت (بازاری) آن واجب می‌شود. (الهدایه ج ۴ ص ۴۴۸)

مسئله ۲۲ ◀ اگر کسی عضوی از بدن شخصی را تلف کند قصاص واجب می‌شود؛ یعنی اگر امکان مساوات وجود داشته باشد عین آن عضو از جانی تلف کرده شود؛ مثلاً دستی را از مفصل جدا کرده باشد و یا پا را چنین کرده باشد و یا نرمی بینی را بریده باشد و یا گوش بریده باشد و هر جراحتی که امکان مقابله به مثل وجود داشته باشد قصاص واجب می‌شود یعنی مقابل به مثل کرده شود.

دلیل:

قرآن کریم: ... و در زخم‌ها قصاص است. (سوره المائده ۴۵) و در قصاص رعایت مساوات لازم است و الا قصاص نمی‌شود و دیگر اینکه در تلف کردن عضو احکام اموال جاری است. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۵ ص ۳۰)



مسئله ۲۳ ◀ اگر بینایی چشمی را تلف کرده باشد و چشم درجایش باشد در این صورت بر چشم جانی پنبه‌ای خیس گذاشته شود و به مقابلش آینه‌ای داغ نزدیک کرده شود.
دلیل:

این روش از حضرت علی رضی الله عنه بوده است و این عمل در حضور بسیاری از صحابه رضی الله عنهم انجام شده است. (الغایه ج ۱۰ ص ۲۳۴ - مصنف عبدالرزاق ج ۹ ص ۳۲۷)

مسئله ۲۴ ◀ اگر چشمی را از حدقه درآورده باشد قصاص، نیست.
دلیل:

زیرا در از حدقه درآوردن رعایت مساوات ممکن نیست. (الهدایه ج ۴ ص ۴۴۹)

مسئله ۲۵ ◀ در تلف کردن استخوانی به غیر از دندان، قصاص نیست.
دلیل:

قرآن کریم: دندان در مقابل دندان است. (المائده ۴۵)

از ابن عباس رضی الله عنه: در استخوان قصاص نیست. (البنایه ج ۱۳ ص ۱۱۲)

مسئله ۲۶ ◀ در تلف کردن دندان اگر دندان را از جایش کنده باشد پس دندان جانی را نیز کنده شود و اگر شکسته باشد همان مقدار از دندان جانی را سوهان کرده شود.
دلیل:

زیرا در این صورت مماثله (مقابله به مثل) ممکن است. (بدائع الصنائع ج ۷ ص ۳۰۸)

در صورت جا کردن دندان، نیز به وسیله سوهان برداشته شود نه اینکه دندان را بکشند؛ زیرا ممکن است با کشیدن دندان ضرر بیشتری به جانی وارد شود. (المبسوط للسرخی ج ۲۶ ص ۸۰)

مسئله ۲۷ ◀ بین مرد و زن و بین آزاد و بنده و بین دو برده و در زخم جائفه قصاص عضو نیست؛ یعنی اگر یکی از این اشخاص عضوی از دیگری را هلاک کند قصاص عضو نشود.
دلیل:

زیرا حکم اعضاء در مورد جنایت بر آنها حکم اموال را دارند و در زمان متفاوت بودن قیمت امکان قصاص نیست پس دیه واجب می شود و قیمت اعضاء در جنایت در شرع مشخص شده است. (الهدایه ج ۴ ص ۴۴۹)

مسئله ۲۸ ◀ در هلاک کردن زبان و آلت مردانگی نیز قصاص نیست مگر اینکه آلت را از ختنه گاه بریده باشد که در این صورت قصاص واجب می شود.
دلیل:

زیرا رعایت مساوات ممکن نیست مگر اینکه ختنه گاه به مانند مفصل می باشد. (الهدایه ج ۴ ص ۴۵۰)

مسئله ۲۹ ◀ اگر جانی دستش ناقص باشد و دست کسی را قطع کرده باشد در این صورت مجنی علیه (کسی که جنایت بر وی واقع شده) بین قصاص و دیه مخیر است.
دلیل:



زیرا استیفای کامل حقش وجود ندارد پس وی مخیر است که بعض حق خود را بگیرد و به آن راضی شود و یا اینکه عوض آن را بگیرد. (اللباب فی شرح الکتاب ج ۳ ص ۱۴۸)

مسئله ۳۰ ◀ همچنین اگر زخم ایجاد شده طوری باشد که پیشانی مجنی علیه را در برگرفته باشد ولی پیشانی جانی را در برنگیرد وی بین قصاص و دیه مخیر است.

مثلاً فردی پیشانی کسی را پاره کرده باشد طوری که کل پیشانی اش را در برگرفته باشد و ده سانتیمتر باشد و پیشانی جانی گشاد باشد و این ده سانتیمتر کل پیشانی وی را در برنگیرد پس مجنی علیه مخیر است که قصاص کند یا دیه اش را بگیرد.

دلیل:

زیرا اگر تمام پیشانی جانی را زخمی کند در این صورت بیش از حقش گرفته است و اگر به اندازه‌ی جنایتش باشد آن مقدار عیبی که به مجنی علیه وارد شده است بر جانی وارد نمی‌شود پس به وی اختیار داده می‌شود. (اللباب فی شرح الکتاب ج ۳ ص ۱۴۹)

مسئله ۳۱ ◀ اگر قاتل قبل از قصاص بمیرد قصاص ساقط می‌شود.

دلیل:

زیرا اولین شیئی که در قتل عمد واجب می‌شود قصاص است و بعد اولیاء مقتول مخیر هستند که دیه بگیرند؛ پس وقتی قاتل بمیرد قصاص ساقط می‌شود و دیه‌ای در کار نیست. (بدائع الصنائع ج ۷ ص ۲۴۶)



مسئله ۳۲ ◀ و همچنین اگر ولی مقتول عفو کند نیز قصاص ساقط می‌شود.

مسئله ۳۳ ◀ همچنین اگر ولی مقتول صلح کند نیز قصاص ساقط می‌شود و اگر بعضی از اولیاء مقتول ببخشند بقیه سهم خودشان از دیه را بگیرند و نمی‌توانند قصاص کنند.
دلیل:

قرآن کریم: اگر بر کسی از طرف برادر دینی‌اش بخشیده شود پس باید از راه پسندیده پیروی کند و قاتل نیز به‌درستی بپردازد. (سوره البقره ۱۷۸) و ابن عباس رضی الله عنهما گوید این آیه در مورد صلح نازل شده است. (تبیین الحقائق ج ۶ ص ۱۱۳)

مسئله ۳۴ ◀ اگر چندین نفر یک شخص را به قتل برسانند همه را قصاص کرده شود.
دلیل:

در زمان حضرت عمر رضی الله عنه پنج یا هفت نفر به یک‌باره بر سر شخصی ریختند و وی را کشتند و حضرت عمر رضی الله عنه همه را به‌عنوان قصاص کشتند و فرمودند: اگر تمام اهل صنعاء چنین می‌کردند همه را قصاص می‌کردم. (البنایه ج ۱۳ ص ۱۲۵ - موطا مالک روایت امام محمد بن الحسن الشیبانی ج ۱ ص ۲۳۰)

مسئله ۳۵ ◀ اگر یک نفر چندین نفر را بکشد نیز آن فرد را قصاص کرده شود.
دلیل:



زیرا با قصاص وی حق تمام اولیای مقتولین حاصل می‌شود؛ زیرا حق هر یک قصاص قاتل بوده است و آن حاصل شده است. (البحر الرائق ج ۸ ص ۳۵۵)

مسئله ۳۶ ◀ اگر یکی از اولیاء مقتولین حاضر باشد و قصاص کند حق دیگر اولیاء مقتولین ساقط می‌شود.
دلیل:

زیرا حق هر یک قصاص کامل است و شخص حاضر حق خود را استیفا کرده است و اشخاص غائب نیز بدین وسیله به حق خود رسیده‌اند. (البحر الرائق ج ۸ ص ۳۵۵)

مسئله ۳۷ ◀ دو دست به خاطر یک دست بریده نشود یعنی اگر دو نفر دست یک شخص را باهم بریده باشند دست هردوی آنها را بریده نشود.
دلیل:

زیرا هر یک از آنها قسمتی را بریده‌اند نه یک دست کامل را، پس در بریدن قسمتی از دست کل دست بریده نشود و دو دست با یک دست مساوات ندارند. (تبیین الحقائق ج ۶ ص ۱۱۵)

مسئله ۳۸ ◀ اگر برده‌ای اقرار به قتل عمد نماید وی را قصاص کرده شود.
دلیل:

زیرا اقرار وی علیه خودش می‌باشد و در این نوع اقرار تهمت خیانت نیست. (البحر الرائق ج ۸ ص ۴۴۱)



مسئله ۳۹ ◀ اگر شخصی به عمد به کسی شلیک کند و تیر از وی گذشته و به کسی دیگر نیز اصابت کند در این صورت به خاطر قتل اولی قصاص شود و به خاطر قتل دومی بر عاقله اش دیه واجب می شود.
دلیل:

زیرا در مورد اولی قتل عمد است و در مورد دومی به مانند این است که به نیت شکار شلیک کرده باشد پس قتل خطاء است. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۶۲۹)

مسئله ۴۰ ◀ اگر کسی عضوی از شخصی را بریده باشد و آن شخص وی را از بریدنش عفو کرده باشد و بعد به همین سبب بمیرد پس بر جانی دیه واجب می شود.
دلیل:

زیرا مجنی علیه از بریدن عفو کرده بود و بعد از فوت وی معلوم شد که جنایت وی بریدن نبوده است بلکه قتل بوده است و وی از قتل عفو نکرده است. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۶۳۰)

مسئله ۴۱ ◀ اگر این شخص از جنایتش عفو کرده باشد پس از قتل نیز عفو کرده است پس اگر خطاءً انجام شده باشد از یک سوم اموال مقتول عفو است و اگر عمداً بوده باشد از کل دیه عفو است.
دلیل:

زیرا وی از جنایت وی عفو کرده است و بریدن و قتل هر کدام جنایت هستند پس عفو از هر دو محسوب می شود. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۶۳۰)



مسئله ۴۲ ◀ حق قصاص از ابتدا به وارثان می‌رسد و جزو میراث نیست پس در نتیجه کسی از وارثان نمی‌تواند از طرف بقیه به‌عنوان شاکی عمل کند پس اگر شخصی بر قتل پدرش شاهد اقامه کند در حالی که برادرش غائب باشد و بعد حاضر شود در اینجا لازم است که شاهد دوباره احضار شود و ادای شهادت کند. این در صورت قتل عمد است و در قتل خطا یا اثبات طلب پدر لازم نیست دوباره شاهدان شهادت دهند.

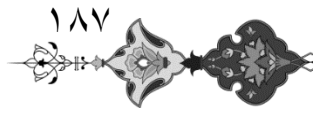
دلیل:

زیرا در چنین مسائل بعضی از وارثان از طرف دیگر وارثان به‌عنوان خصم نمی‌باشد و هر کدام خصم (طرف دعوا و در اینجا) علی‌حده‌ای می‌باشند پس برای هر کدام اقامه‌ی دعوا شرط است ولی در قتل خطاء مال واجب می‌شود و در این نوع مسائل بعض از وراث می‌توانند از طرف دیگر وراث خصم باشند. (فتح باب العنایه ج ۳ ص ۱۸۱ شامله موبایل)

مسئله ۴۳ ◀ زمان شلیک معتبر است نه زمان وصول تیر به هدف پس اگر به شخصی شلیک کند که در وقت شلیک مسلمان است و بعد مرتد شود و به وی تیر اصابت کند قصاص واجب می‌شود.

دلیل:

زیرا انسان با عمل خود ضامن می‌گردد و در مورد شلیک فقط شلیک کردن عمل قاتل است و در هنگام شلیک مقتول خودش معصوم بوده است. (بدائع الصنائع ج ۷ ص ۲۵۳)



کتاب الدیات

مسئله ۱ ◀ ديه ی قتل هزار دینار یعنی هزار مثقال طلا است و اگر از نقره حساب شود پس ده هزار درهم یعنی هفت هزار مثقال نقره است و اگر از شتر حساب شود صد نفر شتر خواهد بود.
دلیل:

از حضرت عمر رضی اللہ عنہ چنین روایت شده است که بر کسانی که به دینار کار می کنند، هزار دینار و بر صاحبان نقره، ده هزار درهم برای ديه تعیین کرده است و در آن روایت بر صاحبان گوسفند دو هزار گوسفند ذکر شده است و بر صاحبان گاو دویست گاو آمده است. (الحجه علی اهل المدینه ج ۴ ص ۲۵۸ و ۲۶۵ - الاثار لابی یوسف ج ۱ ص ۲۲۱)

مسئله ۲ ◀ ديه در شبه عمد از شتر: این صد شتر را به چهار نوع شتر تقسیم می کنند و از هر نوع بیست و پنج نفر شتر داده شود: ۱- بنت مخاض (شتری که یک سال تمام سن داشته باشد). ۲- بنت لبون (شتر دو سال تمام و وارد سال سوم شده است). ۳- حقه (شتر سه سال تمام و وارد سال چهارم شده است). ۴- جذعه (چهار سال تمام و وارد سال پنجم شده است) و به این ديه «دیه ی مغلظه» گفته می شود.

دلیل:

از ابن مسعود رضی اللہ عنہ چنین رسیده است. (الاصل المعروف بالمبسوط للشیبانی ج ۴ ص ۴۴۴ - الاثار لابی یوسف ج ۱ ص ۲۱۹)



مسئله ۳ ◀ ديه در قتل خطا، اگر از شتر حساب شود پس از پنج نوع شتر پرداخت شود؛ یعنی از هر نوع بیست نفر شتر؛ چهار گروه مذکور در مسئله‌ی فوق به‌اضافه‌ی ۲۰ نفر شتر «ابن مخاض» یعنی شتر نر یک سال تمام که وارد سال دوم شده است.

دلیل:

از رسول الله ﷺ چنین روایت شده است.

از ابن مسعود رضی الله عنه چنین رسیده است. (الاصل المعروف بالمبسوط للشيباني ج ۴ ص ۴۴۴ - السنن الصغير للبيهقي ج ۳ ص ۲۳۴)

مسئله ۴ ◀ کفارت قتل آزاد کردن برده‌ی مؤمن و اگر از آن عاجز باشد دو ماه پی‌درپی روزه گرفتن است.

دلیل:

قرآن کریم: هیچ فرد باایمانی مجاز نیست که مؤمنی را به قتل برساند، مگر اینکه این کار از روی خطا و اشتباه از او سرزند؛ (و درعین حال) کسی که مؤمنی را از روی خطا به قتل رساند، باید یک برده مؤمن را آزاد کند و خون‌بهایی به کسان او بپردازد؛ مگر اینکه آن‌ها خون‌بها را ببخشند و اگر مقتول از گروهی باشد که دشمنان شما هستند (و کافرند)، ولی مقتول باایمان بوده، (تنها) باید یک برده مؤمن را آزاد کند (و پرداختن خون‌بها لازم نیست)؛ و اگر از جمعیتی باشد که میان شما و آن‌ها پیمانی برقرار است، باید خون‌بهای او را به کسان او بپردازد و یک برده مؤمن (نیز) آزاد کند؛ و آن کس که دسترسی (به آزاد کردن برده) ندارد، دو ماه پی‌درپی روزه می‌گیرد. این، (یک نوع



تخفيف و) توبه الهی است؛ و خداوند، دانا و حکیم است. (سوره النساء ۹۲)

مسئله ۵ ◀ اگر کودکی را آزاد کند که یکی از والدینش مسلمان باشد، از کفارت جایز است.
دلیل:

زیرا کودک به تبع یکی از والدین مسلمانش مسلمان محسوب می شود.
(تبیین الحقائق ج ۶ ص ۱۲۸)

مسئله ۶ ◀ آزاد کردن جنین در شکم کنیز از کفارت واقع نمی شود.
دلیل:

زیرا سالم بودن یا نبودن و زنده بودن یا نبودن جنین معلوم نیست.
(تبیین الحقائق ج ۶ ص ۱۲۸)

مسئله ۷ ◀ در دیه ی قتل و دیه ی عضو، دیه ی زن نصف دیه ی مرد است.
دلیل:

رسول الله ﷺ: دیه زن نصف دیه ی مرد است. (البنایه ج ۱۳ ص ۱۷۰ - السنن الکبری للبیهقی ج ۸ ص ۱۶۶)

اجماع صحابه رضی الله عنهم بر این واقع است. (بدائع الصنائع ج ۷ ص ۲۵۴)

مسئله ۸ ◀ ذمی در حق دیه مانند مسلمان است.

دلیل:

رسول الله ﷺ: دیه ی هر صاحب عهدی هزار دینار است. (البنایه ج ۱۳ ص ۱۷۲ - المراسیل لابی داود ج ۱ ص ۲۱۵)



و از حضرات ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم چنین آمده است. (الهدایه ج ۴ ص ۴۶۱ - نصب الرايه ج ۴ ص ۳۶۷)

مسئله ۹ ◀ در هلاک این اعضاء یک ديه کامل واجب می شود:

۱- بینی. ۲- ختنه گاه. ۳- عقل. ۴- یکی از حواس پنج گانه. ۵- زبان اگر از ادای اکثر حروف منع کند. ۶- ریش و موی سر اگر باعث شود که مو نروید.

دلیل:

اصل در تلف عضو این است که با تلف کردن جنس منفعت (از دست رفتن کارایی) یک عضو یا جمال آن، ديه کامل واجب می شود؛ زیرا تلف کردن منفعت یک عضو به مثابه ی هلاک آن شخص است و همچنین از بین بردن جمال (زیبایی) به مثابه ی هلاک آن شخص است؛ زیرا زیبایی و جمال در حیوانات، به عنوان مقصود اعتبار کرده می شود و دارای ارزش است و برای همین است که مملوک (برده) هر چه جمالش بیشتر باشد قیمتش نیز بیشتر می شود پس بنا بر پاسداشت حرمت و احترام انسان در این اشیاء ديه کامل واجب می شود و این قاعده با دلایل اثبات شده است. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۵ ص ۳۷)

رسول الله صلی الله علیه و آله در زبان ديه است و در دو بیضه ديه است و در ذکر (آلت مردانگی) ديه است و در پشت (کمر) ديه است. (السنن الصغیر للبيهقي ج ۳ ص ۲۳۹)



۲- از سعید بن مسیب رضی الله عنه: سنت بر این است که؛ در عقل دیه است و در دو لب دیه است و در گوش اگر شنوایی اش را از دست بدهد دیه است. (الجامع لابن وهب ج ۱ ص ۳۰۰)

۳- حضرت علی رضی الله عنه در مورد هلاک موی سر که دیگر نروید دیه ی کامله حکم کردند. (مصنف عبدالرزاق ج ۹ ص ۳۱۹ - المبسوط للسرخی ج ۲۶ ص ۷۱)

۴- حضرت علی رضی الله عنه در مورد ریش نیز دیه کامله حکم کردند. (الاستذکار ج ۸ ص ۸۶).

مسئله ۱۰ ◀ اعضای را که در بدن به طور جفت وجود دارد اگر هر دو را تلف کند دیه کامل واجب می شود و اگر یکی از آنها را هلاک کند نصف دیه واجب می شود.

مسئله ۱۱ ◀ اگر لبه ی پلک هر دو چشم را که مژه روید تلف کند، دیه ی کامل واجب می شود و اگر یکی از لبه های آن را هلاک کند ربع (یک چهارم) دیه واجب می شود. (ذخیره العقبی ص ۶۰۸)

مسئله ۱۲ دلیل:

اصل آن این است که در نامه هایی که رسول الله صلی الله علیه و آله به شهرهای تحت حکومت خودشان فرستادند در اعضای که جفت است در تلف کردن یک جفت دیه ی کامل واجب کرده بودند و در یک چشم یا یک پا نصف دیه. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۵ ص ۳۸ - نصب الرايه ج ۴ ص ۳۷۱)

مسئله ۱۳ ◀ در هلاک هر انگشت یک دهم دیه واجب است.



دلیل:

از حضرت علی علیه السلام چنین رسیده است. (الأصل المعروف بالمبسوط ج ۴ ص ۴۴۲)

مسئله ۱۴ ◀ در هر مفصل (بند) انگشت به غیر از انگشت ابهام، یک سوم - عشر دیه واجب می شود؛ یعنی دیه را به ده تقسیم شود، از یک دهم دیه، یک سومش واجب می شود.

مسئله ۱۵ ◀ و در مفصل انگشت ابهام نصف عشر دیه یعنی نصف یک دهم دیه واجب می شود.

دلیل:

مانند تقسیم دیه ی دست بر انگشتان است و در این حکم اختلافی بین ائمه مذاهب اربعه نیست. (البنایه ج ۱۳ ص ۱۸۵)

مسئله ۱۶ ◀ در هر دندان نصف عشر دیه واجب می شود یعنی نصف یک دهم دیه.

دلیل:

رسول الله صلی الله علیه و آله: در هر دندان پنج نفر شتر واجب است و دندان ها همه یکسان هستند. (البنایه ج ۱۳ ص ۱۸۵ - سنن ابن ماجه ج ۲ ص ۸۸۵)

مسئله ۱۷ ◀ هر عضوی از بدن که نفش با ضربه زدن از بین برود و کارایی خود را از دست بدهد دیه ی کامل واجب می شود مثلاً دست کسی را با ضربه زدن فلج کند.

دلیل:



زیرا واجب شدن دیه به تلف شدن منفعت آن عضو بستگی دارد نه از بین رفتن کامل یک عضو. (الهدایه ج ۴ ص ۴۶۴)

مسئله ۱۸ ◀ در «شجاج» قصاص نیست مگر در «موضحه» که عمداً انجام شده است و اگر موضحه را خطاء مرتکب شود نصف عشر دیه واجب می شود.

شجاج: زخم و شکستگی سر و یا صورت و ابواللیث رحمته الله گوید زخم و شکستگی در هر عضوی از بدن؛ و قول صحیح قول اول است یعنی شجاج به زخم و شکستگی صورت و سر گفته می شود. (البنایه ج ۱۳ ص ۱۹۳)

موضحه: زخمی که باعث می شود استخوان آن عضو ظاهر شود.

مسئله ۱۹ ◀ در زخم «هاشمه» یک دهم دیه واجب است. هاشمه: شکستن استخوان.

مسئله ۲۰ ◀ در جراحت «مُنْقَلَه» عشر دیه به اضافه ی نصف عشر دیه (نصف یک دهم دیه) واجب می شود.

منقله: شکستن استخوان و جابجا کردن استخوان از مکان آن.

مسئله ۲۱ ◀ در «شجاج آمه» و در «شجاج جائفه» یک سوم دیه واجب می شود.

آمّه: شکستن استخوان مجمله طوری که به پرده نازک مغز برسد. جائفه: زخمی که به معده برسد چه از طرف سینه و یا شکم یا پشت. دلیل:



رسول الله ﷺ: در جراحت به غیر از «موضحه» قصاص نیست. (البنایه ج ۱۳ ص ۱۹۰ - السنن الصغیر ج ۳ ص ۲۲۳)

در کتاب حزم بن عمرو از رسول الله ﷺ آمده است: در «موضحه» پنج شتر و در «هاشمه» ده شتر و در «منقله» پانزده شتر و در «أمه» ثلث دیه است. (البنایه ج ۱۳ ص ۱۹۱)

مسئله ۲۲ ◀ اگر «جائفه» به طرف دیگر نفوذ کند در این صورت دوسوم دیه واجب می شود؛ یعنی از معده بگذرد.
دلیل:

از رسول الله ﷺ چنین حکم به ما رسیده است. (الأصل المعروف بالمبسوط للشیبانی ج ۴ ص ۴۴۱)

مسئله ۲۳ ◀ در زخم خارصه و دامعه و دامیه و باضعه و متلاحمه و سمحاق، حکومت عدل واجب می شود.
خارصه: خراش پوست.

دامعه: خون ظاهر می شود ولی سیلان ندارد و خون نمی آید.

دامیه: خون می آید و جاری می شود.

باضعه: پوست را می برد.

متلاحمه: گوشت را می برد.

سمحاق: به پوست نازک بین گوشت و استخوان جمجمه می رسد.

حکومت عدل: حکم شخص عدل که چه میزان دیه واجب می شود و به این صورت است که بندهای را بدون این زخم در نظر گرفته



می شود و بعد با این زخم قیمت گذاشته می شود و تفاوت این دو دیه ی آن خواهد بود و به این نوع قیمت گذاری فتوی داده شده است. تعریف دیگر حکومت عدل این است که این زخم در مقایسه با شجاج موضحه چه مقدار از آن است و همان دیه محسوب می شود. (فتح باب العنایه ج ۶ ص ۲۰۶)

دلیل:

زیرا در کمتر از «موضحه» قصاص نیست و امکان رعایت مساوات نیز وجود ندارد و در صورت قصاص ممکن است زخم بر جانی (ضارب) بیش از مجنی علیه (مضروب) اثر کند و حکومت عدل واجب شدن از حضرات ابراهیم نخعی و عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنهما روایت شده است. (المبسوط للسرخی ج ۲۶ ص ۷۴)

مسئله ۲۴ ◀ در انگشتان دست همراه با نصف ساعد نصف دیه به علاوه ی حکومت عدل واجب می شود و کف تابع است و انگشت معتبر می باشد یعنی به خاطر کف چیزی واجب نمی شود و دیه در انگشتان است. دلیل:

زیرا در شرع در مورد یک دست نصف دیه واجب شده است پس نباید از تقدیر شرعی بیشتر شود و اصل در دست انگشتان است زیرا به وسیله ی انگشتان است که کارهای دستی انجام می شود. (البنایه ج ۱۳ ص ۱۹۶)

مسئله ۲۵ ◀ اگر انگشت زائد را تلف کند حکومت عدل واجب می شود. دلیل:



در هر صورت عضوی از یک انسان است و باید کرامت انسان پاس داشته شود ولی وجه زینت بودن ندارد پس حکومت عدل واجب می شود. (الهدایه ج ۴ ص ۴۶۷)

مسئله ۲۶ ◀ در هلاک چشم کودک و آلت مردانگی اش و زبانش اگر سالم بودن این اعضاء دانسته نشود، حکومت عدل واجب می شود و دانستن سلامت این اعضاء به این طریق است که علامات از قبیل نگاه کردن و صحبت کردن و حرکت آلتش باشد.
دلیل:

زیرا مقصود از هر عضو منفعت آن عضو است و در این کودک صحت منفعت معلوم نیست و ظاهر امر بر دیگری نمی تواند دلیل باشد. (فتح باب العنایه ج ۳ ص ۲۰۸ شامله موبایل)

مسئله ۲۷ ◀ اگر عضوی را زخمی کرده شود، بعد از بهبود یافتن آن قصاص انجام شود.
دلیل:

شخصی نزد رسول الله ﷺ آمد و خواستار قصاص از جانی خود شد و رسول الله ﷺ فرمودند: صبر کن تا الله جل جلاله سلامت را بازگرداند، ولی آن شخص اصرار کرد و قصاص را اجرا کرد و بعد مجنی علیه پایش شل شد ولی جانی سلامتی اش را به دست آورد و مجنی علیه پیش رسول الله ﷺ آمد و اظهار داشت که پایم شل شده است و رسول الله ﷺ فرمودند: مگر به تو نگفتم بعد از سلامتی ات قصاص کن و تو



عصیان ورزیدی و خداوند تو را از حق دور گرداند. (اللباب فی الجمع بین السنه و الكتاب ج ۲ ص ۷۱۰ - مصنف عبدالرزاق ج ۹ ص ۴۵۳)

مسئله ۲۸ ◀ عمد کودک نابالغ و دیوانه خطا محسوب می شود؛ یعنی اگر جرمی را عمداً مرتکب شوند به حساب خطا گذاشته می شود و دیه ی جنایات این اشخاص بر عاقله اش واجب می شود و کفارت ندارد و به این خاطر از ارث نیز محروم نمی شود.
دلیل:

از زهری رحمه الله روایت است که سنت بر این جاری است که عمد کودک خطا محسوب می شود. (مصنف عبدالرزاق ج ۹ ص ۴۷۴ - الاختیار لتعلیل المختار ج ۵ ص ۴۱)

در زمان حضرت علی رضی الله عنه مجنونی کسی را با شمشیر کشته بود و نزد حضرت علی رضی الله عنه آمدند و ایشان حکم به پرداخت دیه بر عاقله ی مجنون کردند و گفتند عمد و خطایش یکی است. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۵ ص ۴۱)

مسئله ۲۹ ◀ اگر بر شکم زنی حامله ضربه بزند و بچه مرده به دنیا بیاید «غُرَّة» واجب می شود؛ یعنی پانصد درهم بر عاقله ی جانی واجب می شود و اگر زنده به دنیا بیاید و بعد بمیرد دیه کامل واجب می شود و اگر مرده به دنیا بیاید و این زن هم بمیرد غره و دیه واجب می شود و اگر مادر بمیرد و بعد بچه مرده به دنیا بیاید دیه مادر واجب می شود و اگر مادر بمیرد و بچه زنده به دنیا بیاید و بعد بچه نیز بمیرد دو دیه واجب می شود.



مسئله ۳۰ ◀ آنچه از جنین واجب می شود به ورثه ی جنین به غیر از کسی که ضربه زده است می رسد.

دلیل:

رسول الله ﷺ: در سقط کردن جنین غره ی بنده یا کنیز است و یا پانصد درهم. (موطا مالک روایت امام محمد الشیبانی ج ۱ ص ۲۳۱)
در صورت زنده به دنیا آمدن برای این است که وی شخص زنده ای را با ضربه اش کشته است پس دیه کامل واجب می شود. (الهدایه ج ۴ ص ۴۷۱)

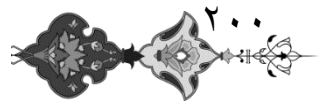
رسول الله ﷺ: در مورد کسی که بچه اش سقط شده بود حکم به غره کردند و بعد مادرش مرد و حکم به دیه مادرش کردند. (البنایه ج ۱۳ ص ۲۲۳ - السنن الصغیر للبيهقي ج ۳ ص ۲۴۹)

مسئله ۳۱ ◀ در جنین کنیز اگر پسر باشد نصف عشر قیمتش واجب می شود و اگر دختر باشد عشر قیمتش واجب می شود.
دلیل:

زیرا در جنین بدل نفس جنس جنین واجب می شود؛ یعنی دیه از جنس جنین حساب کرده شود و به دیگری قیاس کرده نشود. (تبیین الحقائق ج ۶ ص ۱۴۱)

مسئله ۳۲ ◀ جنینی که بعضی از اعضایش معلوم باشد مانند جنین کامل است.

دلیل:



زیرا روایات وارده در مورد دیه جنین مطلق است یعنی بین کامل و ناقص فرقی قائل نشده است و دیگر اینکه با معلوم شدن بعضی از اعضاء از علق بودن و یا بچه بودن شناخته می‌شود. (الهدایه ج ۴ ص ۴۷۲)

مسئله ۳۳ ◀ اگر زن حامله بچه‌اش را عمداً و بدون اجازه‌ی شوهرش به وسیله دواء یا کاری سقط کند بر عاقله‌ی زن «غره» واجب می‌شود. دلیل:

زیرا نفسی را با تعدی بدون حق تلف کرده است و از وی ارث نمی‌برد زیرا قاتل به غیر حق است. (تبیین الحقائق ج ۶ ص ۱۴۲)

فصلُ فیما یُحدَثُ فی الطَّرِیقِ

فصل احکام آنچه در راه احداث کرده می‌شود:

مسئله ۳۴ ◀ اگر کسی برای خودش در راه (جاده و خیابان و محل عبور و مرور) عمومی فاضلاب یا آبریز و ناودان یا برج یا دکانی درست کند، اگر برای بقیه ضرری نداشته باشد مجاز است و در صورت ضرر داشتن هر یک از مردم حق دارد آن را منهدم کند. دلیل:

حق تخریب برای عموم ثابت است؛ زیرا هر یک از عموم مردم حق عبور و مرور برای خود و مرکبش را دارد. (الهدایه ج ۴ ص ۴۷۳)



و اگر برای کسی ضرری نداشته باشد، برای شخص بناکننده‌ی این شیء نیز حق عبور و مرور ثابت است و این اشیاء نیز در معنای این حق است مادامی که برای دیگران ضرر نداشته باشد. (الهدایه ج ۴ ص ۴۷۳)

مسئله ۳۵ ◀ در کوچه بن بست بدون اجازه‌ی شرکای کوچه حق احداث چیزی را ندارد.
دلیل:

زیرا این کوچه متعلق به همه‌ی آنان است. (الهدایه ج ۴ ص ۴۷۳)

مسئله ۳۶ ◀ اگر به سبب شیء احداث شده کسی بمیرد مثلاً در چاهی که کنده کسی سقوط کند و بمیرد، بر عاقله‌ی وی دیه واجب می‌شود. همچنان که اگر شخصی بر سر راه سنگی بگذارد و یا چاهی حفر کند و انسانی هلاک شود عاقله این شخص ضامن دیه‌ی فرد هلاک شده می‌شود.
دلیل:

زیرا وی مسبب فوت وی می‌باشد و در حق دیگران تعدی نموده است. (الهدایه ج ۴ ص ۴۷۳)

مسئله ۳۷ ◀ اگر در آن چاه که در راه حفر شده انسانی بیفتد ولی از گرسنگی یا غم و غصه تلف شود، عاقله ضامن دیه‌ی وی نیست.
دلیل:

زیرا فوت شدن وی به خاطر سببی از خود شخص است و مانند این است که تعدی صورت نگرفته است. (فتح باب العنایه ج ۶ ص ۲۱۸)



مسئله ۳۸ ◀ اگر در آن چاه حیوانی بیفتد، اگر بدون اجازه دولت حفر شده باشد، حفر کننده ضامن آن می شود.

دلیل:

زیرا وی در حفر چاه به حق دیگران تعدی کرده است. (فتح باب العنایه ج ۶ ص ۲۱۸)

مسئله ۳۹ ◀ اگر دیواری به طرف راه عمومی کج شده باشد و شخص مسلمان یا ذمی از کسی که اختیار تخریب آن را دارد خواسته باشد که آن را قبل از آوار شدن تخریب کند و در مدتی که امکان تخریب باشد منهدم نکند، صاحب دیوار هر آنچه به سبب آوار شدن آن دیوار تلف شود را ضامن است و اگر انسانی را تلف کند، عاقله وی ضامن دیه می شود.

کسی که حق انهدام دارد مانند کسی که این دیوار را رهن گذاشته است و همچنین ولی صاحب دیوار و وصی صاحب دیوار و یا مکاتب وی و یا بنده ی تاجر است.

دلیل:

ضامن شدن دیه از حضرات علی و شریح و نخعی رضی الله عنهم و بزرگان تابعین رضی الله عنهم روایت شده است و دیگر اینکه وی با کج شدن دیوارش به طرف خیابان فضای جاده عمومی را به ناحق اشغال کرده است و تعدی محسوب می شود. (المبسوط للسرخسی ج ۲۷ ص ۹)

مسئله ۴۰ ◀ اگر در چنین مسئله‌ای از کسی خواسته شود که آن را تخریب کند و وی آن دیوار را بفروشد و مشتری آن را قبض کند و بعد آوار شود، کسی ضامن نمی‌شود.
دلیل:

زیرا در صورتی ضمان بر وی ثابت است که قادر به تخریب باشد و قدرت در زمان مالک بودن وی است و بایع با فروختن قدرت تخریب را ازدست داده است و ضامن نشدن مشتری برای این است که به وی اعلام نشده است. (المبسوط للسرخی ج ۲۷ ص ۱۰)

مسئله ۴۱ ◀ همچنین اگر از کسی که حق تخریب آن را ندارد خواسته شود که آن را تخریب کند و بعد دیوار بریزد و آوار شود کسی ضامن نمی‌شود؛ مثلاً از کسی که دیوار در دست وی به امانت باشد یا به اجاره یا به رهن باشد خواسته شود که آن را منهدم کند و بعد از این درخواست و قبل از انهدام آوار شود کسی ضامن نمی‌شود.
دلیل:

زیرا آن شخص حق تخریب ندارد، پس اعلام به وی صحیح نبوده است. (المبسوط للسرخی ج ۲۷ ص ۱۰)

مسئله ۴۲ ◀ اگر دیوار کسی به خانه‌ی کسی کج شده باشد پس صاحب آن خانه حق درخواست تخریب آن را دارد.

مسئله ۴۳ ◀ و اگر دیوار از اول کج ساخته شده باشد، بدون درخواست تخریب نیز ضامن می‌باشد.
دلیل:



زیرا وی از اول در حق دیگران تعدی نموده است. (تحفه الفقهاء ۳ ص ۱۲۷)

و کسی در حق شخصی تعدی نموده است پس حق مطالبه تخریب برای وی ثابت است. (الهدایه ج ۴ ص ۴۷۸)

مسئله ۴۴ ◀ اگر دیوار مشترک باشد و از یکی از شرکا درخواست انهدام دیوار شود و قبل انهدام چیزی را تلف کند، ضامن مطابق سهم شرکا بین آن‌ها تقسیم کرده می‌شود.
دلیل:

زیرا دیوار باعث تلف شده است پس ضامن بر مالکین آن به مقدار مالکیتشان بر دیوار واجب می‌شود. (الجواهره النیره ج ۲ ص ۱۳۹)

فَصْلٌ فِي جِنَايَةِ الْبَهِيمَةِ

فصل در بیان احکام تلف کردن حیوانات:

مسئله ۴۵ ◀ راکب مرکب (از قبیل اسب) ضامن آنچه مرکبش تلف می‌کند می‌باشد.

مسئله ۴۶ ◀ ولی آنچه را که با لگد تلف می‌کند ضامن نمی‌شود و یا اگر با دمش تلف می‌کند نیز ضامن نیست.

و همچنین اگر به سبب مدفوع کردن و یا بول کردن حیوان چیزی تلف شود نیز راکب آن ضامن نمی‌شود؛ چه حیوان این کار را در حال



راه رفتن انجام دهد و یا صاحبش برای این کار حیوان را متوقف کرده باشد فرقی ندارد و ضامن نمی‌شود.

دلیل:

اصل در این مسائل این است که هر شخصی حق عبور و مرور در طرق عمومی را دارد و برای دیگران نیز این حق ثابت است و این طرق مشترک می‌باشند پس در صورتی حق استفاده دارند که به دیگران تعدی نکنند پس هر آنچه امکان دفع آن توسط راننده باشد با تلف آن ضامن می‌شود و آنچه در اختیار وی نباشد را ضامن نمی‌گردد. (تکمله البحر الرائق ج ۸ ص ۴۰۶)

مسئله ۴۷ ◀ همچنین آنچه از پرتاب سنگ از زیر پای مرکب به چشم کسی بخورد و کور کند ضامن نمی‌شود.

این در صورتی است که سنگ کوچک باشد ولی اگر باعث پرتاب سنگ بزرگی شود ضامن می‌شود.

دلیل:

زیرا تحرز از سنگریزه متعذر است و از بزرگ ممکن می‌باشد. (تکمله البحر الرائق ج ۸ ص ۴۰۷)

مسئله ۴۸ ◀ کسی که حیوان را از پشت آن راه می‌برد و می‌راند و همچنین کسی که از جلوی حیوان می‌کشد هر دو در حکم راکب حیوان هستند و در یک امر با راکب فرق دارند و آن در وجوب کفارت در صورت هلاک انسان است که این کفارت بر راکب واجب می‌شود ولی بر سائق (از پس راننده) و قائد (از جلو کشنده) واجب نمی‌شود.



دلیل:

زیرا قائد و سائق به مانند راکب مسبب می باشند و عدم کفارت بر قائد و سائق برای این است که راکب با عمل خود و مرکبش باعث هلاک انسان شده است و سنگینی وی نیز در هلاک دخیل بوده است ولی از سائق و قائد چنین عملی صادر نشده است. (تکمله البحر الرائق للطوری ج ۸ ص ۴۰۸)

مسئله ۴۹ ◀ اگر دو راکب باهم تصادف کنند و بمیرند عاقله ی هر کدام دیه ی دیگری را ضامن می شود.
دلیل:

حضرت علی علیه السلام چنین حکم کرده اند و دیگر اینکه هر یک از آنها با صدمه وارد کردن به دیگری هلاک شده است. (بدائع الصنائع ج ۷ ص ۲۷۳)

مسئله ۵۰ ◀ اگر سگی را پی شیئی بفرستد و در همان لحظه چیزی را هلاک کند، در صورتی که فرستنده به دنبال سگ باشد ضامن می شود.
دلیل:

زیرا تلف کردن به واسطه ی راندن آن حیوان به شخص منتقل شده است. (الهدایه ج ۴ ص ۴۸۲)

مسئله ۵۱ ◀ در مورد پرنده فرستاده شده یا مرکبی که خودش رم (فرار) کرده است کسی ضامن نمی شود.
دلیل:



زیرا پرنده را نمی‌توان به جایی راند، پس ارسال و عدم ارسال یکی است و حیوان در عمل خودمختار است پس عمل وی را به دیگری نسبت داده نشود مگر در صورت وجود ارسال و دنبال کردن وی که شرع آن را به ارسال کننده نسبت داده است. (الهدایه ج ۴ ص ۴۸۲)

مسئله ۵۲ ◀ اگر کسی راکب اسبی باشد و دیگری اسب را سیخ بزند و باعث تلف شدن چیزی شوند در این صورت سیخ زننده ضامن است و حتی شیئی را که به سبب لگد تلف کرده است را نیز ضامن می‌شود. دلیل:

از حضرات ابن مسعود و عمر رضی الله عنهما چنین حکم به ما رسیده است. (الأصل المعروف بالمبسوط للشیبانی ج ۴ ص ۵۵۹)

مسئله ۵۳ ◀ اگر قصاب چشمان گوسفند را تلف کند، نقصان قیمت آن را ضامن می‌شود. دلیل:

زیرا منظور و مقصود گوشت گوسفند است نه چیزی دیگر. (الجوهرة النيرة ج ۲ ص ۱۳۷)

مسئله ۵۴ ◀ اگر چشمان گاو یا شتر یا الاغ یا قاطر یا اسبی را تلف کند ربع قیمت آن حیوان را ضامن می‌شود.

رسول الله صلی الله علیه و آله چنین حکم کرده‌اند. (البنایه ج ۱۳ ص ۲۷۰ - المعجم الكبير للطبرانی ج ۵ ص ۱۳۸)



فصلُ فی جنایۃ الرِّقِیقِ و الجنایۃِ علیہ

در بیان احکام جنایت صادره از برده و همچنین جنایت واقع شده علیه برده.

مسئله ۵۵ ◀ اگر برده‌ای از روی خطا چیزی را تلف کند پس ارباب وی برای جبران خسارت برده را بدهد و یا قیمت جنایت را بدهد و هر دو نقد است یعنی در حال باید پرداخت کند.
دلیل:

زیرا برده اموالی ندارد تا به وسیله‌ی آن غرامت دهد و عاقله نیز ندارد تا عاقله‌ی وی غرامت را متحمل شوند و جنایت را نیز نمی‌توان هدر گفت پس برای جبران این جنایت اربابش مخیر است که غرامت را بپردازد و یا اینکه برده را به مجنی علیه تحویل دهد تا حق ارباب نیز بالکل پایمال نشود. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۶۶۶)

مسئله ۵۶ ◀ اگر ارباب برده‌اش را هبه دهد و یا فروخته باشد و یا آزاد کرده باشد و یا امّ ولد گردانده باشد درحالی که از جنایت برده‌اش خبر نداشته باشد، ارباب وی بین قیمت برده و مقدار جنایت هر کدام که کمتر باشد آن را ضامن می‌شود و اگر با علم به جنایت این کارها را انجام داده باشد قیمت جنایت را ضامن می‌شود.
دلیل:

زیرا ارباب با عمل خود حق مجنی علیه را ضایع کرده است پس ضامن می‌شود و اینکه کمترین را ضامن می‌شود برای این است که



وی از این جنایت خبر نداشته است و در صورت داشتن علم به جنایت با تصرف خودش حق مجنی علیه را ضایع کرده است پس باید جبران کند. (فتح باب العنايه ج ۶ ص ۲۳۲)

مسئله ۵۷ ◀ قیمت برده، دیه‌ی وی می‌باشد.

دلیل:

زیرا در برده دو وجه وجود دارد: یکی انسان بودن و دیگری جزو اموال بودن؛ پس وجه انسان بودنش ترجیح داده می‌شود ولی در مورد دیه‌ی برده نص شرعی وجود ندارد پس دیه‌اش را همان قیمتش تعیین کرده‌اند. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۵ ص ۳۵)

مسئله ۵۸ ◀ اگر قیمت برده به قیمت مرد آزاد برسد و یا قیمت کنیز به دیه‌ی زن آزاد برسد از هر کدام ده درهم کم کرده می‌شود.

دلیل:

قرآن کریم: هر کس مؤمنی را خطاءً بکشد پس دیه‌ی تحویل داده‌شده برای اهل مقتول (سوره النساء ۹۲) و دیه ده هزار درهم یا یک هزار دینار است پس دیه نباید بیش از آن باشد و مبلغی را کم کردن برای نشان دادن نقصان کفر و اظهار شرافت آزاد است و چنین حکم از حضرت ابن مسعود رضی الله عنه به ثبوت رسیده است. (بدائع الصنائع ج ۷ ص ۲۵۸ و ۲۵۷)

مسئله ۵۹ ◀ اگر برده یا کنیز کسی را غصب کرده باشد قیمتش را به هر مبلغی که باشد ضامن می‌شود.

دلیل:



زیرا در غصب، وجه مالی برده منظور است. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۵ ص ۵۲)

مسئله ۶۰ ◀ هر آنچه از دیه‌ی آزاد حساب کرده می‌شود، در دیه‌ی برده از قیمت برده همان‌گونه حساب کرده می‌شود؛ یعنی مثلاً وقتی در مورد فرد آزاد می‌گوییم با هلاک یک چشم نصف دیه واجب می‌شود، در برده نصف قیمت برده واجب می‌شود.
دلیل:

زیرا قیمت بنده به‌مانند دیه فرد آزاد است. (العنایه ج ۱۰ ص ۳۵۶)
مسئله ۶۱ ◀ اگر دو چشم برده‌ای را کور کند، ارباب وی برده را به جانی داده و قیمت برده‌ی سالم را بگیرد و یا اینکه برده را نگه‌داشته و حق ندارد نقصان آن را بگیرد.
دلیل:

زیرا در برده دو وجه وجود دارد، یکی انسان بودن و دیگر جزو اموال بودن؛ پس می‌توان وجه مالیت وی را در نظر گرفت و وی را به جانی تحویل داده و قیمتش را گرفت و می‌توان وجه انسانیت وی را در نظر گرفته و وی را نگه‌داشت. (تکمله الطوری البحر الرائق ج ۸ ص ۴۴۰)
مسئله ۶۲ ◀ اگر مدبر و امّ ولد جنایت کنند، اربابشان از بین قیمت مدبر و امّ ولد و غرامت جنایتشان هر کدام را که کمتر باشد همان را ضامن می‌شود.
دلیل:



ابوعبیده بن الجراح رضی اللہ عنہ در حضور صحابہ ی دیگر چنین حکم کردند و همه به این حکم رضا داده اند. (تبیین الحقائق ج ۶ ص ۱۶۴ - مصنف ابن ابی شیبہ ج ۵ ص ۳۹۶)

مسئله ۶۳ ◀ اگر برده جنایتی دیگر مرتکب شود، ولی مجنی علیه دوم با مجنی علیه اول در قیمتی که از روی حکم قاضی گرفته بود شریک می شود؛ زیرا در جنایات برده فقط یک قیمت موجود می باشد و اگر بدون حکم قاضی به ولی مجنی علیه اول برده را داده باشد ولی مجنی علیه دوم می تواند از ارباب برده طلب خسارت کند و یا اینکه با ولی مجنی علیه اول شریک شود.

مجنی علیه: جنایت بر روی وی صورت گرفته است (مفعول و مضروب).
دلیل:

زیرا در جنایات برده فقط یک قیمت وجود دارد. (فتح باب العنایه ج ۶ ص ۲۳۵)

مسئله ۶۴ ◀ اگر کسی کودک آزاد را غصب کند و آن کودک به یک باره بمیرد و یا بر اثر تب بمیرد، غاصب ضامن نمی شود.
دلیل:

زیرا شرط تحقق غصب، جزو اموال بودن شیء است و کودک آزاد جزو اموال نیست. (بدائع الصنائع ج ۷ ص ۱۴۶)

مسئله ۶۵ ◀ و اگر بر اثر صاعقه یا نیش ماری بمیرد عاقله ی غاصب ضامن دیه می شوند.



دلیل:

زیرا غاصب سبب تلف شدن کودک شده است؛ زیرا کودک در دست ولی اش محفوظ بوده است و کودک قدرت نگهداری از خود را ندارد و وقتی غاصب کودک را از حفظ ولی اش خارج کرد و خودش نیز نگهداری نکرد کودک را هلاک کرده است. (بدائع الصنائع ج ۷ ص ۱۶۶)

فصل فی القسامه

قسامه: قسم دادن مبنی بر نگشتن و شناختن قاتلی

برای مقتول.

مسئله ۶۶ ◀ اگر در محله ای میتی پیدا شود و اثر جراحت یا اثر خفگی در آن باشد و یا از گوش یا بینی اش خون آمده باشد و یا اکثر جسد کسی یا نصف آن همراه با سرش یافت شود و قاتلش معلوم نباشد و ولی میت ادعا کند که افراد این محله وی را به قتل رسانده اند، در این صورت به پنجاه نفر آزاد و مکلف از همان محله قسم داده می شود و این افراد را ولی میت انتخاب می کند.

دلیل:



کسی از انصار در خیبر که محل سکونت یهودیان بود کشته شد و قاتلش معلوم نبود و اولیاء مقتول پیش رسول الله ﷺ رفتند و شکایت کردند و رسول الله ﷺ برای یهود نوشتند که پنجاه نفر از شما قسم یاد کند مبنی بر نکشتن وی و اینکه قاتلش را نمی‌شناسند و یهود از قسم امتناع کردند و رسول الله ﷺ بر علیه یهود صد نفر شتر به‌عنوان دیه حکم نمودند. (شرح مشکل الآثار ج ۱ ص ۵۰۷)

ولی (اولیاء مقتول) قسم خورندگان را انتخاب کنند؛ برای اینکه قسم دادن حق وی می‌باشد. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۶۷۸)

مسئله ۶۷ ◀ طریقه قسم دادن در قسامه چنین است: بالله که ما نکشته‌ایم و قاتلی برای وی نمی‌دانیم.

دلیل:

در حدیث قسامه طبق حکم رسول الله ﷺ چنین آمده است و صحابه‌ی ایشان ﷺ نیز بعد از ایشان ﷺ چنین حکم کرده‌اند. (مختصر اختلاف العلماء ج ۳ ص ۳۷۹ و ۳۸۰)

مسئله ۶۸ ◀ در قسامه به ولی مقتول قسم داده نمی‌شود.

دلیل:

رسول الله ﷺ: بر مدعی شاهد لازم است و بر منکر قسم. (الهدایه ج ۴ ص ۴۹۷)

مسئله ۶۹ ◀ اگر همه قسم خوردند، دادن دیه‌ی آن میت بر اهل آن محله واجب می‌شود.

دلیل:



در حدیث از رسول الله ﷺ چنین آمده است. (الهدایه ج ۴ ص ۴۹۸)

مسئله ۷۰ ◀ اگر کسی غیر از افراد آن محله متهم به قتل شود، قسامه از اهل آن محله ساقط می شود.

دلیل:

زیرا واجب شدن قسامه بر اهل محله برای این است که قاتل باید یکی از آن ها باشد و وقتی شخصی دیگر را متهم کند معلوم می شود که قاتل بین آنان نیست پس قسامه نیز ساقط می شود. (مجمع الضمانات ج ۱ ص ۱۷۴)

مسئله ۷۱ ◀ اگر در محله پنجاه نفر یافت نشود، قسامه تا تکمیل شدن عدد پنجاه بر افراد موجود تکرار شود.

دلیل:

زیرا قسم دادن پنجاه نفر با نص (حدیث) ثابت شده است پس در حد امکان تکمیل کرده شود و همچنین از حضرت عمر رضی الله عنه روایت است که در یک واقعه ای چهل و نه نفر قسم خوردند و حضرت رضی الله عنه برای یکی از آن ها دو بار قسم دادند تا کامل شود. (تبیین الحقائق ج ۶ ص ۱۷۱)

مسئله ۷۲ ◀ اگر کسی از آن ها از قسم خوردن امتناع کند پس وی را به زندان انداخته شود تا قسم یاد کند.

دلیل:

زیرا وجوب قسم برای تعظیم خون ریخته شده است پس باید قسم یاد کند. (فتح باب العنایه ج ۶ ص ۲۴۶)



مسئله ۷۳ ◀ اگر از دهان یا مقعد یا آلت میّت خون آمده باشد قسّامه نیست.

دلیل:

زیرا آمدن خون از این مجاری عادی است پس با این علامات قتل ثابت نمی‌شود. (فتح باب العنایه ج ۶ ص ۲۴۶)

مسئله ۷۴ ◀ اگر کسی در حال راندن مرکبی باشد و بر آن مرکب میّتی باشد، دیه‌ی آن میّت بر عاقله‌ی راننده واجب می‌شود.

دلیل:

زیرا زمام این مرکب در دست وی است و مرکب در دست وی می‌باشد. (المبسوط للسرخی ج ۲۶ ص ۱۱۷)

مسئله ۷۵ ◀ راکب و قائد مانند سائق هستند؛ یعنی بر عاقله‌ی آنها دیه واجب می‌شود.

دلیل:

زیرا قتل در دست آنان پیدا شده است. (العنایه ج ۱۰ ص ۳۸۲)

مسئله ۷۶ ◀ اگر میّتی در بین دو آبادی بر مرکبی باشد، پس به هر کدام از آبادی‌ها که نزدیک‌تر باشد دیه بر آنان واجب می‌شود.

دلیل:

رسول الله ﷺ چنین حکم کرده‌اند. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۵ ص ۵۷)

– مسند ابوداود الطیالسی ج ۳ ص ۶۴۸



مسئله ۷۷ ◀ اگر در خانه‌ی کسی پیدا شود بر آن شخص قسامه واجب می‌شود و اگر با شاهد ثابت شود که وی صاحب‌خانه است بر عاقله‌ی وی دیه واجب می‌شود.
دلیل:

زیرا خانه در تصرف و در دست وی می‌باشد و به هنگام حضور مالک بر محله قسم داده نشود. (تکمله البحر الرائق للطوری ج ۸ ص ۴۴۹)
مسئله ۷۸ ◀ اگر میتی در خانه‌ی خودش پیدا شود (مشکوک به قتل) بر وارثان میت دیه واجب می‌شود.
دلیل:

رسول الله ﷺ: در اسلام نباید خونی هدر شود. (المبسوط للسرخی ج ۲۶ ص ۱۱۳ - المطالب العالیه ج ۴ ص ۳۸۵) و در صورتی که مقتولی غیر از وی بود بر مالکش قسامه واجب می‌شد و در اینجا وجوب قسامه متعذر است پس دیه ممکن می‌باشد. (المبسوط للسرخی ج ۲۶ ص ۱۱۳)

مسئله ۷۹ ◀ قسامه بر اهل خطّه (کسانی که امام برای آن‌ها این املاک را در اول فتح داده است) واجب می‌شود نه بر سکان و خریداران آن املاک و اگر همه‌ی اهل خطّه املاک را بفروشد بر خریداران قسامه واجب می‌شود.
دلیل:

زیرا اهل خطّه مالکان اصلی می‌باشند و آنان هستند که از اهل محله دفاع می‌کنند و گفته شده است که این دلیل را برای این آورده‌اند زیرا

در کوفه در زمان حضرت امام اعظم علیه السلام محافظت بر عهده‌ی اهل خطّه بوده است. (بدائع الصنائع ج ۷ ص ۲۹۱)

مسئله ۸۰ ◀ اگر میّت در یک خانه‌ی مشترک یافت شود، به تعداد افراد ساکن قسّامه واجب می‌شود.
دلیل:

زیرا مسئولیت محافظت خانه بر عهده‌ی همه‌ی شرکا می‌باشد. (فتح باب العنایه ج ۶ ص ۲۴۸)

مسئله ۸۱ ◀ اگر در کشتی یافت شود بر افراد داخل کشتی واجب می‌شود.
مسئله ۸۲ ◀ اگر در بازار شخصی یافت شود، بر صاحب آن قسّامه واجب می‌شود.

مسئله ۸۳ ◀ اگر در مسجد محله یافت شود بر اهل آن محله واجب می‌شود.
دلیل:

زیرا تدبیر امور این اماکن بر اهل آن می‌باشد. (فتح باب العنایه ج ۶ ص ۲۴۸)

مسئله ۸۴ ◀ اگر در بازار عمومی و بدون صاحب یافت شود و یا در خیابان یا پل یا زندان یافت شود یا در مسجد جامع یافت شود، قسّامه بر هیچ‌کس نیست و دیه‌اش بر بیت‌المال است.
دلیل:



زیرا تدبیر امور این اماکن بر عموم مسلمانان می باشد و هر آنچه بر عموم لازم آید از بیت المال پرداخت شود. (المبسوط للسرخسی ج ۲۶ ص ۱۱۸)

مسئله ۸۵ ◀ اگر در بیابان و مکان خالی از سکنه یافت شود و یا در آب جاری یافت شود هدر است؛ یعنی نه قسامه بر کسی واجب می شود و نه دیه بر کسی لازم می شود.
دلیل:

زیرا در این اماکن حقّی برای کسی ثابت نیست. (المبسوط للسرخسی ج ۲۶ ص ۱۱۸)

فصلُ فی المَعَاقلِ

فصل در بیان عاقله‌ی افراد:

مسئله ۸۶ ◀ عاقله: اگر قاتل یا جانی از اهل دیوان باشد، عاقله‌ی آن اهل دیوان می باشند.

اهل دیوان: اشخاصی که در لشکر خدمت می کنند و اسامی آنها را نوشته باشند.
دلیل:

زیرا حضرت عمر رضی الله عنه اولین کسی بود که در اسلام برای لشکریان دیوان تشکیل داد و ایشان دیه را بر اهل آن واجب گرداندند. (الأصل المعروف بالمبسوط للشیبانی ج ۴ ص ۶۵۸)



مسئله ۸۷ ◀ دیه‌ای که بر اهل دیوان واجب شود از حقوقشان در زمان پرداخت کسر کرده شود.

دلیل:

از رسول الله ﷺ چنین روایت شده است و همچنین حضرت عمر رضی الله عنه از عطایا چنین می‌گرفتند. (الهدایه ج ۴ ص ۵۰۶ - نصب الرایه ج ۴ ص ۳۳۴)

مسئله ۸۸ ◀ اگر از اهل دیوان نباشد پس بر قبیله‌ی جانی واجب می‌شود و از هر کدام از افراد قبیله به طول سه سال و در هر سال سه یا چهار درهم گرفته شود.

دلیل:

زیرا قبل از وجود دیوان بر عشیره‌ی فرد لازم می‌شد. (الأصل المعروف بالمبسوط للشیبانی ج ۴ ص ۶۵۸)

و اینکه واجب کردن حضرت عمر رضی الله عنه بر اهل دیوان برای این است که صحابه‌ی رسول الله ﷺ بر حکم رسول الله ﷺ و علت حکم ایشان واقف بودند و می‌دانستند که برای این بر قبیله واجب گردادند که قبیله یکدیگر را نصرت می‌کردند و همین معنا در اهل دیوان است. (بدائع الصنائع ج ۷ ص ۲۵۶)

مسئله ۸۹ ◀ اگر دیه از قبیله‌اش بیشتر باشد و نتواند دیه را بدهند، از قبیله‌ای که به این قبیله نزدیک‌تر است گرفته می‌شود یعنی هر قبیله که نسبتش نزدیک‌تر باشد از آن می‌گیرند و باقی‌مانده بر خود جانی



واجب می شود؛ یعنی اگر با پرداخت درهم های مشخص شده در سه سال باز مقداری از دیه باقی بماند از قبیله های دیگر گرفته می شود.
دلیل:

زیرا با این کار فشار اقتصادی بر قبیله وارد نمی شود. (البنایه ج ۱۳ ص ۳۷۰)

مسئله ۹۰ ◀ در پرداخت دیه، قاتل نیز یکی از پرداخت کنندگان محسوب می شود.

دلیل:

زیرا قاتل کسی است که باعث این غرامت شده است پس معاف کردن وی و مؤاخذه کردن دیگران بی معنی است. (الهدایه ج ۵ ص ۵۰۸)

مسئله ۹۱ ◀ اگر قاتل برده ی آزاد شده ی کسی باشد، عاقله ی وی قبیله ی اربابش می باشد.

دلیل:

زیرا قبیله ی مولای وی اهل نصرت وی می باشند و به همین خاطر است که رسول الله ﷺ می فرمایند: مولای قوم (آزاد کرده ی یک قوم) از خود آنان محسوب می شود. (تبیین الحقائق ج ۶ ص ۱۷۹ - البنایه ج ۳ ص ۴۷۳)

مسئله ۹۲ ◀ اگر با کسی عهد برادری بسته باشد، عاقله ی وی همان کس همراه با قبیله اش می باشد.

دلیل:



زیرا این پیمان، پیمان نصرت و کمک است و دیه بر اهل نصرت واجب می‌شود و عرب با این پیمان اهل نصرت یکدیگر می‌گشتند. (تبیین الحقائق ج ۶ ص ۱۷۹)

مسئله ۹۳ ◀ در عجم (غیر عرب) عاقله‌ی هر کس کسانی هستند که به وی در دشواری‌ها کمک می‌کنند، مثلاً در کار همکار هستند و یا چیزی دیگر.

دلیل:

گفته‌اند که عجم نسب خود را خراب کرده‌اند و همدیگر را نصرت نمی‌کنند و اکثر مشایخ گفته‌اند که اهل عجم نیز عاقله دارند زیرا آن‌ها نیز همدیگر را یاری می‌کنند و محمد بن سلمه و شمس الأئمة الحلوانی به قول مشایخ فتوی می‌دادند و اسبیجایی گوید عاقله‌ی قاتل هم‌شغلان وی هستند البته به شرطی که آنان یکدیگر را یاری کنند و این قول را اکثر مشایخ اختیار کرده‌اند. (فتح باب العنایه ج ۶ ص ۲۵۶)

مسئله ۹۴ ◀ کسی که عاقله‌ای نداشته باشد دیه‌ی آن از بیت‌المال پرداخت می‌شود.

دلیل:

زیرا اگر کسی وارثی نداشته باشد و بمیرد ارث وی به بیت‌المال می‌رسد تا بدین وسیله غرامت دار شدن با غنیمت گرفتن اموال وی برابر باشد؛ یعنی کسی که ارث وی را می‌برد پس غرامت وی را نیز بپردازد. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۵ ص ۶۰)



مسئله ۹۵ ◀ بر عاقله ديه‌ی قتلی واجب می‌شود که آن ديه به خاطر قتل ثابت شده باشد ولی ديه‌ای که به خاطر صلح از خون کسی واجب شده باشد و یا ديه‌ای که به خاطر اقرار قاتل واجب شده باشد و عاقله آن را تأیید نکند بر عاقله نیست.

مسئله ۹۶ ◀ همچنین ديه در قتل عمدی که به خاطر شبهه‌ای ساقط شده و مال واجب شده باشد نیز بر عهده‌ی عاقله نیست.

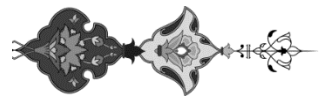
مسئله ۹۷ ◀ همچنین ديه‌ای که بر اثر قتل عمدی فرزندش واجب شده نیز بر عاقله نیست.

مسئله ۹۸ ◀ همچنین ديه‌ای که به خاطر جنایت برده‌ای واجب شده و یا به خاطر جنایت عمدی واجب شده نیز بر عاقله نیست بلکه در همه‌ی این موارد ديه بر خود جانی واجب می‌شود.

مسئله ۹۹ ◀ همچنین ديه کمتر از ارش (موضحه) نیز بر خود جانی واجب می‌شود.

دلیل:

موقوفاً و مرفوعاً: روایت شده است که در این موارد ديه بر عاقله نیست بلکه بر قاتل است. (درر الحکام ج ۲ ص ۱۲۵ - نصب الرایه ج ۴ ص ۳۹۹)



کِتَابُ الْاِکْرَاهِ

کسی را به زور وادار به کاری نمودن.

مسئله ۱ ◀ تعریف اکراه: کاری را توسط دیگری به انجام رساندن طوری که آن دیگری راضی به آن کار نیست و یا اختیارش را از وی گرفته است و اهلیت انجام دهنده ساقط نیست و مکلف است.

مسئله ۲ ◀ شرایط ثبوت وجود اکراه:

- ۱- شخص وادار کننده قادر بر اجرای تهدید خود باشد.
- ۲- اکراه کننده سلطان باشد و یا راهزن.
- ۳- تهدیدشونده از احتمال اجرای تهدید ترس داشته باشد.
- ۴- تهدید از قبیل تهدید به هلاک جان یا عضو باشد.

مسئله ۳ ◀ چنین تهدیدی را «اکراه ملجی» گویند.

دلیل:

زیرا با قدرت اکراه کننده ضرورت ثابت می شود و به همین خاطر است که حضرت امام اعظم علیه السلام فرموده اند: اکراه ملجی فقط از سلطان ممکن است. (بدائع الصنائع ج ۷ ص ۱۷۶)

زیرا انسان در زمانی که احساس خطر کند خود را مجبور می یابد و قبل از آن احساس اجبار نمی کند. (المبسوط للسرخی ج ۲۴ ص ۳۹)

زیرا اکراه زمانی تحقق می یابد که مکره (مجبور شونده) قبل از اکراه از آن کار امتناع داشته باشد در غیر این صورت اکراهی نیست و بدون اکراه نیز انجام می دهد. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۱۰۵)



مسئله ۴ ◀ مکره تهدید به کاری شود که راضی به انجام آن نباشد و فاعل (اکراه شونده) از کسانی باشد که قبل از اکراه از انجام آن ابراء داشته باشد و این امتناع به خاطر حق خودش یا حق کسی دیگر یا حق شرع باشد.

دلیل:

زیرا انسان‌ها در مورد احساس اکراه متفاوت هستند؛ زیرا کسی که شریف باشد با کلام خشن احساس اکراه می‌کند و غمگین می‌شود ولی کسی که پست باشد به‌غیراز کتک خوردن و یا محبوس شدن احساس اکراه نمی‌کند. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۴۳۰)

مسئله ۵ ◀ اگر بر فروش و مانند آن اکراه ملجئ یا غیر ملجئ شود و یا بر اقرار بر چیزی اکراه کرده شود، بعد از رفع اکراه وی مختار است که بیع را قطعی کند و یا فسخ کند و مشتری وی با قبض مبیع مالک آن می‌گردد پس آزاد کردن مشتری (اگر مبیع برده باشد) درست است و بر مشتری قیمت بازاری آن کالا لازم می‌شود.

دلیل:

در بیع رضایت فروشنده مفقود است و الله تعالی فرموده است: ...مگر تجارتی که با رضایت طرفین شما باشد (سوره النساء آیه ۲۹). پس بعد از زوال اکراه مختار است و در اقرار برای این است که اقرار خبر دادن از گذشته است که احتمال راست بودن یا دروغ بودن را دارد و دلیل دروغ بودن ظاهر است. (فتح باب العنایه ج ۶ ص ۲۶۰)



مسئله ۶ ◀ اگر فروشنده اکراه شده بر فروش ثمن مبیع را با رضایت قبض کند و یا مبیع را با رضایت به مشتری تحویل دهد معامله درست است.

دلیل:

زیرا گرفتن ثمن از روی اختیار دلیل بر رضایت فروشنده است. (فتح باب العنايه ج ۶ ص ۲۶۱)

مسئله ۷ ◀ اگر به وسیله ی اکراه ملجیء بر شرب خمر یا خوردن مردار اکراه شود، انجام این افعال بر وی حلال است و اگر از انجام آن امتناع کند گناهکار می شود.

دلیل:

زیرا الله تعالى بعد از شمردن اشیاء حرام فرموده اند: مگر اینکه مضطر باشید (مجبور شوید) (سوره الانعام آیه ۱۱۹) پس اشیاء حرام در وقت ضرورت مانند دیگر اشیاء مباح شده است. (فتح باب العنايه ج ۶ ص ۲۶۱)

مسئله ۸ ◀ اگر مجبور به اظهار کفر شود، وی اجازه دارد که کلمات کفر به زبان بیاورد، در حالی که قلبش از ایمان مطمئن باشد و اگر صبر کند و کفر را اظهار نکند مأجور است؛ یعنی ثواب دارد.

دلیل:

مشرکین عمار بن یاسر رضی الله عنه را مجبور کردند که به رسول الله صلی الله علیه و آله ناسزا گوید و آلهه ی آنان را به نیکی یاد کند و ایشان رضی الله عنه انجام دادند و وی را رها کردند و ایشان پیش رسول الله صلی الله علیه و آله رفتند و به رسول الله صلی الله علیه و آله



توضیح دادند و رسول الله ﷺ فرمودند: در هنگام به زبان آوردن این کلمات قلبت چه می گفت؟ و ایشان ﷺ گفتند: مطمئن از ایمان خود (به توحید و نبوت). حضرت ﷺ فرمودند: اگر تکرار کردند تو نیز آنچه انجام داده ای را تکرار کن. (نصب الرایه ج ۴ ص ۱۵۸)

مسئله ۹ ◀ همچنین به وی (مکره اکراه ملجئ) اجازه اتلاف اموال مسلمان را داده شده است و با اتلاف وی اکراه کننده ضامن می شود. دلیل:

زیرا اموال دیگران به وقت در مخمصه بودن برای شخص مباح است و مخمصه همان ترس از مردن است. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۱۰۶)

مسئله ۱۰ ◀ با تهدید اکراه ملجئ حق ندارد مسلمانی را بکشد و اگر بکشد اکراه کننده قصاص شود. دلیل:

زیرا کشتن شخص مسلمان به هیچ وجه مباح نمی گردد و برای دفع مرگ از خود اقدام به این کار کرده است و از این لحاظ که انجام داده است گناهکار است ولی از این جهت که وسیله ای برای اکراه کننده شده است پس قصاص بر وسیله واجب نمی شود بلکه بر اکراه کننده واجب می شود. (الهدایه ج ۳ ص ۲۷۵ و ۲۷۶)

مسئله ۱۱ ◀ نکاح مکره (کسی که بر انجام کاری وادار شده است) و طلاقش درست است و واقع می شود و همچنین آزاد کردن بندهی خود به وسیله ی اکراه نیز درست است و با این کار قیمت برده را از



اکراه کننده بگیرد و اگر مجبور به طلاق دادن زنی شده باشد که با وی نزدیکی نداشته است، پس نصف مهریه را از اکراه کننده بگیرد.
دلیل:

در زمان رسول الله ﷺ مردی همراه زن خودش در خواب بود و زنش بیدار شده و چاقویی بر گردن شوهر خود گذاشت و گفت که اگر طلاق ندهد خواهد کشت و شوهر مجبور به سه طلاق شد و بعد شوهر پیش رسول الله ﷺ رفت و ماجرا را شرح داد و رسول الله ﷺ فرمودند از طلاق برگشتی نیست. (نصب الرایه ج ۳ ص ۲۲۲ - تکمله البحر الرائق للطوری ج ۸ ص ۷۹)

از عمر ابن عبدالعزیز رحمه الله و سعید بن مسیب رحمه الله حکم به وقوع طلاق مکره ثابت است و حضرت علی رحمه الله در مورد زنی که شوهرش مفقود شده بود فرمودند: باید صبر کند، این امتحان است و ممکن است به بدتر از این امتحان شود و در مورد مکره نیز چنین است. (المبسوط للسرخی ج ۲۴ ص ۴۰)

مسئله ۱۲ ◀ نذر و قسم و ظهار و رجوع از طلاق و ایلاء و برگشت از ایلاء و اسلام از مکره (وادار شونده) درست است ولی اگر بعد از رفع اکراه از اسلام برگردد کشته نشود.

دلیل:

زیرا در این عقود (نذر و قسم و ظهار) حق فسخ نیست پس در صورت ثابت شدن با اکراه نیز نمی تواند رجوع کند. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۴۳۵)



رجعت نیز ادامه‌ی نکاح موجود است و رجوع از ایلاء نیز چنین است و هر آنچه شوخی و جدی آن یکی باشد همراه با اکراه نیز ثابت می‌شود.
(مجمع الانهر ج ۲ ص ۴۳۵)

در مورد اکراه بر اسلام، منظور ثبوت احکام مسلمانان در دنیا است و الا در آخرت بستگی به اعتقاد شخص دارد و درست بودن اسلام وی برای این است که دو احتمال قبول و عدم قبول اسلام پیش آمده است و ما اسلام را ترجیح داده‌ایم ولی از آنجا که شبهه‌ای در آن وجود دارد با برگشت کشته نشود؛ زیرا موجب قتل شدن با شبهات دفع می‌شود.
(الهدایه ج ۳ ص ۲۷۶)

مسئله ۱۳ ◀ بریء کردن از طلب و یا ارتداد از روی اکراه اعتبار ندارد؛ یعنی به‌زور به وی می‌گویند که از طلبش گذشت کرده است و یا به‌زور وی را وادار به کفر می‌کنند.
دلیل:

زیرا ردّت به اعتقاد برمی‌گردد و با تلفظ در تحت فشار ثابت نمی‌شود.
(اللباب فی شرح الکتاب ج ۴ ص ۱۱۴)

مسئله ۱۴ ◀ اگر کسی را بر زنا اکراه کرده شود، بر وی (اکراه شونده) حد اجرا شود مگر اینکه اکراه کننده سلطان باشد که در این صورت حد بر وی نیست.
دلیل:

زیرا امام اعظم رحمه الله اکراه از طرف سلطان را ثابت می‌داند و در نزد امامین رحمهم الله از سلطان و غیر وی ثابت می‌شود. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۴۳۶)



کِتَابُ الْحَجَرِ:

مسئله ۱ ◀ تعریف حجر: اعتبار داشتن قول کسی را ممنوع کردن؛ یعنی سخن شخصی غیر معتبر است.
دلیل:

حجر، در امور حکمی ممکن است نه در امور فعلی؛ زیرا قول از مسائلی است که امکان قبول یا رد داشته باشد ولی فعل وقتی واقع شود دیگر برای محجور بودنش نمی‌توان معنی متصور شد. (فتح باب العنایه ج ۷ ص ۳)

مسئله ۲ ◀ سبب حجر: طفل بودن و دیوانگی و برده بودن.
مسئله ۳ ◀ افراد محجور اگر کاری یا جنایتی انجام دهند ضامن هستند؛ یعنی سخن آنان در معاملات و دیگر مواضع غیر معتبر است ولی کارهایشان ضمان دارد.
دلیل:

زیرا در ضامن گرداندن آنان احیای حق کسی است که بر وی جنایت واقع شده و دیگر اینکه جنایت واقع شده بر شخص یا بر اموال وی را نمی‌توان در حکم عدم دانست؛ زیرا در این صورت باعث ابطال عصمت آنان خواهد شد. (فتح باب العنایه ج ۷ ص ۳)

مسئله ۴ ◀ اگر برده‌ای بر وجود مالی بر خودش اقرار کند تا وقت آزاد شدن به تأخیر می‌افتد.
دلیل:



زیرا برده مکلف و بالغ است پس اقرار وی بر علیه خود درست است ولی در حق اربابش درست نیست پس به بعد از آزادی تأخیر کرده می شود. (فتح باب العنایه ج ۷ ص ۵)

مسئله ۵ ◀ اگر برده ای اقرار به کاری کند که موجب حد یا قصاص می شود، در حال اجرا شود و به وقت آزاد شدن تأخیر نشود. دلیل:

زیرا بنده در مورد حرمت نفس آزاد محسوب می شود پس اقرار وی در حال معتبر است. (فتح باب العنایه ج ۷ ص ۵)
و در اقرار به امری که باعث اجرای حد بر خود بنده باشد، تهمت خیانت بر اربابش نیست. (فتح القدير ج ۸ ص ۳۲۳)

مسئله ۶ ◀ به خاطر نادانی و فاسق بودن و بدهکار بودن کسی را محجور کرده نشود. دلیل:

در زمان رسول الله ﷺ فردی بود که در معاملات از دیگران فریب می خورد و این قضیه را به عرض رسول الله ﷺ رساندند و ایشان ﷺ فرمودند: وقتی معامله می کنی بگو: فریب در کار نباشد. پس رسول الله ﷺ وی را حجر نکردند. (تبیین الحقائق ج ۵ ص ۱۹۳ - شرح مشکل الاثار ج ۱۲ ص ۳۳۴)

زیرا الله ﷻ فرموده است اگر رشدی از یتیم مشاهده کردید اموالشان را به ایشان تحویل دهید. (سوره النساء آیه ۶) و فاسق را نوعی رشد وجود دارد و آن رشد در اموال و تجارت است و حجر مربوط به اموال



است نه دین و بر کسانی بدتر از فاسق حجر نمی شود یعنی بر ذمی و کافر. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۹۸)

و در حجر مدیون، هدر کردن اهلیت مدیون می باشد و انجام دادن این کار (محبور کردن به خاطر نادانی و فاسق بودن و بدهکار بودن) به خاطر ضرر شخص یا اشخاص خاص ممنوع است. (اللباب فی شرح الكتاب ج ۲ ص ۷۲)

مسئله ۷ ◀ سه کس را از کارهایش محبور کرده می شود:

- ۱- مفتی ماجن: کسی که به مردم حيله یاد می دهد؛ مثلاً طریقه‌ی فرار از پرداخت زکات را یاد می دهد. (الدر المختار ج ۶ ص ۱۴۷)
 - ۲- طبیب جاهل که به مردم دواى نادرست و مہلک می دهد.
 - ۳- مکاری مفلس: کرایه کش ورشکسته؛ یعنی کسی که از مردم کرایه می گیرد تا آنان را به سفر ببرد درحالی که مرکبی ندارد.
- دلیل:

زیرا «مفتی ماجن» دین مردم را فاسد می کند و «طبیب جاهل» جان مردم را و «مکاری مفلس» مال مردم را؛ پس برای دفع شر اینان از سر مردم از عملشان محبور می شوند. (المبسوط للسرخی ج ۲۴ ص ۱۵۷)

مسئله ۸ ◀ اگر شخصی غیر عاقل به سن بلوغ برسد، اموالش را تا بیست و پنج سالگی به وی تحویل نشود و اگر خودش دست به تصرف بزند تصرفش صحیح است و بعد از بیست و پنج سالگی در هر صورت به وی تحویل داده شود.



دلیل:

زیرا منع تصرف وی به خاطر تربیت وی و آموختن آداب می باشد پس وقتی در سن بیست و پنج سالگی تربیت قبول نکند دیگر در غالب امور امیدی به تأدیب وی نیست پس فایده ای در منع تصرف وی نیست و در اوایل بلوغ منع می شود؛ زیرا اثر کودکی در وی موجود است و ممکن است با گذشت زمان درست شود. (الهدایه ج ۳ ص ۲۷۹)

مسئله ۹ ◀ قاضی «مدیون» را به خاطر بدهی اش زندانی کند و بدهی از نوع درهم را از درهم هایش بدهد و بدهی از نوع دینار را از دینارهایش بدهد و درهم و دینار را برای بدهی های دیگرش فروخته شود؛ یعنی اگر دینار داشته باشد و بدهی اش به درهم باشد پس دینار را فروخته شود و بدهی اش پرداخت شود.

دلیل:

حبس به خاطر حق طلبکاران و دفع ظلم بدهکار است و به طلبکار درهم از درهم وی داده شود؛ زیرا خود طلبکار نیز حق دارد حق خود را بگیرد پس برای قاضی نیز حق تعیین ثابت است و درهم و دینار از لحاظ ثمن بودن (پول بودن) از یک جنس می باشند. (الهدایه ج ۳ ص ۲۸۲)

مسئله ۱۰ ◀ اموال غیر درهم و دینار و زمین بدهکار فروخته نشود.

دلیل:

زیرا آنچه بر مدیون واجب است همان ادای بدهی است و برای ادای بدهی فروش اموال تنها راهکار نیست بلکه راه های دیگری نیز متصور



است؛ و این قول امام اعظم رحمته الله است و امامین رحمته الله گویند که برای ادای بدهی اموال مدیون را فروخته شود. (الهدایه ج ۳ ص ۲۸۲)

مسئله ۱۱ ◀ اگر کسی ورشکست شود و یکی از طلبکاران متاعی را به وی فروخته باشد و مدیون قبض کرده باشد و آن متاع موجود باشد، فروشنده‌ی این متاع با دیگر طلبکاران مساوی است و نمی‌تواند که متاع را خودش بردارد بلکه مثل بقیه است.

دلیل:

زیرا ورشکسته بودن باعث فسخ عقد نمی‌شود بلکه به خاطر نداشتن اموال نمی‌تواند بدهی‌اش را بپردازد پس این شخص نیز مثل بقیه طلبکاران طلبکار است نه صاحب حق فسخ عقد. (الهدایه ج ۳ ص ۲۸۴)

مسئله ۱۲ ◀ علامت بالغ شدن پسر: ۱- احتلامی شدن: به اصطلاح شیطانی شدن و یا در خواب جماع کردن و خواب جنسی دیدن. ۲- حامله کردن. ۳- انزال منی.

مسئله ۱۳ ◀ علامت بلوغ دختر: ۱- احتلامی شدن. ۲- حیض دیدن. ۳- انزال منی. ۴- حامله شدن.

مسئله ۱۴ ◀ اگر در پسر و دختر هیچ‌یک از این علامات یافت نشود پس وقتی پانزده ساله شدند حکم به بلوغ هر دو می‌شود و به این قول فتوا داده می‌شود.

دلیل:

قرآن کریم: و هنگامی که اطفال شما به بلوغ برسند. (سوره النور آیه ۵۹) و اصل در بلوغ انزال منی است و این قول اجماع فقهاء است و



خلافی در آن نیست و بلوغ دختر با حیض و یا حامله شدن و یا با احتلامی شدن است و در این نیز خلافی نیست. (البنایه ج ۱۱ ص ۱۰۹) و در غالب انسان ها هر دو یعنی دختر و پسر تا پانزده سالگی به بلوغ می رسند. (درر الحکام ج ۲ ص ۲۷۵)

مسئله ۱۵ ◀ کمترین سن بلوغ برای پسر دوازده سال است و برای دختر نه سال پس اگر در این سن اقرار به بلوغ کنند تصدیق کرده شود. دلیل:

زیرا در این سنین برای بعضی از پسران و دختران بلوغ حاصل می شود. (درر الحکام ج ۲ ص ۲۷۵)

کتاب الوصایا

در بیان احکام متعلق به وصیت:

مسئله ۱ ◀ تعریف وصیت: واجب گرداندن چیزی بعد از مرگ خود شخص را وصیت گویند.

مسئله ۲ ◀ اگر وارثان شخص غنی باشند مستحب است که یک سوم اموالش را برای غیر وارث وصیت کند.

مسئله ۳ ◀ همچنین اگر وارثان با گرفتن سهم خود بی نیاز شوند نیز مستحب است که یک سوم را به دیگران وصیت کند.
دلیل:

زیرا در این صورت برای وارث به منزله ی هبه خواهد بود و برای غیر وارث صدقه است و صدقه از هبه بهتر و افضل است. (الهدایه ج ۴ ص ۵۱۵)

مسئله ۴ ◀ ترک وصیت در زمانی که وارثان بی نیاز نباشند و یا با سهم خود نیز بی نیاز نگردند مستحب است.
دلیل:

زیرا در این کار صدقه بر نزدیکان و ذی رحم محرم است و در صدقه ذی رحم محرم اولویت دارند. (الهدایه ج ۴ ص ۵۱۵)

مسئله ۵ ◀ وصیت برای بچه در شکم مادر اگر در کمتر از اقل مدت حمل به دنیا بیاید صحیح است.
دلیل:



زیرا وصیت همانند ارث است و جنین اهلیت ارث‌بری را دارد پس اهلیت وصیت را نیز دارد و از وجهی دیگر به هبه شبیه است پس قبول نیز شرط نیست. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۶۹۳)

مسئله ۶ ◀ وصیت بچه در شکم مادر برای دیگری نیز اگر در مدت کمتر از اصل مدت حمل یعنی شش ماه به دنیا بیاید صحیح است؛ مثلاً بگوید: آنچه در شکم این حیوان است برای فلانی دهید.
دلیل:

زیرا آنچه در شکم است به ارث می‌رسد پس می‌توان با وصیت نیز به کسی تعلق گیرد. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۶۹۳)
مسئله ۷ ◀ اگر فقط حمل (بچه در شکم مادر) را وصیت کند و یا حمل را از وصیت کنیز استثنا کند نیز صحیح است.
دلیل:

اصل این است که اگر یک شیء صلاحیت معامله شدن مستقیم و مستقل از دیگر اشیاء را داشته باشد صلاحیت استثناء را نیز دارد پس وصیت نیز از این قبیل است. (درر الحکام ج ۲ ص ۴۲۹)
مسئله ۸ ◀ وصیت مسلمان برای ذمی و وصیت ذمی برای مسلمان صحیح است.

دلیل:
زیرا ذمی در حق معاملات به مسلمانان لاحق شده است. (فتح باب العنایه ج ۷ ص ۲۶)



مسئله ۹ ◀ وصیت از یک سوم اموال موصی (وصیت کننده) برای غیر وارث لازم الاجراء می شود نه بیشتر از یک سوم مگر اینکه وارثان اجازه دهند.

دلیل:

رسول الله ﷺ: همانا الله جلّ و علاّ یک سوم اموالتان را برای شما صدقه داده است تا حسنات شما بیشتر شود و اعمالتان افزایش یابد. (تبيين الحقائق ج ۶ ص ۱۸۲ - مسند امام احمد ج ۴۵ ص ۴۷۵)

توضیح: بعد از فوت شخص اموال وی قهراً و اجباراً به وارثان وی می رسد و حق تصرف ندارد پس در این حدیث رسول الله ﷺ می فرمایند که الله جلّ و علاّ یک سوم اموالتان را به شما بخشیده است تا خودتان تعیین کنید که به چه کسی می رسد.

رسول الله ﷺ به سعد ابن ابی وقاص رضی الله عنه که خواست کل اموالش را وصیت کند اجازه ندادند و وی رضی الله عنه گفت پس نصفش را وصیت کنم؟ حضرت رضی الله عنه فرمودند: خیر. سعد رضی الله عنه گفت پس یک سوم را وصیت کنم؟ حضرت رضی الله عنه جواب دادند: یک سوم و یک سوم اموال زیاد است. (شرح مشکل الآثار ج ۱۳ ص ۲۱۹ - السنن الصغیر للبيهقي ج ۲ ص ۳۶۹)

مسئله ۱۰ ◀ وصیت برای وارث یا قاتل مستقیم خودش نیز درست نیست مگر اینکه وارثان اجازه دهند.

دلیل:



رسول الله ﷺ: همانا الله تعالى حق هر صاحب حقی را عطا کرده است پس وصیتی برای وارث نیست. (المبسوط للسرخسی ج ۲۷ ص ۱۴۳ - سنن ابن ماجه ج ۲ ص ۹۰۵)

رسول الله ﷺ: برای قاتل وصیتی نیست. (الباب فی الجمع بین السنه و الكتاب ج ۲ ص ۷۹۲)

ارث بری وصیت الله تعالى است و قاتل را از آن (ارث) محروم کرده می شود پس به طریق اولی از وصیت محروم می شود. (الباب فی الجمع بین السنه و الكتاب ج ۲ ص ۷۹۲)

مسئله ۱۱ ◀ وصیت از کودک و مکاتب جایز نیست.

دلیل:

زیرا وصیت تبرّع (بخشش کردن) است و کودک اهل تبرّع نیست و اموال مکاتب برای تبرّع نیست. (الهدایه ج ۴ ص ۵۱۶)

مسئله ۱۲ ◀ در تقسیم اموال میت بدهی وی بر وصیت اولویت دارد؛ یعنی اول بدهی پرداخت شود و بعد وصیت انجام شود.

دلیل:

از حضرت علی رضی الله عنه و حضرت ابن عباس رضی الله عنهما: در قرآن ذکر وصیت قبل از دین می آید در حالی که رسول الله ﷺ دین را بر وصیت مقدم می داشتند. (المبسوط للسرخسی ج ۲۷ ص ۱۴۳ - سنن الترمذی ج ۴ ص ۴۳۵)



مسئله ۱۳ ◀ قبول یا رد وصیت بعد از فوت موصی معتبر است پس قبول یا رد موصی له (کسی که وصیت به نفعش شده) قبل فوت موصی باطل است و اعتبار ندارد.
دلیل:

زیرا حکم وصیت بعد از فوت موصی اجرا می شود و رد قبل از اجرای حکم ارزشی ندارد. (فتح باب العنايه ج ۷ ص ۲۸)

مسئله ۱۴ ◀ موصی له با قبول وصیت مالک شیء وصیت شده می شود مگر اینکه موصی بمیرد و موصی له قبل از قبول وصیت بمیرد که در این صورت به وارثان موصی له می رسد.
دلیل:

زیرا بدون قبول وصیت نیز به ملک موصی له وارد شده است و وقتی فوت شود به ورثه ی وی می رسد. (فتح باب العنايه ج ۷ ص ۲۸)

مسئله ۱۵ ◀ موصی حق رجوع از وصیتش را دارد که به وسیله ی یکی از طرق زیر صورت می گیرد:

- ۱- با کلام صریح و گفتن اینکه از وصیتش برگشته است.
- ۲- با انجام کاری بر شیء وصیت شده که باعث می شود مالک حق تصرف خود بر آن را از دست بدهد همانند تصرفی که غاصب در مال م غصب انجام می دهد و باعث از بین رفتن حق تصرف مالکش می شود مانند اینکه پارچه را برای لباس بُرد.
- ۳- با اضافه کردن چیزی به مال وصیت که باعث می شود تسلیم و صیت بدون آن شیء اضافه شده ممتنع باشد؛ مثلاً آردی را وصیت کند



بعد به آن روغن اضافه کند و داری (کاشانه) را وصیت کند و بعد در آن بنا سازد.

۴- کاری با وصیت کند که باعث زوال مالکیت موصی می شود مثلاً بفروشد یا هبه دهد.
دلیل:

حق برگشت ثابت است؛ زیرا وصیت بخشی است که هنوز کامل نشده است مانند هبه.

زیرا رجوع از یک شیء صراحته و یا دلالتاً ثابت می شود و صریح همان گفتن و اظهار کردن اینکه از وصیتش برگشته است و دلالتاً نیز مانند این که بفروشد و به ملک خود اختلاط کند. (تبیین الحقائق ج ۶ ص ۱۸۶)

مسئله ۱۶ ◀ با شستن لباس وصیت شده از وصیت بودن خارج نمی شود.
(تبیین الحقائق ج ۶ ص ۱۸۷)
دلیل:

زیرا در عرف چنین است که جامه ای را قرار باشد به کسی دیگر دهد شسته می شود و بعد به طرف تحویل می شود پس شستن تقریر وصیت است.

مسئله ۱۷ ◀ با انکار وصیت نیز وصیت باطل نمی شود. (قول امام محمد رحمته الله است و قول امام ابویوسف رحمته الله این است که وصیت با انکار وصیت باطل می شود.)
دلیل:



زیرا رجوع یعنی اینکه در زمان گذشته بوده است و در زمان حال از آن برگشته است ولی انکار یعنی ادعای نبود یک شیء، پس بین رجوع و انکار تضاد وجود دارد. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۶۹۵)

مسئله ۱۸ ◀ اگر مردی در زمان مرض الموت شیئی را به زنی هبه دهد و بعد آن زن را به نکاح خود دریاورد، هبه‌اش باطل است.

مسئله ۱۹ ◀ و همچنین اگر برای زنی وصیت کند و بعد به نکاح خود دریاورد، وصیتش باطل است.

مسئله ۲۰ ◀ اگر کسی برای پسرش که کافر است وصیت کند و یا هبه دهد و بعداً پسرش مسلمان شود وصیتش و هبه‌اش باطل هستند و همچنین اگر پسرش در هنگام وصیت برده بوده باشد و بعداً آزاد شود وصیت و هبه باطل است.

دلیل:

اصل این است که وصیت برای وارث باطل است و برای این امر وقت فوت موصی معتبر است یعنی در وقت فوت وی باید دید که آیا موصی له وارث است یا که خیر و طبق آن عمل کرده می‌شود و در این مسئله آن زن که هنگام وصیت غیر وارث بود، در زمان اجرای حکم وصیت وارث گشت پس وصیت باطل است. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۶۹۵)

مسئله ۲۱ ◀ هبه‌ی عاجز از ایستادن و هبه‌ی شل و کسی که بیماری سل دارد، اگر مدت بیماری‌اش طولانی باشد و ترس از مردن به خاطر این



مريضی نباشد از کل اموال وی است و اگر خوف مرگ وی باشد از یک سوم مالش معتبر است.

دلیل:

زیرا این نوع از بیماری‌ها جزو بیماری‌های مزمن است (شدید و زمان‌بر) پس بین مرض الموت بودن یا نبودن مشکوک است، پس اگر بیش از یک سال به طول انجامد مرض الموت محسوب نمی‌شود و در کمتر از آن مرض الموت محسوب می‌شود و کسی که در مرض الموت باشد حق تصرف در اموال خود را ندارد مگر از یک سوم آن. (درر الحکام ج ۲ ص ۴۳۱)

مسئله ۲۲ ◀ اگر یک شخص چندین وصیت مختلف نموده باشد، هر کدام که فرض است از بقیه در اولویت است و اگر در حکم (فرض - واجب - سنت - مستحب بودن) همه‌ی وصیت‌ها مساوی باشند پس هر کدام را که موصی پیشتر ذکر کرده همان را تقدیم کرده شود. فرض مانند حج و زکات.

دلیل:

زیرا اصل بر این است که اهم را تقدیم کرده شود و فرض اهم است و در ذکر وصایا نیز ظاهر امر بر این دلالت دارد که شخص آنچه برای خودش مهم‌تر است را پیشتر از بقیه ذکر می‌کند. (درر الحکام ج ۲ ص ۴۳۲)

مسئله ۲۳ ◀ اگر کسی وصیت حج کند، پس اگر به اندازه‌ی کافی پول داشته باشد حج را از شهر موصی (وصیت کننده) و به صورت سواره



انجام شود و اگر پولش به حج کردن از شهرش نرسد پس از مکانی فرستاده شود که خرجش از مال وصیت برسد.

مسئله ۲۴ ◀ اگر حاجی در راه حج فوت کند و یا وصیت به حج از طرفش نماید باید از شهر موصی به حج فرستاده شود.
دلیل:

زیرا اگر خود وی در زمان حیات خود قصد حج رفتن می کرد قطعاً از شهر خود به حج می رفت پس همین طور است بعد از فوت وی که مقصود از وصیت حج کردن است به مانند آنچه خود انجام می داد.

و در مورد «فوت شدن در مسیر حج» برای این است که عمل وی ناتمام منقطع شده است و سفر وی در اصل سفر فوت بوده است پس سفرش اعتبار ندارد و از خانهاش فرستاده شود. (المبسوط للسرخسی ج ۲۷ ص ۱۷۳)

مسئله ۲۵ ◀ اگر یک سوم اموالش را مثلاً برای زید وصیت کند و یک ششم اموالش را برای کسی دیگر؛ و وارثانش اجازه ندهند، پس یک سوم را به سه سهم تقسیم شود و دو سهم آن برای زید و یک سهم باقی مانده به کس دیگر می رسد.
دلیل:

زیرا هر یک از موصی له ها به سببی صحیح مستحق موصی به (شیء وصیت شده) گشتند و یک سوم کفاف تمام حقشان را نمی دهد پس بر اساس وصیت یک سوم را بین آنها تقسیم کرده می شود. (فتح باب العنایه ج ۷ ص ۳۲)



مسئله ۲۶ ◀ اگر یک سوم اموالش را برای زید و کل اموالش را برای کسی دیگر وصیت کند و وارثانش اجازه ندهند، پس یک سوم اموال را به دو سهم تقسیم و به هر کدام یک سهم از آن بدهند و امامین علیه السلام گفته‌اند که به چهار سهم تقسیم شود و به کسی که یک سوم برایش وصیت شده است یک سهم از چهار سهم داده شود و به صاحب وصیت کل، سه سهم از چهار سهم داده شود.

دلیل:

دلیل امام اعظم علیه السلام: در حالت اجازه ندادن ورثه، آنچه بیش از یک سوم باشد، در حق تقسیم یک سوم باطل است و مانند آن است که مازاد بر یک سوم را فسخ کرده باشد. (المبسوط للسرخی ج ۲۷ ص ۱۴۸ و ۱۴۹)

دلیل امامین علیه السلام: آنچه با وصیت در اموال واجب می‌شود مانند ایجاب الله جل جلاله در سهم الارث است و همچنان که در سهم الارث در وقت تنگ آمدن اموال از سهام، سهم الارث را در یکدیگر ضرب می‌کنند و هر کس که در سهم الارث تعیین شده در شرع بیشتر ارث می‌برد در ضرب نیز همان مازاد ارث باید لحاظ شود، پس در وصیت نیز این رویه اعتبار کرده می‌شود. توضیح: الله تعالی برای زوج نصف و برای خواهر نیز نصف و برای مادر یک سوم ترکه را واجب گردانده است و این مسئله در وقت منفرد بودن هر کدام مشکلی ندارد ولی اگر هر سه وارث مذکور موجود باشند پس اموال در اجرای سهم هر کدام تنگ آمده است؛ یعنی نمی‌توان دو نصف و یک سوم را کامل تخصیص داد پس در این صورت به کسی که سهم بیشتری برایش ذکر شده بیشتر



داده می شود و به کسی که از اول سهم الارث کمتری تعیین شده در این مسئله نیز کمتر تعلق می گیرد و وصیت نیز چنین است. (المبسوط للسرخسی ج ۲۷ ص ۱۴۸)

مسئله ۲۷ ◀ نزد امام اعظم علیه السلام هر مقدار از اموال که از یک سوم بیشتر باشد و وارثان اجازه ندهند از یک سوم محسوب می شود و بر سه تقسیم می شود؛ یعنی اگر بگوید کل اموال را وصیت کردم و یا نصف اموال را، هر کدام مانند این است که گفته باشد یک سوم را وصیت کردم و وصیت بالاتر از یک سوم باطل است.

مسئله ۲۸ ◀ از این قاعده مستثناء است:

۱- در (محاباة) طرفداری کردن در یک معامله از شخصی؛ مثلاً بگوید این گوسفند را که سی تومان ارزش دارد به فلانی به ده تومان بفروشید و گوسفند دیگر را که شصت تومان ارزش دارد به فلانی دیگر به بیست بفروشید و موصی (وصیت کننده) اموال دیگری نداشته باشد پس در این صورت اولی را به فلانی به بیست تومان فروخته شود زیرا یک سوم قیمتش به عنوان وصیت کم شده است و دیگری را که شصت تومان بود به فلان دیگری به چهل تومان فروخته شود و بیست تومان به عنوان وصیت از قیمت گوسفند دوم کم شده است. در این مسئله صاحب وصیت بیشتر سهم بیشتری بُرده است و صاحب وصیت کمتر سهم کمتری از وصیت برده است و این است معنی استثناء از قاعده قبل آن.



۲- در سعایه؛ یعنی دو برده دارد و وصیت می کند که قیمت خودشان را پرداخت کرده و آزاد شوند و ارزش هر کدام از این بندگان مانند مسئله قبلی باشد، تقسیم نیز به همین صورت خواهد بود.

۳- پول فرستاده شده به شخصی و صورتش مانند مسئله قبل است و به جای گوسفند پول داده است و تقسیم نیز به همین صورت خواهد بود.

دلیل:

زیرا این امور بر حق وارثان واقع نشده است یعنی شیئی از حق وارثان به موصی له تعلق نگرفته است؛ زیرا ممکن است که برای میت اموال دیگری ظاهر شود و این اشیاء وصیت شده با یک سوم حل شود و وصیت به آزادی به معنی این است که بنده قیمت خود را بپردازد و مانند پولی است که برای کسی فرستاده شده باشد برخلاف وصیت بیش از یک سوم که باعث ابطال حق ورثه خواهد شد و این درست نیست. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۵ ص ۷۴)

مسئله ۲۹ ◀ اگر به غریبه ای وصیت کند که «مثل سهم الارث پسرم به وی دهید»، این وصیت صحیح است.

دلیل:

زیرا مثل یک شیء عین آن شیء نیست پس در این کار واگذاری شیء تعیین شده با نص به دیگری صورت نمی گیرد. (بدائع الصنائع ج ۷ ص ۳۵۷)



مسئله ۳۰ ◀ اگر به غریبه‌ای وصیت کند که سهم الارث پسر را به وی دهد این وصیت باطل است.

دلیل:

زیرا سهم فرزند به نص قطعی (قرآن) ثابت است، پس با وصیت نمی‌توان به دیگری انتقال داد. (بدائع الصنائع ج ۷ ص ۳۵۷)

مسئله ۳۱ ◀ تصرف شخص در اموال اگر عقدی باشد، در حال لازم الاجرا می‌شود و احوال (از صحت و مرض الموت) شخص عقد کننده در زمان عقد معتبر کرده می‌شود در نتیجه اگر زمان سلامتی‌اش بگوید: فلان چیز صدقه است از کل اموال وی محسوب می‌شود و اگر در مرض الموت باشد از یک سوم اموالش محسوب می‌شود.

مسئله ۳۲ ◀ اگر به بعد از مرگش موکول کند، از یک سوم اموال خواهد بود.

دلیل:

زیرا در اولی حق ورثه در اموال وی تعلق نگرفته است ولی در مرض الموت بعد از تعلق حق ورثه تصرف کرده است. (البنایه ج ۱۳ ص ۴۴۶)

مسئله ۳۳ ◀ اگر در زمان بیماری چیزی را به کسی ببخشد و بعد سلامتی‌اش را به دست بیاورد مانند بخشیدن در زمان سلامتی است.

دلیل:

زیرا با به دست آوردن سلامتی معلوم شد که برای ورثه حقی در اموال وی ثابت نشده است. (الهدایه ج ۴ ص ۵۲۶)



مسئله ۳۴ ◀ آزاد کردن بنده و محاببات و هبه و ضمانت شخص در زمان مرض الموت وصیت است.

دلیل:

زیرا این اشیاء تبرّع (بخشش) می‌باشند و بعد از تعلق حق ورثه صورت گرفته است پس از بیش از یک‌سوم محجور است. (الهدایه ج ۴ ص ۵۲۶)

مسئله ۳۵ ◀ همسایه به کسی گفته می‌شود که دارش به دار آن شخص چسبیده باشد.

دار: خانه و حیاط.

دلیل:

زیرا در عرف و شرع چنین است. (فتح باب العنايه ج ۷ ص ۳۷)

مسئله ۳۶ ◀ صهر: ذی رحم محرم زنش را گویند.

دلیل:

زیرا وقتی رسول الله ﷺ حضرت جویریة رضی الله عنها را به نکاح خود درآوردند مردم به خویشاوندان حضرت جویریة رضی الله عنها اصهار رسول الله ﷺ می‌گفتند. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۵ ص ۷۷ - نصب الرايه ج ۴ ص ۴۱۵)

مسئله ۳۷ ◀ ختن: شوهر هر ذی رحم محرم را گویند.

دلیل:

گفته شده است که این در عرف عرب است ولی در عرف ما چنین نیست. (فتح باب العنايه ج ۷ ص ۳۸)



مسئله ۳۸ ◀ اهل شخص: زوجه ی وی را گویند.

دلیل:

قرآن کریم: و... به اهلش گفت درنگ کنید. (سوره طه ۱۰) یعنی حضرت موسی علیه السلام به همسرش گفت و کسی دیگر همراه وی نبود و حقیقت لفظ فقط همسر را شامل می شود. (فتح باب العنايه ج ۷ ص ۳۸)

مسئله ۳۹ ◀ آل شخص: اهل بیتش؛ هرکسی که از طرف پدر به وی

منسوب می شود.

دلیل:

زیرا نسب از طرف پدر اعتبار کرده می شود یعنی شخص به طایفه پدر نسبت داده می شود نه مادر. (فتح باب العنايه ج ۷ ص ۳۸)

مسئله ۴۰ ◀ اقارب و ذو انساب شخص (خویشاوندان): محرم های شخص

به غیر از والدینش و فرزندانش، هرکدام که از لحاظ نسب نزدیک تر باشد در اولویت است.

دلیل:

داخل نبودن پدر برای این است که الله جل جلاله در قرآن والدین را از اقارب جدا آورده است پس جزو اقارب نمی شوند و فرزند نیز مانند پدر است و ذی رحم محرم بودن برای این است که شخص در مورد ذی رحم محرم خود مأمور به صله ی رحم و همچنین مأمور به بخشش برای آنان می باشد و همچنین بین آنان احکام مخصوصی وجود دارد مثل عدم جواز نکاح؛ و اینکه هرکدام نزدیک تر باشد اولویت داده می شود؛ زیرا در میراث چنین است که هرکدام نزدیک تر باشد ارث



می برد و فامیل دورتر از ارث محجوب می شود. (المبسوط للسرخی ج ۲۷ ص ۱۵۶)

مسئله ۴۱ ◀ در وصیت برای ولد (فرزند) شخص، پسر و دخترش برابر هستند.

دلیل:

زیرا کلمه ی ولد (فرزند) شامل هر دو می شود و ترجیح دهنده ای در این کلمه نیست. (فتح باب العنایه ج ۷ ص ۳۹)

مسئله ۴۲ ◀ اگر بر وارثان فلان کس وصیت کند، پس برای وارث پسر دو برابر سهم وارث دختر می رسد.

دلیل:

زیرا این وصیت بر اساس وراثت آنان بنا شده است و در وراثت پسر سهم دو دختر را می برد پس در این نوع وصیت نیز رعایت کرده شود. (فتح باب العنایه ج ۷ ص ۳۹)

مسئله ۴۳ ◀ اگر برای بنی فلان وصیت کند پسر و دختر داخل هستند.

دلیل:

اگر منظور از بنی فلان اسم طایفه باشد قطعاً دختران نیز داخل در وصیت هستند؛ زیرا به انسان گفته می شود بنی آدم و زن و مرد فرقی ندارد. (ذخیره العقبی فی شرح صدر الشریعه الغراء ج ۴ ص ۶۲۲)

ولی اگر به معنی پسران فلان باشد در این صورت امام اعظم رحمته الله اول می گفتند که دختران وی نیز داخل می شوند ولی در قول آخرشان گفته اند که داخل نمی شوند. (فتح باب العنایه ج ۷ ص ۳۹)



مسئله ۴۴ ◀ اگر برای موالی خودش وصیت کند درحالی که کسی وی را آزاد کرده باشد و او نیز دیگری را آزاد کرده باشد، چنین وصیتی باطل است.

دلیل:

زیرا کلمه‌ی مولا بین آزاد کرده‌ی وی و کسی که وی را آزاد کرده است مشترک می‌باشد و بین آنان عمومیت نیز ندارد؛ یعنی هر دو را با هم شامل نمی‌شود و قرینه‌ای برای تعیین یکی از آن‌ها نیست. (شرح الوقایه ج ۱۰ ص ۴۵۶)

مسئله ۴۵ ◀ اگر وصیت کند که بنده‌اش برای فلان کس برای مدت معینی یا برای ابد خدمت کند، این وصیت صحیح است.

مسئله ۴۶ ◀ همچنین اگر سکنای داری را چنین وصیت کند یعنی به مدت معین یا تا ابد برای فلان کس بدهد، وصیت صحیح است.

مسئله ۴۷ ◀ و همچنین اگر سود این دو را برای کسی وصیت کند نیز صحیح است و اگر این وصیت از یک سوم اموال میّت قابل حصول باشد به وصیت عمل کرده شود و الاّ دار را بین موصی له (کسی که برایش وصیت شده است) و ورثه تقسیم کرده شود و در مورد بنده نوبتی استخدام کنند.

دلیل:

زیرا منفعت یک شیء را در زمان حیات می‌توان به دیگری تملیک کرد پس بعد از فوت نیز چنین است. (شرح الیاس ج ۲ ص ۳۰۴)



و یک سوم حق موصی له است و وراثت را دخالتی نیست ولی در بیش از یک سوم برای رعایت حق موصی له و وراثت تقسیم کرده شود؛ زیرا حق موصی له یک سوم است و حق وارثان دو سوم پس همچنان که اموال بین آنان تقسیم می شد منافع نیز تقسیم شوند. (الهدایه ج ۴ ص ۵۳۳)

مسئله ۴۸ ◀ اگر موصی له در زمان حیات موصی بمیرد وصیت باطل است. دلیل:

زیرا وصیت واجب گرداندن یک شیء بعد از فوت موصی است و وقتی کسی که برایش وصیت کرده است قبل از وی فوت شود دیگر محل وصیتی باقی نمانده است. (درر الحکام ج ۲ ص ۴۴۴)

مسئله ۴۹ ◀ اگر موصی له بعد از فوت موصی فوت کند، آن بنده و دار که خدمت و سکنایش را وصیت کرده بود به وارثان موصی برمی گردد. دلیل:

زیرا موصی اجازه ی استفاده از منافع ملکش را برای شخص موصی له داده است پس بدون رضایت وی به کسی دیگر تعلق نگیرد. (الهدایه ج ۴ ص ۵۳۳)

مسئله ۵۰ ◀ اگر میوه ی باغش را برای کسی وصیت کند درحالی که در باغش میوه باشد، پس همان میوه تعلق می گیرد. دلیل:

زیرا میوه حقیقتاً به میوه ی موجود در باغ وی اطلاق کرده می شود و به میوه هایی که در آینده خواهد داد به طور مجازی اطلاق می شود



پس به حقیقت کلمه عمل کرده می شود. (المبسوط للسرخی ج ۲۸ ص ۲)

مسئله ۵۱ ◀ اگر به مسئله‌ی بالا کلمه‌ی «تا ابد» را بگویند پس برای موصی‌له میوه‌های موجود و میوه‌هایی که در آینده می‌دهد تعلق می‌گیرد.
دلیل:

زیرا با اعلام صریح کلمه‌ی «ابد» معلوم گشت که برای وی میوه‌ی موجود و میوه‌هایی که در آینده موجود خواهد شد تعلق می‌گیرد.
(المبسوط للسرخی ج ۲۸ ص ۲)

مسئله ۵۲ ◀ همچنین اگر وصیت به غله‌ی (درآمد) باغ کند، نیز هر آنچه از میوه که در آن وجود دارد تا وقت فوت موصی‌له به وی تعلق می‌گیرد.
دلیل:

زیرا معنی حقیقی غله همین است؛ یعنی میوه‌های موجود و میوه‌هایی که در آینده به وجود خواهد آمد. (المبسوط للسرخی ج ۲۸ ص ۲)

مسئله ۵۳ ◀ اگر به پشم گوسفندانش و بره‌های گوسفندانش و شیر گوسفندانش وصیت کند، همانی تعلق می‌گیرد که در وقت فوت موصی موجود است؛ فرقی ندارد کلمه‌ی «ابد» را بگویند یا نگویند.
دلیل:

زیرا هیچ عقدی بدون موجود بودن آن شیء در زمان عقد جایز نیست و وصیت نیز نوعی عقد است پس بر آنچه موجود است واقع می‌شود



نه بر غیر موجود مانند آنچه از حیوان حاصل می شود ولی در مورد غله ی باغ و میوه ی آن بر میوه های غیر موجود نیز عقد واقع می شود پس وصیت نیز واقع می شود. (المبسوط للسرخسی ج ۲۸ ص ۳۰۲)

مسئله ۵۴ ◀ اگر ذمی در زمان سلامتی اش مکانی را به کلیسا یا کنیسه تبدیل کرده باشد بعد از مرگ وی به وارثانش ارث می رسد.

دلیل:

نزد امام اعظم رحمته الله به این دلیل به ارث می رسد زیرا که آن وقف است و وقف به ارث می رسد و نزد امامین رحمته الله برای این به ارث می رسد که این کار معصیت است هر چند که وی اعتقاد عبادت بودن دارد پس به ورثه ارث می رسد. (فتح باب العنایه ج ۷ ص ۴۳)

مسئله ۵۵ ◀ وصیت ذمی به ساختن کنیسه یا کلیسا صحیح است.

دلیل:

زیرا در وصیت معنی تملیک و جانشین گرفتن وجود دارد و هر دوی این اعمال برای ذمی ثابت است. (الهدایه ج ۴ ص ۵۳۶)

فصل در بیان احکام تعیین وصی برای خود؛

یعنی کسی را تعیین می کند تا بعد از مرگش به امور وی رسیدگی کند.

مسئله ۵۶ ◀ وصی: کسی که برای رسیدگی به امور تعیین کرده می شود.



مسئله ۵۷ ◀ اگر کسی مثلاً زید را وصی خود بگیرد و زید آن را در نزد موصی (وصی گیرنده) قبول کند و بعد اگر بخواهد وصیت وی را رد کند باید در حضور موصی باشد و اگر در غیاب موصی رد کند، رد وی اعتبار ندارد و وصی باقی می ماند.

دلیل:

زیرا موصی به قبول وصی اعتماد کرده است و کسی دیگری را تعیین نکرده است پس رد وی مردود است. (فتح باب العنايه ج ۷ ص ۴۵)

مسئله ۵۸ ◀ اگر کسی را وصی خود بگیرد و موصی الیه (وصی قرار داده شده) سکوت کند، بعد از مرگ موصی آن موصی له حق رد و قبول آن را دارد.

دلیل:

زیرا برای موصی ولایت الزام بر موصی الیه نیست پس بین رد و قبول وصی شدن مخیر است. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۷۱۹)

مسئله ۵۹ ◀ اگر این شخص که سکوت کرده بود بعد مرگ موصی چیزی را که متعلق به موصی بود را بفروشد پس وصی بودنش تعیین شده است و دیگر نمی تواند رد کند.

دلیل:

زیرا فروش ترکه به منزله ی قبول وصی بودن است. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۷۱۹)



مسئله ۶۰ ◀ اگر موصی الیه بعد از فوت موصی وصی بودن را رد کند و بعد قبول کند درست است مگر اینکه قاضی حکم به رد وصیت کرده باشد که در این صورت نمی تواند قبول کند.

دلیل:

رد وصایت به صرف گفتن قبول نمی کنم درست نیست؛ زیرا در رد آن برای موصی ضرر می رسد و تا حد امکان از عروض زیان بر وی جلوگیری کرده شود مگر اینکه قاضی رد وی را قبول کند که در این صورت حق برگشت ندارد زیرا قاضی حق اخراج وی را دارد. (در الحکام ج ۲ ص ۴۴۷)

مسئله ۶۱ ◀ اگر کسی کافر یا برده یا فاسقی را برای خود وصی بگیرد، قاضی آن را با کسی دیگر عوض کند.

دلیل:

زیرا دشمنی دینی باعث عدم نظر در حق مسلمان خواهد شد و در ولایت برده به اجازه ی اربابش بستگی دارد و فاسق متهم به جنایت است. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۷۱۹)

مسئله ۶۲ ◀ اگر برده ی خودش را وصی بگیرد و وارثان صغیر باشند، وصی بودنش درست است و اگر وارثان صغیر نباشند (بالغ باشند) درست نیست.

دلیل:

زیرا بنده ی بالغ مکلف است و مستقل در اراده و وی را پدر این کودکان تعیین کرده است پس از این طریق برای وی ولایت تصرف



ثابت می شود ولی در مورد وارث بالغ ولایتی بر وی نیست؛ زیرا وی ممکن است سهم خود را بفروشد و یا بنده را منع کند پس بنده از اجرای وصیت عاجز خواهد شد. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۷۲۰)

مسئله ۶۳ ◀ اگر شخصی عاجز را وصی گرفته باشد، کسی دیگر را کنار وی وصی قرار داده شود تا به امور رسیدگی کند.

دلیل:

زیرا در این کار نظر به حق موصی و ورثه است. (تبیین الحقائق ج ۶ ص ۲۰۸)

مسئله ۶۴ ◀ اگر شخص امین و قادر بر اجرای وصیت را وصی قرار دهد همان وصی باقی می ماند و قاضی نباید جایگزین کند.

دلیل:

زیرا این شخص مختار میّت است. (تبیین الحقائق ج ۶ ص ۲۰۸)

مسئله ۶۵ ◀ اگر دو نفر را وصی قرار داده باشد باید با هم کار کنند و تنهایی نمی توانند عمل کنند مگر در امور ذیل که می توانند به تنهایی عمل کنند:

- ۱- در خرید کفن برای موصی و تجهیز وی.
- ۲- در اقامه دعوی در مورد حق و حقوق وی.
- ۳- پرداخت بدهی و وصول طلب وی.
- ۴- خرید مایحتاج کودک وی و قبول هبه ی کودکش.
- ۵- در آزاد کردن بنده ای که مشخص کرده است.
- ۶- در برگرداندن امانت.



۷- اجرای وصیتی که معین شده باشند.

۸- در اموال در شرف ضایع شدن و فروش آنچه خوف فاسد شدنش می‌رود.

دلیل:

زیرا تعیین دو شخص به این معنی است که یکی از آن‌ها به تنهایی از اجرای وصیت عاجز است و مقصود از تعیین دو شخص این است که در اجرای وصیت شریک باشند. (تبیین الحقائق ج ۶ ص ۲۰۸)
زیرا تأخیر در خرید کفن و تجهیز میت باعث فاسد شدن میت خواهد شد.

و در تأخیر خرید مایحتاج کودک احتمال هلاک آنان می‌رود.
قضای دین و رد ودیعت به معنی کمک به موصی است نه به معنی ولایت.

و در اجرای وصیت معین احتیاجی به نظر نیست.
و در مورد خصومت دو نفر نمی‌توانند با هم عمل کنند و فقط یکی از آن‌ها چنین حقی دارند. (تبیین الحقائق ج ۶ ص ۲۰۹)

مسئله ۶۶ ◀ وصی وصی هم در اموال وصی و هم در اموال موصی، وصی محسوب می‌شود.

یعنی اگر شخصی کسی را وصی خود قرار دهد و این وصی کسی دیگر را وصی خود بگیرد پس این وصی دوم، هم وصی این شخص که وی تعیین کرده است می‌باشد و هم کسی که وی را وصی گرفته بود.



مثلاً سعید زید را وصی خود می‌گیرد و زید عمرو را وصی می‌گیرد
در نتیجه عمرو هم وصی زید است و هم وصی سعید در اموالشان.
دلیل:

زیرا وصی اول با ولایتی که به وی منتقل می‌شود تصرف می‌کند و در
این تصرف حق وصی گرفتن نیز موجود است. (درر الحکام
ج ۲ ص ۴۴۹)

مسئله ۶۷ ◀ خرید و فروش وصی باید طبق قیمت متعارف بین مردم باشد
و در غیر این صورت صحیح نیست.
دلیل:

قرآن کریم: و به مال یتیم جز به بهترین صورت نزدیک نشوید. (سوره
الانعام آیه ۱۵۲)

مسئله ۶۸ ◀ وصی می‌تواند اموال موصی را به مضاربه دهد و همچنین
می‌تواند به شراکت دهد و همچنین می‌تواند به بضاعت دهد.
مضاربه سرمایه را می‌دهد و سودش مشترک می‌باشد و شراکت
شریک شدن در معاملات و بضاعت سرمایه می‌دهد و شرط می‌کند
کل سود برای صاحب سرمایه باشد.
دلیل:

زیرا در این کارها نظر در حق موصی است و وصی گرفتن برای نظر
است. (فتح باب العنايه ج ۷ ص ۴۹)



مسئله ۶۹ ◀ وصی می تواند حواله قبول کند و این در صورتی است که شخصی که به وی حواله شده است غنی باشد ولی اگر فقیر باشد حق ندارد حواله قبول کند.
دلیل:

زیرا ولایت در امری است که به سود ورثه باشد و در صورتی که مدیون غنی باشد، باز حواله برای کسی دیگر نیز قبول نیست؛ زیرا این کار از نظری به ضرر یتیم است. (تبیین الحقائق ج ۶ ص ۲۱۱)

مسئله ۷۰ ◀ وصی حق ندارد اموال موصی را قرض دهد.
دلیل:

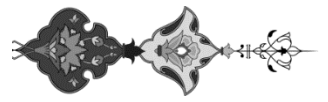
زیرا در این کار نفع دنیوی برای یتیم نیست و احتمال از دست رفتن اموال وجود دارد، پس باید احتیاط شود. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۷۲۶)

مسئله ۷۱ ◀ وصی می تواند اموال موصی به غیر از زمین را در غیاب وارث بالغ بفروشد.
دلیل:

زیرا برای پدر غائب حق فروش اموال به غیر از زمین ثابت است پس برای وصی وی نیز ثابت است. (تبیین الحقائق ج ۶ ص ۲۱۲)

مسئله ۷۲ ◀ وصی حق ندارد با اموال موصی تجارت کند.
دلیل:

زیرا آنچه به وی اجازه داده شده است حفظ اموال است نه تجارت پس حق ندارد تجارت کند. (الهدایه ج ۴ ص ۵۴۴)



کِتَابُ الْخُنْثَى

احکام افراد دوجنسه:

مسئله ۱ ◀ تعریف خنثی: فردی است که هم آلت مردانگی دارد و هم فرج زنانه.

مسئله ۲ ◀ حکم خنثی: اگر از آلت مردانگی ادرار کند مرد محسوب می شود و اگر از فرج زنانه ادرار کند زن است و اگر از هر دو راه ادرار کند از هر کدام که زودتر بیاید از همان جنس محسوب می شود و اگر از هر دو راه در یک زمان بیاید خنثی مشکل است.
دلیل:

از حضرت علی رضی الله عنه در این مورد سؤال کردند و ایشان گفتند: از عضوی که ادرار می کند ارث می برد. (المبسوط للسرخسی ج ۳۰ ص ۱۰۳ - السنن الکبری للبیهقی ج ۶ ص ۴۲۷)

و در وقت معارض بودن دو شیء ترجیح به سابق از آنها داده می شود (از هر کدام که زودتر بیاید) و دیگر اینکه در لحظه ای که ادرار آمد حکم به جنسیت شده است و آنچه بعد می آید اعتبار ندارد. (المبسوط للسرخسی ج ۳۰ ص ۱۰۳ و ۱۰۴)

مسئله ۳ ◀ زیاد یا کم آمدن ادرار از راهها اعتبار ندارد.
دلیل:

زیرا معتبر عضو ادرار است نه خود ادرار و دیگر اینکه زیادی ادرار دال بر گشادی عضو است. (المبسوط للسرخسی ج ۳۰ ص ۱۰۴)



مسئله ۴ ◀ اگر به سن بلوغ برسد و علامت مرد بودن یا زن بودن هیچ کدام آشکار نشود خنثی مشکل است.
گفته اند که در وقت بلوغ خنثی مشکل نمی ماند؛ زیرا یکی از علامات مردانگی یا زنانگی ظاهر می شود. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۳ ص ۳۹)
دلیل:

در صورت عدم علامت و یا وجود علامت هر دو جنس برای این مشکل است که علامات با هم برابر هستند و دلیل ترجیح دهنده ای نیز وجود ندارد. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۷۲۹)
مسئله ۵ ◀ حکم خنثی مشکل:

۱- اگر در نماز در صف زنان بایستد، خنثی مشکل نمازش را اعاده کند و اگر در صف مردان بایستد مردانی که در دو کنار وی و کسی که در پشت سر وی و کسی که در برابر وی ایستاده باشند نمازشان را اعاده کنند.

۲- خنثی مشکل با حجاب کامل نماز بخواند.

۳- ابریشم و زیورآلات نپوشد و در نزد مرد یا زن کشف حجاب نکند.

۴- غیر محرم چه زن و چه مرد کسی با وی خلوت نکند.

۵- بدون محرم حق مسافرت ندارد.

دلیل:



۱- زیرا ممکن است مرد باشد و یا زن؛ پس با برابر ایستادن با جنس مخالف احتمال فاسد شدن نماز می رود پس احتیاط لازم است. (بدائع الصنائع ج ۷ ص ۳۲۸)

۲ و ۳- زیرا احتمال دارد زن باشد. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۷۳۰)

۴- برای احتراز از وقوع در حرام؛ یعنی برای احتراز خلوت با جنس مخالف. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۷۳۰)

۵- به خاطر احتمال زن بودن وی. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۷۳۰)

مسئله ۶ ◀ ختنه کردن وی توسط مرد یا زن مکروه است و برای ختنه کردن وی کنیزی را خود خنثی مشکل بخرد و این کنیز ختنه کند و این در صورتی است که وی مالی داشته باشد و اگر نداشته باشد از بیت المال خریده شود.

دلیل:

زیرا ممکن است زن باشد و نگاه کردن به عورت زن بر مرد حرام است و ممکن است مرد باشد پس نگاه کردن به عورت مرد بر زن حرام است پس احتیاط واجب است و از بیت المال خرج کردن برای این است که ختنه از سنت های اسلام است و از مصالح مسلمانان می باشد. (بدائع الصنائع ج ۷ ص ۳۲۸)

مسئله ۷ ◀ اگر خنثی مشکل فوت کند و مرد یا زن بودنش معلوم نشود، غسل داده نشود بلکه تیمم داده می شود.

دلیل:



به خاطر احتمال مرد یا زن بودنش و در تیمم فقط دست و صورت لمس کرده می شود ولی در غسل تمام بدنش لمس کرده می شود. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۷۳۰)

مسئله ۸ ◀ خنثی مشکلِ مراهق را در غسل میّتی حاضر کرده نشود یعنی نباید در غسل مرد یا زنی حضور داشته باشد. دلیل:

زیرا ممکن است مرد باشد یا زن پس در غسل جنس مخالف شرکت داده نشود. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۷۳۱)

مسئله ۹ ◀ در هنگام دفن خنثی مشکل مستحب است که بر قبرش پرده ای کشیده شود. دلیل:

زیرا اگر زن باشد واجب وی ادا شده است و اگر مرد باشد پرده کشیدن مشکلی ندارد. (فتح باب العنایه ج ۷ ص ۵۱)

مسئله ۱۰ ◀ اگر بر چندین نفر به یک باره نماز جنازه خوانده شود، در نزدیک امام، اول میّت مرد و بعد میّت خنثی مشکل و بعد میّت زن قرار داده شود. دلیل:

زیرا مرد بودن اولی یقینی است (و مرد بودن خنثی یقینی نیست) و زن برای اینکه از انظار دورتر باشد. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۷۳۱)

مسئله ۱۱ ◀ اگر پدر خنثی مشکل فوت کند و پسری دیگر داشته باشد، برای خنثی مشکل یک سهم و برای پسر میّت دو سهم داده شود.



دلیل:

کمترین سهم داده شود؛ زیرا کمترین سهم یقینی است و سهم بیشتر محتمل، پس به یقین عمل شود. (فتح باب العنايه ج ۷ ص ۵۲)

مسئله ۱۲ ◀ و نزد امام شعبی رحمته الله سهم الارث خنثی مشکل نصف دو سهم (پسر و دختر) می باشد و توضیح آن اینکه در برداشت این حکم نزد امام ابویوسف رحمته الله بدین طریق است که از هفت سهم سه سهم داده شود و نزد امام محمد رحمته الله پنج سهم از دوازده سهم می باشد.

دلیل:

دلیل امام ابویوسف رحمته الله: امام شعبی رحمته الله هر یک از پسر و دختر را در وقت تنها بودن حساب کرده است و نصف هر کدام را به خنثی داده است؛ یعنی اگر کسی فقط یک پسر داشته باشد کل ارث را می برد و اگر فقط یک دختر داشته باشد نصف ارث را می برد و هر کدام که نصف کنیم سهم خنثی می شود نصف کل و نصف نصف که جمعاً سه چهارم اموال می شود و برای پسر کل اموال ثابت است پس هر یک ربع را یک سهم می کنیم که می شود هفت سهم و از این هفت سهم سهم خنثی سه سهم و سهم پسر چهار سهم می شود. (فتح باب العنايه ج ۷ ص ۵۲)

دلیل امام محمد رحمته الله: زیرا خنثی اگر پسر باشد نصف ارث را با پسر دیگر میّت به ارث می برد و اگر دختر باشد یک سوم را به ارث می برد. اگر دختر باشد پس نصف و یک سوم به ارث می برد و به عبارتی می شود دو و نیم سهم از شش سهم و برای جبران کسر در سهم ضربدر دو می شود پس پنج سهم از دوازده سهم می شود. (فتح باب العنايه ج ۷ ص ۵۳)

کِتَابُ الْمَأْذُونِ

مسئله ۱ ◀ تعریف اذن: برداشته شدن حجر و شخص حق خود را از مأذون ساقط کردن؛ یعنی ممنوعیت اعتبار سخن را از کسی برداشتن و حق اربابی را از وی برداشتن.

مسئله ۲ ◀ اگر به برده‌ای اجازه‌ی تصرف داده شود، برده با اهلیتی که دارد برای خود تصرف می‌نماید پس خودش مسئول کارهای خودش می‌باشد نه ارباب وی.
دلیل:

زیرا برده نیز اهل تصرف است و با عارض شدن بردگی اهلیت از بین نمی‌رود؛ زیرا رکن تصرف با کلام صورت می‌گیرد و این رکن در برده موجود است و اعتبار کلام بر این است که از شخصی صادر شود که قابلیت تمیز و شناخت را داشته باشد و محل تصرف ذمه (عهده و گردن) با صلاحیت است و آن از کرامات انسانی است که در برده نیز موجود است به‌غیر از اینکه این ذمه با عارض شدن بردگی تضعیف می‌شود و این ضعف با اجازه‌ی اربابش جبران می‌شود پس خود وی مسئول کارهای خودش می‌باشد. (المبسوط للسرخسی ج ۲ ص ۲۵)

مسئله ۳ ◀ اگر به برده اجازه تصرف یک‌روزه داده شود، تا وقتی که اربابش منع نکند می‌تواند به تصرفش ادامه دهد.
دلیل:

زیرا اسقاط حق موقتی نیست بلکه تا وقت پس گرفتن ادامه می‌یابد.
(الهدایه ج ۴ ص ۲۸۷)



مسئله ۴ ◀ اگر به یک نوع تجارت اجازه دهد، این اجازه شامل همه‌ی انواع تجارت است.

دلیل:

زیرا کلمه تجارت معنایش عام است و به هر نوع تجارت اطلاق می‌شود. (الهدایه ج ۴ ص ۲۸۷)

مسئله ۵ ◀ اجازه اذن به دو گونه ثابت می‌شود:

۱- اذن صریح

۲- اذن دلالتی؛ مثلاً اربابش می‌بیند که برده‌اش در حال خرید و فروش است و سکوت می‌کند یعنی منع نمی‌کند.

دلیل:

زیرا سکوت در مقام بیان، دلیل بر اذن دادن به وی می‌باشد؛ زیرا وقتی می‌بیند که بنده‌اش تجارت می‌کند و ممکن است که بنده در این کار بدهکار شود باز سکوت می‌کند و مردم وقتی می‌بینند اربابش سکوت کرده اذن وی را استنباط می‌کنند. حال اگر اذن محسوب نشود ممکن است برای مردم ضرر بزند پس برای جلوگیری از ضرر رسیدن به مردم سکوت وی اذن محسوب می‌شود. (العنایه ج ۹ ص ۲۸۴)

مسئله ۶ ◀ برده‌ی مأذون (اجازه داده‌شده) حق دارد به هر قیمتی که بخواهد بفروشد و بخرد حتی به غبن فاحش (قیمت غیر عرفی) و حق دارد وکیل بگیرد و رهن بگیرد و رهن بگذارد و زمین را به مزارعه بگیرد و بذر خریداری کند و زراعت کند و یا با کسی شرکت عنان



داشته باشد و سرمایه دهد و یا بگیرد و مضاربه کار کند و اجاره دهد و اجاره کند.

دلیل:

زیرا بنده با اهلیت معامله‌ای که دارد تجارت می‌کند پس همانند فرد آزاد است و بر هر نوع تجارت و به هر قیمتی که باشد مختار می‌باشد و همه معاملات مذکور از اعمال تجار می‌باشد. (الهدایه ج ۴ ص ۲۸۸)

مسئله ۷ ◀ مأذون حق دارد به ودیعت بودن یک شیء در دست خود اقرار کند و به غصب و بدهی اقرار کند هرچند این اقرار بعد از ممنوعیت و لغو اجازه باشد.

دلیل:

زیرا اقرار از توابع تجارت است و اگر اقرار وی درست نباشد کسی با وی تجارت نخواهد کرد و غصب از انواع ضمان عوض دار است و با پرداخت غرامت مالک مغضوب (شیء غصب شده) می‌گردد و ودیعت نیز از توابع تجارت محسوب می‌شود. (تبیین الحقائق ج ۵ ص ۲۰۷)

مسئله ۸ ◀ مأذون می‌تواند طعام هدیه دهد و می‌تواند کسی را که به وی طعام می‌دهد و یا با وی معامله می‌کند مهمان کند.

دلیل:

زیرا رسول الله ﷺ دعوت مملوک (برده) را قبول می‌کردند. (تخفه الفقهاء ج ۳ ص ۲۸۵ - مسند ابن جعد ج ۱ ص ۱۳۳)

و این اعمال از عادات تجار است. (فتح باب العنایه ج ۷ ص ۱۸)



مسئله ۹ ◀ مأذون اگر کالایی را فروخته باشد و عیبی در آن باشد طبق عرف می‌تواند از ثمن آن کم کند و بدون عیب حق ندارد از ثمن کالا کم کند.

دلیل:

زیرا اگر این کم کردن (تخفیف دادن) به خاطر عیب باشد از اعمال تجّار است ولی بدون عیب تخفیف دادن تبرّع خالص است و مأذون حق تبرّع ندارد. (فتح باب العنايه ج ۷ ص ۱۸)

مسئله ۱۰ ◀ مأذون حق ندارد:

- ۱- برای خودش زن بگیرد.
- ۲- نمی‌تواند برده‌اش را مکاتب کند.
- ۳- نمی‌تواند برده‌اش را آزاد کند.

دلیل:

زیرا زن گرفتن جزو تجارت نیست و کتابت (مکاتب کردن) آزاد کردن است نه تجارت و آزاد کردن تبرّع (بخشش) است و مأذون حق تبرّع ندارد. (الاختیار لتعلیل المختار ج ۲ ص ۱۰۲)

مسئله ۱۱ ◀ هر نوع بدهی که به خاطر تجارت یا آنچه در معنی تجارت است مانند ضمان و دیعت یا غصب و یا امانتی که منکر آن است و یا عقری که به خاطر جماع با کنیز خریداری شده که صاحب برایش پیدا شده بود، همه‌ی این بدهی‌ها بر عهده‌ی خود بنده‌ی مأذون است پس به خاطر این بدهی‌ها این بنده را فروخته شود و ثمنش را بین طلبکاران به اندازه سهم هر کدام تقسیم کرده شود و همچنین از اموالی



که کسب نموده است قبل از بدهی یا بعد از بدهی و با آنچه به وی هبه شده است بدهی‌هایش پرداخت شود.

مسئله ۱۲ ◀ الباقی بدهی‌هایش بعد از آزادی وی طلب کرده شود.

دلیل:

زیرا حق طلبکاران بر ذمه‌ی بنده‌ی مأذون تعلق گرفته است پس از اموال و خود وی ستانده شود و همچنین باقی‌مانده را نیز به همین سبب بعد از آزادی وی بگیرند. (فتح باب العنایه ج ۷ ص ۱۸ و ۱۹)

مسئله ۱۳ ◀ بدهی بنده از اموالی که اربابش قبل از بدهکار شدنش گرفته پرداخت نمی‌شود.

دلیل:

زیرا آنچه اربابش گرفته بود خالص حق وی بوده و قبل از تعلق حق دیگران بر آن گرفته است. (الهدایه ج ۴ ص ۲۹۰)

مسئله ۱۴ ◀ اربابش می‌تواند غله‌ی (درآمد) مثل آن بنده را از بنده بگیرد و بعد اموالش بین طلبکاران تقسیم شود.

غله: مقدار اجرتی که ارباب به دلیل اجازه به برده می‌گیرد. (العنایه ج ۹ ص ۲۹۶)

دلیل:

زیرا اگر غله نبود به بنده اجازه نمی‌داد و بدون اجازه کسبی در کار نبود. (الهدایه ج ۴ ص ۲۹۰)

مسئله ۱۵ ◀ بنده مأذون محجور می‌گردد با:

۱- اگر اربابش بمیرد.



- ۲- و یا برده فرار کند.
- ۳- و یا برای همیشه دیوانه شود.
- ۴- و یا مرتد شده و به دارالحرب بگریزد.
- ۵- و یا از تجارت منع کرده شود و منع شدنش را خودش و اکثر بازاریان بدانند.

دلیل:

زیرا بنده باید اهلیت مأذون بودن را داشته باشد و با فوت و یا ممنوع شدن و مرتد شدن و دیوانه شدن و ارتداد و الحاق به دارالحرب این اهلیت از بین می‌رود. (الهدایه ج ۴ ص ۲۹۰ و ۲۹۱)

و اینکه اکثر بازاریان محجور شدن وی را بدانند برای این است که اگر ندانند ممکن است با وی معامله کنند و این کار به ضرر آنان خواهد شد؛ زیرا ممکن است گرفتن حقشان به بعد از آزادی وی موکول شود. (الهدایه ج ۴ ص ۲۹۰)

مسئله ۱۶ ◀ کنیزی که مأذون است با امّ ولد خوانده شدن نیز محجور می‌شود و اگر اربابش وی را امّ ولد بکند، ضامن قیمت این کنیز برای طلبکاران وی می‌شود.

دلیل:

زیرا ظاهر امر این است که ارباب وی را بعد از ولادت در خانه نگاه خواهد داشت و این حجر است و با امّ ولد شدن فروش کنیز ممتنع گشت پس غرامت آن بر عهده‌ی اربابش خواهد بود. (الهدایه ج ۴ ص ۲۹۱)



مسئله ۱۷ ◀ اگر بدهی برده کل قیمتش و هر آنچه با وی باشد را شامل شود، اربابش دیگر مالک آن بنده نیست و نمی‌تواند وی را آزاد کند و اربابش می‌تواند این برده را با قیمت بازاری بخرد و اربابش نیز به این بنده‌اش شیئی را به قیمت بازاری آن یا کمتر می‌تواند بفروشد نه به قیمتی بیشتر.

دلیل:

زیرا وقتی که بنده از بدهی خالی باشد، ارباب در اموال بنده خلیفه‌ی بنده است ولی مدیون مشغول به دین (بدهی) است. (درر الحکام ج ۲ ص ۲۷۹)

زیرا مولی (ارباب) در حق بنده‌ی مدیون مانند اجنبی است و در این کار تهمتی نیست. (درر الحکام ج ۲ ص ۲۷۹)

مسئله ۱۸ ◀ اگر اربابش چیزی به قیمت بیش از قیمت بازاری به وی بفروشد بیع فسخ شود یا زیادت را کم کرده شود.

دلیل:

زیرا به زیادت قیمت آن کالا، حق طلبکاران تعلق گرفته است. (درر الحکام ج ۲ ص ۲۷۹)

مسئله ۱۹ ◀ اگر اربابش قبل از قبض ثمن مبیع را به برده‌اش تحویل دهد پس ثمن باطل می‌شود؛ یعنی چیزی بفروشد و کالا را به بنده تحویل دهد ولی ثمن (قیمت) را نگیرد ثمن باطل است و نباید به اربابش بدهد.

دلیل:



زیرا مولی با تحویل کالا حق خود را از کالا از بین برده است و ثمن باقی مانده است و مولی نمی تواند از بنده ی خود طلبکار باشد. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۴۵۲)

مسئله ۲۰ ◀ ارباب حق دارد برای گرفتن ثمن مبیع را حبس کند.

دلیل:

زیرا قبل از گرفتن ثمن مالکیتش از مبیع برداشته نمی شود. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۴۵۲)

مسئله ۲۱ ◀ ارباب می تواند برده ی مدیون خود را آزاد کند و با آزاد کردن وی، از قیمت برده و بدهی برده هر کدام که کمتر باشد را ضامن می شود.

دلیل:

زیرا حق غرماء بر خود بنده است و تا این حد حق دارند. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۴۵۲)

مسئله ۲۲ ◀ اگر برده ای خرید و فروش کند و مأذون بودن یا محجور بودنش مسکوت باشد یعنی اربابش سکوت اختیار کرده باشد، این برده مأذون محسوب می شود.

دلیل:

زیرا سکوت در مقام بیان، دلیل بر اذن دادن به وی می باشد؛ زیرا وقتی می بیند که بنده اش تجارت می کند و ممکن است که بنده در این کار بدهکار شود باز سکوت می کند و مردم وقتی می بینند اربابش سکوت کرده اذن وی را استنباط می کنند. حال اگر اذن محسوب نشود



ممکن است برای مردم ضرر بزند پس برای جلوگیری از ضرر رسیدن به مردم سکوت وی اذن محسوب می شود. (العنایه ج ۹ ص ۲۸۴)

مسئله ۲۳ ◀ تا وقتی که ارباب اقرار به اجازه دادن به برده ای نکرده باشد، آن برده به خاطر بدهی اش فروخته نشود.

دلیل:

زیرا با اقرار وی دین بر علیه ارباب آشکار می شود و یا اینکه طلبکاران بر اجازه ی وی شاهد اقامه کنند که در این صورت برده فروخته می شود. (فتح باب العنایه ج ۷ ص ۲۳)

مسئله ۲۴ ◀ تصرف طفل اگر به نفعش باشد بدون اجازه نیز درست است مثل اسلام آوردن و قبول کردن هبه.

دلیل:

زیرا کودک را ولایت قاصره ثابت است. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۴۵۴)

مسئله ۲۵ ◀ تصرف طفل اگر به ضررش باشد درست نیست هر چند اجازه داده شود و یا اجازه داده نشود مثل طلاق و آزاد کردن برده.

دلیل:

زیرا کودک را ولایت کامله نیست. (مجمع الانهر ج ۲ ص ۴۵۴)

مسئله ۲۶ ◀ درست بودن تصرف طفل در کارهایی که نفع و ضرر داشته باشد به اجازه ی ولی وی بستگی دارد و به شرطی که بداند که با فروش این مال از دستش می رود و بداند که با خرید این مال به وی می رسد.

دلیل:



زیرا با انضمام ولی به این عقد ضرر را از کودک دفع کرده می‌شود.
(مجمع الانهر ج ۲ ص ۴۵۴)

مسئله ۲۷ ◀ ولی طفل: پدرش است بعد وصی پدرش بعد جدش و بعد وصی جدش و بعد قاضی یا وصی قاضی است.
دلیل:

زیرا ولایت داشتن بر صغیر به خاطر عجز وی از کسب است و برای این کار هر کدام را که محبت و شفقت بیشتری بر کودک داشته باشد تقدیم کرده می‌شود و شفقت در پدرش از همه‌ی این افراد بالاتر است و شفقت وصی وی از شفقت جد وی بالاتر است؛ زیرا وی کسی است که پدر از وی رضایت دارد و مختار وی می‌باشد پس در حق شفقت بر کودک جانشین پدر است و شفقت پدر بزرگ بر کودک از قاضی بیشتر است؛ زیرا شفقت پدر بزرگ به خاطر خویشاوندی است و قاضی اجنبی و وصی جد نیز مختار وی است. (بدائع الصنائع ج ۵ ص ۱۵۵)

مسئله ۲۸ ◀ اگر طفل مأذون به آنچه نزد وی است از کسبش یا ارثش اقرار کند، اقرارش درست است.
دلیل:

زیرا با اقرار تجارت کامل می‌شود. (شرح الوقایه ج ۹ ص ۳۱۶)



مَسَائِلُ شَتَّى:

مسئله‌های متفرقه:

مسئله ۱ ◀ نوشتن شخص لال و اشاره‌اش که قابل فهم باشد در مورد نکاح، طلاق، خرید، فروش، وصیت و قصاص همانند بیان کردن زبانی و معتبر است.
دلیل:

زیرا کتابت برای کسی که دور از مخاطبش باشد به منزله خطابی است که در مورد شخص نزدیک به تو بیان می‌شود. رسول الله ﷺ تبلیغ دین را همان‌طور که با زبان بیان نمودند با اشاره نیز بیان فرموده‌اند و گفته‌اند: ماه این‌گونه خواهد بود یعنی با دست اشاره کردند و همچنین برای پادشاهان فارس و روم با نامه و نوشته تبلیغ کردند. (فتح باب العنایه ج ۷ ص ۵۳)

مسئله ۲ ◀ ولی با اشاره و نوشتن بر شخص لال حد اجرا نشود.
دلیل:

زیرا حدود با شبهه دفع می‌شوند. (فتح باب العنایه ج ۷ ص ۵۴)

مسئله ۳ ◀ کسی که زبانش گرفته باشد اگر گرفتگی زبانش به طول انجامد و اشاراتش مفهوم باشد همانند حکم شخص لال است.
دلیل:

زیرا اشاره وقتی می‌تواند جای تکلم را بگیرد که این اشاره برای وی معهود باشد یعنی با وی با اشاره افهام و تفهیم صورت گرفته باشد و آن در صورتی خواهد بود که مدت گرفتگی به طول انجامد. (تبیین الحقائق ج ۶ ص ۲۱۸)

مسئله ۴ ◀ اگر بین چندین گوسفند ذبح شده مرداری باشد و تعداد مردار از ذبح شده‌ها کمتر باشد، انتخاب کرده و خورده شود و این حکم در زمان اختیار نیز ثابت است؛ یعنی لازم نیست حتماً ضرورت باشد تا با انتخاب حلال شود.
دلیل:

غالب امر در مورد اباحت یک شیء به مثابه‌ی ضرورت گرفته می‌شود همچنان که در بازار مسلمانان خرید و فروش مباح است درحالی که از اموال دزدی و غصبی خالی نیست ولی به خاطر اینکه غالب بازار از حلال است پس معامله حلال است. (تبیین الحقائق ج ۶ ص ۲۱۹)



منابع و مأخذ

❖ قرآن کریم

- ۱- مصنف ابن ابی شیبہ المسمى بالكتاب المصنف فى الأحاديث والآثار المؤلف: أبو بكر بن أبى شيبه، عبد الله بن محمد بن إبراهيم بن عثمان بن خواستى العيسى (المتوفى: ۲۳۵هـ) المحقق: كمال يوسف الحوت الناشر: مكتبة الرشد - الرياض الطبعة: الأولى، ۱۴۰۹ عدد الأجزاء: ۷
- ۲- معرفة السنن والآثار المؤلف: أحمد بن الحسين بن على بن موسى الخسروجرى الخراسانى، أبو بكر البيهقى (المتوفى: ۴۵۸هـ) المحقق: عبد المعطى أمين قلجى الناشرون: جامعة الدراسات الإسلامية (كراتشى - باكستان)، دار قتيبة (دمشق - بيروت)، دار الوعى (حلب - دمشق)، دار الوفاء (المنصورة - القاهرة) الطبعة: الأولى، ۱۴۱۲هـ - ۱۹۹۱م عدد الأجزاء: ۱۵
- ۳- الكتاب: فيض القدير شرح الجامع الصغير، المؤلف: زين الدين محمد المدعو بعبد الرؤوف بن تاج العارفين بن على بن زين العابدين الحدادى ثم المناوى القاهرى (المتوفى: ۱۰۳۱هـ)، الناشر: المكتبة التجارية الكبرى - مصر، الطبعة: الأولى، ۱۳۵۶، عدد الأجزاء: ۶، مع الكتاب: تعليقات يسيرة لمجد الحموى، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع]
- ۴- شرح التلويح على التوضيح: سعد الدين مسعود بن عمر التفتازانى (المتوفى: ۷۹۳هـ)، الناشر: مكتبة صبيح بمصر. الطبعة: بدون طبعة وبدون تاريخ. عدد الأجزاء: ۲
- ۵- المحيط البرهانى فى الفقه النعمانى فقه الإمام أبى حنيفة رضى الله عنه المؤلف: أبو المعالى برهان الدين محمود بن أحمد بن عبد العزيز بن عمر بن مازة البخارى الحنفى (المتوفى: ۶۱۶هـ) المحقق: عبد الكريم سامى الجندى الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان الطبعة: الأولى، ۱۴۲۴ هـ - ۲۰۰۴ م عدد الأجزاء: ۹
- ۶- المطالب العالىة للحافظ ابن حجر العسقلانى مصدر الكتاب : موقع جامع الحديث <http://www.alsunnah.com>
- ۷- مسند أبى يعلى المؤلف: أبو يعلى أحمد بن على بن المثنى بن يحيى بن عيسى بن هلال التميمى، الموصلى (المتوفى: ۳۰۷هـ) المحقق: حسين سليم أسد الناشر: دار المأمون للتراث - دمشق الطبعة: الأولى، ۱۴۰۴ - ۱۹۸۴ عدد الأجزاء: ۱۳
- ۸- شرح مسند أبى حنيفة، المؤلف: على بن (سلطان) محمد، أبو الحسن نور الدين الملا الهروى القارى (المتوفى: ۱۰۱۴هـ) ، المحقق: الشيخ خليل محيى الدين الميس، الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۵ هـ - ۱۹۸۵ م، عدد الأجزاء: ۱
- ۹- الجامع الصغير وشرحه النافع الكبير، أبو عبد الله محمد بن الحسن الشيبانى، سنة الولادة ۱۳۲ / سنة الوفاة ۱۸۹، تحقيق، الناشر عالم الكتب، سنة النشر ۱۴۰۶، مكان النشر بيروت، عدد الأجزاء ۱
- ۱۰- القسم : أصول الفقه والقواعد الفقهية، الكتاب: الأشباه والنظائر، المؤلف: عبد الرحمن بن أبى بكر، جلال الدين السيوطى (المتوفى: ۹۱۱هـ)، الناشر: دار الكتب العلمية، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۱هـ - ۱۹۹۰م، عدد الأجزاء: ۱، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع]
- ۱۱- معجم الطبرانى الأوسط: سليمان بن أحمد بن أيوب بن مطير اللخمى الشامى، أبو القاسم الطبرانى (المتوفى: ۳۶۰هـ). المحقق: طارق بن عوض الله بن محمد ، عبد المحسن بن إبراهيم الحسينى. الناشر: دار الحرمين - القاهرة. عدد الأجزاء: ۱۰
- ۱۲- مستخرج أبى عوانة المؤلف: أبو عوانة يعقوب بن إسحاق بن إبراهيم النيسابورى الإسفرايينى (المتوفى: ۳۱۶هـ) تحقيق: أيمن بن عارف الدمشقى الناشر: دار المعرفة - بيروت الطبعة: الأولى، ۱۴۱۹هـ - ۱۹۹۸م. عدد الأجزاء: ۵



- ١٣- مسند الحميدى المؤلف: أبو بكر عبد الله بن الزبير بن عيسى بن عبيد الله القرشى الأسدى الحميدى المكى (المتوفى: ٢١٩هـ) حقق نصوصه وخرج أحاديثه: حسن سليم أسد الداراني الناشر: دار السقا، دمشق - سوريا الطبعة: الأولى، ١٩٩٦ م عدد الأجزاء: ٢
- ١٤- المسند الشافعى المؤلف: الشافعى أبو عبد الله محمد بن إدريس بن العباس بن عثمان بن شافع بن عبد المطلب بن عبد مناف المطلبي القرشى المكى (المتوفى: ٢٠٤هـ) الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان صححت هذه النسخة: على النسخة المطبوعة فى مطبعة بولاق الأميرية والنسخة المطبوعة فى بلاد الهند عام النشر: ١٤٠٠ هـ
- ١٥- المسند للشاشى: اسم الكاتب هيثم الشاشى و الناشر مؤسسه الرسالة.
- ١٦- الاوسط ابن المنذر: الكتاب: الاوسط لابن المنذر، المؤلف: أبو بكر محمد بن إبراهيم بن المنذر النيسابورى (المتوفى: ٣١٩هـ)
- ١٧- مسند الامام ابوحنيفه: أبو حنيفة النعمان بن ثابت بن زوطى بن ماه (المتوفى: ١٥٠هـ). تحقيق: عبد الرحمن حسن محمود. الناشر: الآداب - مصر
- ١٨- المستدرک على الصحيحين المؤلف: أبو عبد الله الحاكم محمد بن عبد الله بن محمد بن حمدويه بن نعيم بن الحكم الضبى الطهمانى النيسابورى المعروف بابن البيع (المتوفى: ٤٠٥هـ) تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت الطبعة: الأولى، ١٤١١ - ١٩٩٠ عدد الأجزاء: ٤
- ١٩- الكتاب: شرح سنن ابن ماجه، مجموع من ٣ شروح، ١- «مصباح الزجاجة» للسيوطى (ت ٩١١ هـ)، ٢- «إنجاح الحاجة» لمحمد عبد الغنى المجددى الحنفى (ت ١٢٩٦ هـ)، ٣- «ما يليق من حل اللغات وشرح المشكلات» لفخر الحسن بن عبد الرحمن الحنفى الكنكوهى (١٣١٥ هـ)، الناشر: قديمى كتب خانة - كراتشى، عدد الأجزاء: ١، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع]
- ٢٠- الكتاب: السنن المأثورة للشافعى، مصدر الكتاب: موقع جامع الحديث، <http://www.alsunnah.com> [الكتاب مرقم آليا غير موافق للمطبوع]، متفرقه
- ٢١- البحر الرائق شرح كنز الدقائق المؤلف: زين الدين بن إبراهيم بن محمد، المعروف بابن نجيم المصرى (المتوفى: ٩٧٠هـ) وفى آخره: تكملة البحر الرائق لمحمد بن حسين بن على الطورى الحنفى القادري (ت بعد ١١٣٨ هـ) وبالhashية: منحة الخالق لابن عابدينالناشر: دار الكتاب الإسلامىالطبعة: الثانية - بدون تاريخ عدد الأجزاء: ٨
- ٢٢- در المختار مع حاشيه رد المختار
- ٢٣- شرح السنه للبغوى، المؤلف: محبى السنه، أبو محمد الحسين بن مسعود بن محمد بن الفراء البغوى الشافعى (المتوفى: ٥١٦هـ)، تحقيق: شبيب الأرناؤوط - محمد زهير الشاويش، الناشر: المكتب الإسلامى - دمشق، بيروت، الطبعة: الثانية، ١٤٠٣هـ - ١٩٨٣م، عدد الأجزاء: ١٥
- ٢٤- تبين الحقائق شرح كنز الدقائق، عبد الله بن يوسف بن محمد الزيلعى عثمان بن على بن محجن البارعى، فخر الدين الزيلعى الحنفى (المتوفى: ٧٤٣هـ) الحاشية: شهاب الدين أحمد بن محمد بن أحمد بن يونس بن إسماعيل بن يونس الشلبي (المتوفى: ١٠٢١هـ) الناشر: المطبعة الكبرى الأميرية - بولاق، القاهرة الطبعة: الأولى، ١٣١٣ هـ
- ٢٥- الكتاب: تبين الحقائق شرح كنز الدقائق وحاشية الشلبي، المؤلف: عثمان بن على بن محجن البارعى، فخر الدين الزيلعى الحنفى (المتوفى: ٧٤٣هـ)، الحاشية: شهاب الدين أحمد بن محمد بن أحمد بن يونس بن إسماعيل بن يونس الشلبي (المتوفى: ١٠٢١هـ)، الناشر: المطبعة الكبرى الأميرية - بولاق، القاهرة، الطبعة: الأولى، ١٣١٣ هـ (ثم صورتها دار الكتاب الإسلامى ط ٢)، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع، تبين الحقائق بأعلى الصفحة وحاشية الشلبي بأسفلها مفصولا بينهما بفواصل ومميزا باختلاف فى اللون]



- ٢٦- صحيح البخارى: الجامع المسند الصحيح المختصر من أمور رسول الله صلى الله عليه وسلم وسننه وأيامه = صحيح البخارى المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخارى الجعفى المحقق: محمد زهير بن ناصر الناصر الناشر: دار طوق النجاة (مصورة عن السلطانية بإضافة ترقيم محمد فؤاد عبد الباقي) الطبعة: الأولى، ١٤٢٢هـ عدد الأجزاء: ٩
- ٢٧- جامع الرموز
- ٢٨- صحيح مسلم: المسند الصحيح المختصر بنقل العدل عن العدل إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم المؤلف: أبو الحسين مسلم بن الحجاج القشيري النيسابوري المتوفى: ٢٦١هـ المحقق: مجموعة من المحققين الناشر: دار الجيل - بيروت الطبعة: مصورة من الطبعة التركية المطبوعة في استانبول سنة ١٣٣٤هـ عدد الأجزاء: ٨
- ٢٩- تلخيص الحبير في احاديث الراعى الكبير: أبو الفضل أحمد بن على بن محمد بن أحمد بن حجر العسقلاني (المتوفى: ٨٥٢هـ). الناشر: دار الكتب العلمية. الطبعة: الأولى ١٤١٩هـ ١٩٨٩م. عدد الأجزاء: ٤
- ٣٠- شمنى حاشيه شرح الياس
- ٣١- تكملة البحر الرائق لمحمد بن حسين بن على الطورى الحنفى القادري (ت بعد ١١٣٨هـ)، وبالحاشية: منحة الخالق لابن عابدين، الناشر: دار الكتاب الإسلامى، الطبعة: الثانية - بدون تاريخ، عدد الأجزاء: ٨، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع، ومعه حاشية منحة الخالق]
- ٣٢- الكتاب: السنن الكبرى، المؤلف: أحمد بن الحسين بن على بن موسى الخسروجردي الخراساني، أبو بكر البيهقي (المتوفى: ٤٥٨هـ)، المحقق: محمد عبد القادر عطا، الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، الطبعة: الثالثة، ١٤٢٤هـ - ٢٠٠٣م، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع، وهو ضمن خدمة التخريج]
- ٣٣- الباب فى شرح الكتاب المؤلف: عبد الغنى بن طالب بن حمادة بن إبراهيم الغنيمى الدمشقى الميدانى الحنفى (المتوفى: ١٢٩٨هـ) حقه، وفصله، وضبطه، وعلق حواشيه: محمد محيى الدين عبد الحميد الناشر: المكتبة العلمية، بيروت - لبنان عدد الأجزاء: ٤
- ٣٤- الكتاب: الدر المختار شرح تنوير الأبصار وجامع البحار، المؤلف: محمد بن على بن محمد الحصى المعروف بعلاء الدين الحصكفى الحنفى (المتوفى: ١٠٨٨هـ)، المحقق: عبد المنعم خليل إبراهيم، الناشر: دار الكتب العلمية، الطبعة: الأولى، ١٤٢٣هـ - ٢٠٠٢م، عدد الأجزاء: ١، أعده للشاملة/ فريق رابطة النساخ برعاية (مركز النخب العلمية)، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع]
- ٣٥- الكتاب: تركة النبی صلى الله عليه وسلم والسبل التى وجهها فيها، المؤلف: أبو إسماعيل حماد بن إسحاق بن إسماعيل بن حماد بن زيد بن درهم الأزدي البغدادى المالكي (المتوفى: ٢٦٧هـ)، المحقق: د. أكرم ضياء العمرى، الطبعة: الأولى، ١٤٠٤هـ عدد الأجزاء: ١، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع، وهو ضمن خدمة تخريج الأحاديث]
- ٣٦- الكتاب: تاريخ المدينة لابن شبة، المؤلف: عمر بن شبة (واسمه زيد) بن عبيدة بن ربطة النميرى البصرى، أبو زيد (المتوفى: ٢٦٢هـ)، حقه: فهيم محمد شلتوت، طبع على نفقة: السيد حبيب محمود أحمد - جدة، عام النشر: ١٣٩٩هـ [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع، وهو ضمن خدمة التخريج]
- ٣٧- الكتاب: الكسب، المؤلف: أبو عبد الله محمد بن الحسن بن فرقد الشيبانى (المتوفى: ١٨٩هـ)، المحقق: د. سهيل زكار، الناشر: عبد الهادى حرصونى - دمشق، الطبعة: الأولى، ١٤٠٠، عدد الأجزاء: ١، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع]
- ٣٨- مسند البزار: أبو بكر أحمد بن عمرو بن عبد الخالق بن خلاد بن عبيد الله العتكى المعروف بالبزار (المتوفى: ٢٩٢هـ). المحقق: محفوظ الرحمن زين الله، (حقق الأجزاء من ١ إلى ٩). وعادل بن سعد (حقق الأجزاء من ١٠ إلى ١٧). وصبرى عبد الخالق الشافعى (حقق الجزء ١٨). الناشر: مكتبة العلوم والحكم - المدينة المنورة. الطبعة: الأولى، بدأت ١٩٨٨م، وانتهت ٢٠٠٩م. عدد الأجزاء: ١٨

- ٣٩- الكتاب: عيون الأثر في فنون المغازى والشمال والسير، المؤلف: محمد بن محمد بن محمد بن أحمد، ابن سيد الناس، اليعمرى الربعى، أبو الفتح، فتح الدين (المتوفى: ٧٣٤هـ)، تعليق: إبراهيم محمد رمضان، الناشر: دار القلم - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٩٩٣/١٤١٤، عدد الأجزاء: ٢، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع]
- ٤٠- الكتاب: سنن سعيد بن منصور، المؤلف: أبو عثمان سعيد بن منصور بن شعبة الخراساني الجوزجاني (المتوفى: ٢٢٧هـ)، المحقق: حبيب الرحمن الأعظمي، الناشر: الدار السلفية - الهند، الطبعة: الأولى، ١٤٠٣هـ - ١٩٨٢م، عدد الأجزاء: ٢*١، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع، وهو ضمن خدمة التخريج]
- ٤١- مشكاة المصابيح: محمد بن عبد الله الخطيب العمري، أبو عبد الله، ولي الدين، التبريزي (المتوفى: ٧٤١هـ). المحقق: محمد ناصر الدين الألباني. الناشر: المكتب الإسلامي - بيروت. الطبعة: الثالثة، ١٩٨٥. عدد الأجزاء: ٣
- ٤٢- الكتاب: الجامع الصحيح للسنن والمسانيد، المؤلف: صهيب عبد الجبار، عدد الأجزاء: ٣٨، تاريخ النشر: ١٥ - ٨ - ٢٠١٤، [الكتاب غير مطبوع]
- ٤٣- الكتاب: مسند ابن الجعد، المؤلف: علي بن الجعد بن عبيد الجوهري البغدادي (المتوفى: ٢٣٠هـ)، تحقيق: عامر أحمد حيدر، الناشر: مؤسسة نادر - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤١٠ - ١٩٩٠، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع، وهو ضمن خدمة التخريج]
- ٤٤- كتاب الفوائد والغيلانيات
- ٤٥- الكتاب: مسند إسحاق بن راهويه - مسند ابن عباس، المؤلف: أبو يعقوب إسحاق بن إبراهيم بن مخلد بن إبراهيم الحنظلي المروزي المعروف بـ ابن راهويه (المتوفى: ٢٣٨هـ)، المحقق: محمد مختار ضرار المفتي، الناشر: دار الكتاب العربي، الطبعة: الأولى، ١٤٢٣ هـ - ٢٠٠٢، عدد الأجزاء: ١ (وهذا الكتاب الإلكتروني يحتوي على مسند ابن عباس فقط، وليس كل الكتاب الورقي)، [الكتاب مرقم آليا، وترقيم الأحاديث موافق للمطبوع]، (كل ما جاء بين قوسين في مسند ابن عباس فهو من زيادات طبعة الدار الأثرية / عمان - الأردن، بتخريج وتعليق أبي عبد الله عمر بن بسام بن الصادق)، أعدده للشاملة: أحمد الخضري
- ٤٦- الكتاب: كتاب الأربعون حديثا، المؤلف: أبو بكر محمد بن الحسين بن عبد الله الآجري البغدادي (المتوفى: ٣٦٠هـ)، حققه وخرج أحاديثه: بدر بن عبد الله البدر، الناشر: أضواء السلف، الرياض، الطبعة: الثانية، ١٤٢٠ هـ - ٢٠٠٠ م، عدد الأجزاء: ١، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع، وهو ضمن خدمة التخريج]
- ٤٧- سنن ابن ماجه: المؤلف: ابن ماجه أبو عبد الله محمد بن يزيد القزويني، وماجه اسم أبيه يزيد (المتوفى: ٢٧٣هـ) تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي الناشر: دار إحياء الكتب العربية - فيصل عيسى البابي الحلبي عدد الأجزاء: ٢
- ٤٨- صحيح ابن حبان لإحسان في تقريب صحيح ابن حبان المؤلف: محمد بن حبان بن أحمد بن حبان بن معاذ بن مَعْبَد، التميمي، أبو حاتم، الدارمي، البُستي (المتوفى: ٣٥٤هـ) ترتيب: الأمير علاء الدين علي بن بلبان الفارسي (المتوفى: ٧٣٩هـ) حققه وخرج أحاديثه وعلق عليه: شعيب الأرناؤوط الناشر: مؤسسة الرسالة، بيروت الطبعة: الأولى، ١٤٠٨ هـ - ١٩٨٨ م
- ٤٩- بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع علاء الدين، أبو بكر بن مسعود بن أحمد الكاساني الحنفي (المتوفى: ٥٨٧هـ) الناشر: دار الكتب العلمية الطبعة: الثانية، ١٤٠٦هـ - ١٩٨٦م عدد الأجزاء: ٧
- ٥٠- مسند الإمام أحمد بن حنبل المؤلف: أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد الشيباني (المتوفى: ٢٤١هـ) المحقق: أحمد محمد شاكر الناشر: دار الحديث - القاهرة الطبعة: الأولى، ١٤١٦ هـ - ١٩٩٥ م
- ٥١- الاختيار لتعليل المختار: عبد الله بن محمود بن مودود الموصلی البلدحي، مجد الدين أبو الفضل الحنفي (المتوفى: ٦٨٣هـ) عليها تعليقات: الشيخ محمود أبو دقique (من علماء الحنفية ومدرس بكلية أصول الدين سابقا) الناشر:



مطبعة الحلبي - القاهرة (وصورتها دار الكتب العلمية - بيروت، وغيرها) تاريخ النشر: ١٣٥٦ هـ - ١٩٣٧ معدداً الأجزاء:

٥

- ٥٢- الهداية في شرح بداية المبتدى المؤلف: علي بن أبي بكر بن عبد الجليل الفرغاني المرغيناني، أبو الحسن برهان الدين (المتوفى: ٥٩٣هـ) المحقق: طلال يوسف الناشر: دار احياء التراث العربي - بيروت - لبنان عدد الأجزاء: ٤
- ٥٣- درر الحكام شرح غرر الأحكام المؤلف: محمد بن فرامر بن علي الشهير بملا - أو منلا أو المولى - خسرو (المتوفى: ٨٨٥هـ) الناشر: دار إحياء الكتب العربية الطبعة: بدون طبعة وبدون تاريخ عدد الأجزاء: ٢
- ٥٤- العناية شرح الهداية المؤلف: محمد بن محمد بن محمود، أكمل الدين أبو عبد الله ابن الشيخ شمس الدين ابن الشيخ جمال الدين الرومي البابر تي (المتوفى: ٧٨٦هـ) الناشر: دار الفكر
- ٥٥- الكتاب: فتح القدير، المؤلف: كمال الدين محمد بن عبد الواحد السيواسي المعروف بابن الهمام (المتوفى: ٨٦١هـ)، الناشر: دار الفكر، الطبعة: بدون طبعة وبدون تاريخ، عدد الأجزاء: ١٠، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع]، بأعلى الصفحة كتاب الهداية للمرغيناني يليه - مفصلاً بفاصل - «فتح القدير» للكمال بن الهمام وتكملته «نتائج الأفكار» لقاضي زاده.

٥٦- الكتاب : جامع الفصولين

- ٥٧- سنن أبي داود: أبو داود سليمان بن الأشعث بن إسحاق بن بشير بن شداد بن عمرو الأزدي السجستاني (المتوفى: ٢٧٥هـ) المحقق: محمد محيي الدين عبد الحميد الناشر: المكتبة العصرية، صيدا - بيروت عدد الأجزاء: ٤
- ٥٨- الكتاب: السنن الصغير للبيهقي، المؤلف: أحمد بن الحسين بن علي بن موسى الخسروجردي الخراساني، أبو بكر البيهقي (المتوفى: ٤٥٨هـ)، المحقق: عبد المعطي أمين قلجی، دار النشر: جامعة الدراسات الإسلامية، كراتشي - باكستان، الطبعة: الأولى، ١٤١٠هـ - ١٩٨٩م، عدد الأجزاء: ٤، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع، وهو ضمن خدمة التخریج]

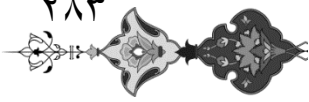
- ٥٩- نصب الرأية لأحاديث الهداية مع حاشيته بغية الأمل في تخریج الزيلعي المؤلف: جمال الدين أبو محمد عبد الله بن يوسف بن محمد الزيلعي (المتوفى: ٧٦٢هـ) قدم للكتاب: محمد يوسف البنوري صححه ووضع الحاشية: عبد العزيز الديوبندي الفجاني، إلى كتاب الحج، ثم أكملها محمد يوسف الكاملفوري المحقق: محمد عوامة الناشر: مؤسسة الريان للطباعة والنشر - بيروت - لبنان / دار القبلة للثقافة الإسلامية - جدة - السعودية الطبعة: الأولى، ١٤١٨هـ/١٩٩٧م عدد الأجزاء: ٤

- ٦٠- الكتاب: البناءة شرح الهداية، المؤلف: أبو محمد محمود بن أحمد بن موسى بن حسين الغيتابي الحنفي بدر الدين العيني (المتوفى: ٨٥٥هـ)، الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، لبنان، الطبعة: الأولى، ١٤٢٠ هـ - ٢٠٠٠ م، عدد الأجزاء: ١٣، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع]، «الهداية للمرغيناني» بأعلى الصفحة يليه - مفصلاً بفاصل - «البناءة شرح الهداية» للعيني

- ٦١- الجوهر النيرة: أبو بكر بن علي بن محمد الحدادی العبادي الزبيدي اليمني الحنفي (المتوفى: ٨٠٠هـ) الناشر: المطبعة الخيرية الطبعة: الأولى، ١٣٢٢هـ عدد الأجزاء: ٢

- ٦٢- شرح الوقايه ملا على القاري. فتح باب العناية بشرح النقاية المؤلف: ملا علي القاري (ت ١٠١٤هـ)

- ٦٣- الكتاب: فيض الباري على صحيح البخاري، المؤلف: (أمالی) محمد أنور شاه بن معظم شاه الكشميري الهندي ثم الديوبندي (المتوفى: ١٣٥٣هـ)، المحقق: محمد بدر عالم الميرتهی، أستاذ الحديث بالجامعة الإسلامية بداهيل (جمع الأمالي وحررها ووضع حاشية البدر الساري إلى فيض الباري)، الناشر: دار الكتب العلمية بيروت - لبنان، الطبعة: الأولى، ١٤٢٦ هـ - ٢٠٠٥ م، عدد الأجزاء: ٦ [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع]



- ٦٤- الكتاب : التنف في الفتاوى، المؤلف: أبو الحسن علي بن الحسين السغدّي، المحقق: صلاح الدين الناهي، الطبعة: مؤسسه الرسالة- بيروت، تاريخ الطبع: ١٤٠٤هـ - ١٩٨٤م، ترقيم الصفحات موافق للطبعة، من إعداد دار الإمام الطحاوي، dar.tahawi@gmail.com
- ٦٥- المصنف عبدالرزاق المؤلف: أبو بكر عبد الرزاق بن همام بن نافع الحميري اليماني الصنعاني (المتوفى: ٢١١هـ) المحقق: حبيب الرحمن الأعظمي الناشر: المجلس العلمي - الهند يطلب من: المكتب الإسلامي - بيروت الطبعة: الثانية، ١٤٠٣ عدد الأجزاء: ١١
- ٦٦- مجمع الأنهر في شرح ملتقى الأبحر المؤلف: عبد الرحمن بن محمد بن سليمان المدعو بشيخي زاده، يعرف بداماد أفندي (المتوفى: ١٠٧٨هـ) الناشر: دار إحياء التراث العربي الطبعة: بدون طبعه وبدون تاريخ عدد الأجزاء: ٢
- ٦٧- الادب المفرد
- ٦٨- شعب الايمان للبيهقي: أحمد بن الحسين بن علي بن موسى الخُسْرُو جردى الخراساني، أبو بكر البيهقي (المتوفى: ٤٥٨هـ). حققه وراجع نصوصه وخرج أحاديثه: الدكتور عبد العلي عبد الحميد حامد. أشرف على تحقيقه وتخرّيج أحاديثه: مختار أحمد الندوي، صاحب الدار السلفية ببومباي - الهند. الناشر: مكتبة الرشد للنشر والتوزيع بالرياض بالتعاون مع الدار السلفية ببومباي بالهند. الطبعة: الأولى، ١٤٢٣ هـ - ٢٠٠٣ م. عدد الأجزاء: ١٤ (١٣)، ومجلد للفهارس
- ٦٩- المبسوط السرخسي المؤلف: محمد بن أحمد بن أبي سهل شمس الأئمة السرخسي (المتوفى: ٤٨٣هـ) الناشر: دار المعرفة - بيروت الطبعة: بدون طبعه تاريخ النشر: ١٤١٤هـ - ١٩٩٣م عدد الأجزاء: ٣٠
- ٧٠- شرح مشكل الآثار المؤلف: أبو جعفر أحمد بن محمد بن سلامة بن عبد الملك بن سلمة الأزدي الحجري المصري المعروف بالطحاوي (المتوفى: ٣٢١هـ) تحقيق: شعيب الأرناؤوط الناشر: مؤسسه الرسالة الطبعة: الأولى - ١٤١٥ هـ ١٤٩٤ م عدد الأجزاء: ١٦ (١٥ وجزء للفهارس)
- ٧١- الكتاب: لسان الحكام في معرفة الأحكام، المؤلف: أحمد بن محمد بن محمد، أبو الوليد، لسان الدين ابن الشُّنَّة الثقفي الحلبي (المتوفى: ٨٨٢هـ)، الناشر: البابي الحلبي - القاهرة، الطبعة: الثانية، ١٣٩٣ - ١٩٧٣، عدد الأجزاء: ١، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع]
- ٧٢- الكتاب: النهر الفائق شرح كنز الدقائق، المؤلف: سراج الدين عمر بن إبراهيم بن نجيم الحنفى (ت ١٠٠٥هـ)، المحقق: أحمد عزو عناية، الناشر: دار الكتب العلمية، الطبعة: الأولى، ١٤٢٢هـ - ٢٠٠٢م، عدد الأجزاء: ٣، أعده للشاملة/ فريق رابطة النساخ برعاية (مركز النخب العلمية)، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع]
- ٧٣- شرح معاني الآثار، المؤلف: أبو جعفر أحمد بن محمد بن سلامة بن عبد الملك بن سلمة الأزدي الحجري المصري المعروف بالطحاوي (المتوفى: ٣٢١هـ)، حققه وقدم له: (محمد زهري النجار - محمد سيد جاد الحق) من علماء الأزهر الشريف، راجعه ورقم كتبه وأبوابه وأحاديثه: د يوسف عبد الرحمن المرعشلي - الباحث بمركز خدمة السنة بالمدينة النبوية، الناشر: عالم الكتب، الطبعة: الأولى - ١٤١٤ هـ ١٩٩٤ م، عدد الأجزاء: ٥ (٤ وجزء للفهارس)
- ٧٤- الكتاب: الباب في الجمع بين السنة والكتاب، المؤلف: جمال الدين أبو محمد علي بن أبي يحيى زكريا بن مسعود الأنصاري الخزرجي المنبجي (المتوفى: ٦٨٦هـ)، المحقق: د. محمد فضل عبد العزيز المراد، الناشر: دار القلم - الدار الشاميه - سوريا / دمشق - لبنان / بيروت، الطبعة: الثانية، ١٤١٤هـ - ١٩٩٤م، عدد الأجزاء: ٢، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع]
- ٧٥- سنن الترمذي: محمد بن عيسى بن سَورَة بن موسى بن الضحاک، الترمذي، أبو عيسى (المتوفى: ٢٧٩هـ) المحقق: بشار عواد معروف الناشر: دار الغرب الإسلامي - بيروت سنة النشر: ١٩٩٨ م عدد الأجزاء: ٦



- ٧٦- الكتاب: كشف المشكل من حديث الصحيحين، المؤلف: جمال الدين أبو الفرج عبد الرحمن بن علي بن محمد الجوزي (المتوفى: ٥٩٧هـ)، المحقق: علي حسين البواب، الناشر: دار الوطن - الرياض، سنة النشر: عدد الأجزاء: ٤، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع]
- ٧٧- مسند أبي حنيفة مصدر الكتاب : موقع جامع الحديث <http://www.alsunnah.com>
- ٧٨- الكتاب: منحة السلوك في شرح تحفة الملوك، المؤلف: أبو محمد محمود بن أحمد بن موسى بن أحمد بن حسين الغيتابي الحنفي بدر الدين العيني (المتوفى: ٨٥٥هـ)، المحقق: د. أحمد عبد الرزاق الكبيسي، الناشر: وزارة الأوقاف والشؤون الإسلامية - قطر، الطبعة: الأولى، ١٤٢٨هـ - ٢٠٠٧م، عدد الأجزاء: ١، أعدده للشاملة/ فريق رابطة النساخ برعاية (مركز النخب العلمية)، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع]
- ٧٩- مسند الطيالسي: أبو داود سليمان بن داود بن الجارود الطيالسي البصري (المتوفى: ٢٠٤هـ)، المحقق: الدكتور محمد بن عبد المحسن التركي. الناشر: دار هجر - مصر. الطبعة: الأولى، ١٤١٩هـ - ١٩٩٩م. عدد الأجزاء: ٤
- ٨٠- شرح الطيبي على مشكاة المصابيح المسمى بـالكاشف عن حقائق السنن
- ٨١- الكتاب: الغرة المنيفة في تحقيق بعض مسائل الإمام أبي حنيفة، المؤلف: عمر بن إسحق بن أحمد الهندي الغزنوي، سراج الدين، أبو حفص الحنفي (المتوفى: ٧٧٣هـ)، الناشر: مؤسسة الكتب الثقافية، الطبعة: الأولى ١٤٠٦هـ - ١٩٨٦هـ عدد الأجزاء: ١، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع وهو مذيّل بالحواشي]
- ٨٢- تحفة الفقهاء المؤلف: محمد بن أحمد بن أبي أحمد، أبو بكر علاء الدين السمرقندي (المتوفى: نحو ٥٤٠هـ) الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان الطبعة: الثانية، ١٤١٤هـ - ١٩٩٤م
- ٨٣- عمدة القارى: أبو محمد محمود بن أحمد بن موسى بن أحمد بن حسين الغيتابي الحنفي بدر الدين العيني (المتوفى: ٨٥٥هـ)، الناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت. عدد الأجزاء: ٢٥ × ١٢
- ٨٤- مسند الحارث: عبدالعزيز بن عبدالسلام بن أبي القاسم بن الحسن السلمي الدمشقي، عزالدين الملقب بسلطان العلماء. فقيه أصولي شافعي كان يلقب بسلطان العلماء و بائح الملوك. عدد المجلدات: ١
- ٨٥- الكتاب: الأصل المعروف بالمبسوط، المؤلف: أبو عبد الله محمد بن الحسن بن فرقد الشيباني (المتوفى: ١٨٩هـ)، المحقق: أبو الوفا الأفغاني، الناشر: إدارة القرآن والعلوم الإسلامية - كراتشي، عدد الأجزاء: ٥، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع]
- ٨٦- مرقة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح المؤلف: علي بن (سلطان) محمد، أبو الحسن نور الدين الملا الهروي القارى (المتوفى: ١٠١٤هـ) الناشر: دار الفكر، بيروت - لبنان الطبعة: الأولى، ١٤٢٢هـ - ٢٠٠٢م عدد الأجزاء: ٩
- ٨٧- الأموال لابن زنجويه، المؤلف: أبو أحمد حميد بن مخلد بن قتيبة بن عبد الله الخرساني المعروف بابن زنجويه (المتوفى: ٢٥١هـ)، تحقيق الدكتور: شاهر ذيب فياض الأستاذ المساعد - بجامعة الملك سعود، الناشر: مركز الملك فيصل للبحوث والدراسات الإسلامية، السعودية، الطبعة: الأولى، ١٤٠٦هـ - ١٩٨٦م، عدد الأجزاء: ١
- ٨٨- سنن الدارقطني: أبو الحسن علي بن عمر بن أحمد بن مهدي بن مسعود بن النعمان بن دينار البغدادي الدارقطني (المتوفى: ٣٨٥هـ) حققه وضبط نصه وعلق عليه: شعيب الارنؤوط، حسن عبد المنعم شلبي، عبد اللطيف حرز الله، أحمد برهوم الناشر: مؤسسة الرسالة، بيروت - لبنان الطبعة: الأولى، ١٤٢٤هـ - ٢٠٠٤م عدد الأجزاء: ٥
- ٨٩- موطأ مالك برواية محمد بن الحسن الشيباني، المؤلف: مالك بن أنس بن مالك بن عامر الأصبحي المدني (المتوفى: ١٧٩هـ)، تعليق وتحقيق: عبد الوهاب عبد اللطيف، الناشر: المكتبة العلمية، الطبعة: الثانية، مريدة منقحة، عدد الأجزاء: ١



- ٩٠- الكتاب: الحجة على أهل المدينة، المؤلف: أبو عبد الله محمد بن الحسن بن فرقد الشيباني (المتوفى: ١٨٩هـ)، المحقق: مهدي حسن الكيلاني القادري، الناشر: عالم الكتب - بيروت، الطبعة: الثالثة، ١٤٠٣، عدد الأجزاء: ٤، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع]
- ٩١- الآثار لأبي يوسف: أبو يوسف يعقوب بن إبراهيم بن حبيب بن سعد بن حنبل الأنصاري (المتوفى: ١٨٢هـ) المحقق: أبو الوفا الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت عدد الأجزاء: ١
- ٩٢- الكتاب: المراسيل، المؤلف: أبو داود سليمان بن الأشعث بن إسحاق بن بشير بن شداد بن عمرو الأزدي السجستاني (المتوفى: ٢٧٥هـ)، المحقق: شعيب الأرنؤوط، الناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٠٨، عدد الأجزاء: ١، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع، وهو ضمن خدمة التخريج]
- ٩٣- الكتاب: الجامع لابن وهب، مصدر الكتاب: موقع جامع الحديث، <http://www.alsunnah.com>، [الكتاب مرقم آليا غير موافق للمطبوع]، متفرقه
- ٩٤- الكتاب: الاستذكار، المؤلف: أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمري القرطبي (المتوفى: ٤٦٣هـ)، تحقيق: سالم محمد عطا، محمد علي معوض، الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٢١ - ٢٠٠٠، عدد الأجزاء: ٩، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع]
- ٩٥- الكتاب: شرح سنن النسائي المسمى «ذخيرة العقبي في شرح المجتبى»، المؤلف: محمد بن علي بن آدم بن موسى الإثيوبي الوكوي، الناشر: دار المعراج الدولية للنشر [ج ١ - ٥]، - دار آل بروم للنشر والتوزيع [ج ٦ - ٤٠]، الطبعة: الأولى، ج (١ - ٥) / ١٤١٦ هـ - ١٩٩٦ م؛ ج (٦ - ٧) / ١٤١٩ هـ - ١٩٩٩ م؛ ج (٨ - ٩) / ١٤٢٠ هـ - ١٩٩٩ م؛ ج (١٠ - ١٢) / ١٤١٩ هـ - ٢٠٠٠ م؛ ج (١٣ - ٤٠) / ١٤٢٤ هـ - ٢٠٠٣ م، عدد الأجزاء: ٤٢ (٤٠ ومجلدان للفهارس)، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع]
- ٩٦- معجم الكبير الطبراني: سليمان بن أحمد بن أيوب بن مطير اللخمي الشامي، أبو القاسم الطبراني (المتوفى: ٣٦٠هـ)، المحقق: حمدي بن عبد المجيد السلفي. دار النشر: مكتبة ابن تيمية - القاهرة. الطبعة: الثانية. عدد الأجزاء: ٢٥ مختصر اختلاف العلماء
- ٩٧- الكتاب: مجمع الضمانات، المؤلف: أبو محمد غانم بن محمد البغدادي الحنفي (المتوفى: ١٠٣٠هـ)، الناشر: دار الكتاب الإسلامي، الطبعة: بدون طبعة وبدون تاريخ، عدد الأجزاء: ١، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع]